

!

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

فهرست

صفحه	عنوان
۹	به یاد شهرام حسینیخانی
۱۲	سخنی با خواننده
۱۸	بگذار برخیزد مردم بی لبخند، بگذار برخیزد!
۳۳	سخنی با خلق آذربایجان
۴۰	دفاع از مبارزه حق طلبانه در اویش کنابادی یک وظیفه انقلابی ست
۴۷	با اعتراض علیه سرکوب در اویش، وحدت صفوف مردم را تحکیم بخشیم
۵۴	درس‌های قیام دیماه
۱۴۷	موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی
۲۱۴	در مورد رویدادهای اخیر کازرون
۲۲۶	شعارهای کوبنده از طرف انقلابیون ضد جمهوری اسلامی بر دیوار شهرهای ایران

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

تقدیم به چریک فدائی خلق، حسن حسینخانی (شهرام)،
رفیقی که "راه ظفرنمون و راه پر افتخار زندگی کردن
(زندگی واقعی)" را در مارکسیسم - لنینیسم یافته بود.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

بگذار برخیزد مردم بی لبخند



بگذار برخیزد مردم بی لبخند



نام خلق - نام مبارک - نام خلت شوی پرآورد - نام خلت - نام خلت - نام خلت
 مریخی بیخ گوشان - مریخی بیخ گوشان - مریخی بیخ گوشان - مریخی بیخ گوشان
 مریخی بیخ گوشان - مریخی بیخ گوشان - مریخی بیخ گوشان - مریخی بیخ گوشان

من در این مدت بسیار فکر کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که باید از این راه نجات پیدا کنم و به این نتیجه رسیده‌ام که باید از این راه نجات پیدا کنم و به این نتیجه رسیده‌ام که باید از این راه نجات پیدا کنم...

من در این مدت بسیار فکر کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که باید از این راه نجات پیدا کنم و به این نتیجه رسیده‌ام که باید از این راه نجات پیدا کنم و به این نتیجه رسیده‌ام که باید از این راه نجات پیدا کنم...

من در این مدت بسیار فکر کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که باید از این راه نجات پیدا کنم و به این نتیجه رسیده‌ام که باید از این راه نجات پیدا کنم و به این نتیجه رسیده‌ام که باید از این راه نجات پیدا کنم...

مثنی و صیقل نامه
 رفیق شهرام حسینخانی به خط خود شن



به یاد شهرام حسینخانی سرو آزاده‌ای که تا پای جان آزاده باقی ماند!

به یاد شهرام حسینخانی سرو آزاده‌ای که تا پای جان آزاده باقی ماند!

چریک فدائی خلق رفیق شهرام(حسن) حسینخانی به دنبال یورش سیستماتیک و سراسری رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی به جنبش انقلابی مردم ما که از ۳۰ خرداد سال ۶۰ شروع شد همراه با برادر و تعدادی از یارانش در شهر کرمانشاه دستگیر شد. در آن دوران خونین و سیاه هیچ زندانی در "فلات خون" پیدا نمی شد که صدای فریاد زندانیان سیاسی "دیوارهای ضخیم" آنها نشکافته و این صدا به گوش مردم نرسیده باشد. یکی از این سیاهچالها زندان دیزل آباد کرمانشاه بود که جنایتکاری چون احمد نوریان به عنوان رئیس زندان بر آن حکومت می‌کرد. رفیق شهرام حسینخانی (حسن)، که در سال ۱۳۴۰ چشم به جهان گشوده بود و به هنگام دستگیری ۲۰ سال بیشتر سن نداشت در همین زندان به زیر شکنجه‌های وحشیانه برده شد و چنان مقاومتی از خود نشان داد و با حماسه آفرینی خود چنان تأثیر انقلابی روی دیگر زندانیان به جای گذاشت که زبانزد همه گشت.

در آن زمان در زندان دیزل آباد کرمانشاه علاوه بر احمد نوریان، دژخیمانی چون عبدالرضا مصری به عنوان بازجو به هر جنایتی متوسل می شدند. این دژخیم و همکارانش در اعمال شکنجه نسبت به زندانیان سیاسی از جمله چریکهای فدائی خلق رفقا شهرام حسینخانی، احمد، علی و نصرت کریمی و مهرداد شاهمرادی و مجد رضا الماسی و... از هیچ رذالتی کوتاهی نمی‌کردند. اما مقاومت‌های فراموش نشدنی رفقای نامبرده از چریکهای فدائی خلق به گونه‌ای بود که فریادهای آزادیخواهانه آنان، فریادهائی که از عشق به طبقه کارگر و به کمونیسم به مثابه مکتب رهائی بخش این طبقه سرشار بود، به راستی

به یاد شهرام حسینخانی سرو آزاده‌ای که تا پای جان آزاده باقی ماند!

دیوارهای ضخیم زندان دیزل آباد را شکافت و در طول سالها به چنان اوج عظیمی رسید که اکنون به بخشی از تاریخ دیزل آباد در آن سالها بدل شده است.

رفیق شهرام حسینخانی از جمله انقلابیونی بود که هرگز در مقابل دشمن سر خم نکرد و در تمام مدتی که در زندان بود با روحیه سرشار از زندگی خود سعی در بالا بردن روحیه انقلابی رفقاییش می‌نمود. او که یکی از کشتی‌گیران دلاور در رشته فرنگی بود برغم اینکه می‌دانست بزودی دژخیمان جمهوری اسلامی وی را اعدام خواهند کرد به تمرین کشتی با هم بندیانیش می‌پرداخت و تا زمان به دار آویختنش در ۱۶ شهریور ماه سال ۱۳۶۲ همچنان که هرگز از دفاع از آرمانهایش بازنماند، با شور زندگی آفرین خود ورزش و تمرین کشتی را وسیله‌ای برای تداوم مقاومت خود در مقابل دشمنان کارگران و توده‌ای تحت ستم ایران قرار داد. چنین بود که یاد رفیق شهرام حسینخانی و چریکهای فدائی دیگری که همراه با وی و چون او در زندان دیزل آباد به سمبل مقاومت و حماسه آفرینی در مقابل دژخیمان جمهوری اسلامی تبدیل شدند، هرگز از یادها فراموش نخواهد شد.

نگاهی به آخرین دستخط رفیق قهرمان، شهرام حسینخانی که پیش از اعدامش نوشته است خود گویای روحیه تزلزل ناپذیر وی در مقابل دشمن می‌باشد. این نوشته که به عنوان وصیت نامه وی به دست خانواده‌اش رسیده بیش از هر توصیفی گویای جان شایسته و ایمان خلل ناپذیر این رفیق کمونیست به پیروزی راهی بود که آگاهانه در آن گام برداشته بود. رفیقی که معتقد بود: "وصیت من همانا زندگی من است." و خود این زندگی را در آخرین لحظات زندگی‌اش چنین تعریف می‌کند: "من در این مدت

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

پس از طی و گذراندن بیشتر عمرم توانستم با مارکسیسم - لنینیسم آشنا شوم. راه ظفرنمون و راه پرافتخار زندگی کردن (زندگی واقعی). من با مارکسیسم لنینیسم تا آنجا که توانستم عجین شدم و چه زیبا بود این زندگی با م - ل. و در این بین چریکهای فدایی خلق ایران را به عنوان یگانه پویندگان این راه یافتم. به این ترتیب با جهان بینی م - ل من موضوع مرگ و زندگی را حل کرده‌ام. "رفیق شهرام در ادامه این "وصیت" مینویسد: "گویا دیگر فرصت من تمام شده است. پس از کسانی که توان مبارزه را دارند می‌خواهم که راه مرا ادامه دهند. باشد که با مرگم چهره امپریالیسم و سگهای زنجیریش را سیاه تر و چهره پرولتاریا و خلق را گلگون‌تر کنم." به راستی که این رفیق صمیمی و صادق با کارگران و رنجبران با مرگ قهرمانانه‌اش به آرزوی خود صورت واقعیت داد و خون چریک فدائی خلق شهرام حسینخانی این حامی پایدار کارگران، چهره پرولتاریا را گلگون و پرچم کارگران را سرخ تر نمود.

یاد رفیق شهرام حسینخانی جاودان و راهش پر رهرو باد!

سخنی با خواننده

سخنی با خواننده

کتابی که پیش‌اروی شماست در بر گیرندهٔ مقالاتی ست که در ارتباط با خیزش بزرگ دیماه ۱۳۹۶ و رویدادهای انقلابی بعد از آن نوشته شده‌اند.

با خیزش عظیم توده‌های انقلابی ایران در دیماه، خیزش توده‌ای بزرگی که به مثابه طوفانی پر قدرت، بنیان ستمگران را به لرزه در آورد، صفحه‌ای از تاریخ پر فراز و نشیب مبارزات مردم ایران ورق خورد.

در دیماه، با ورود ناگهانی توده‌های انقلابی ایران (کارگران و زحمتکشان و توده‌های تحت ستم دیگر) به صحنه مبارزه سیاسی و شکل‌گیری تظاهرات‌های گسترده توده‌ای که به دلیل مواجهه با سرکوب حکومتی، در شکل مبارزات وسیع قهر آمیز توده‌ای ادامه یافت و بعد دست زدن توده‌های انقلابی به قیام‌های قهر آمیز و حمله مسلحانه به مراکز سرکوب و ستم در شهرهای مختلف کشور که نابودی رژیم جمهوری اسلامی و "نان، کار و آزادی" خواست آنان بود، نقطه عطفی در تاریخ مبارزاتی مردم ایران به وجود آمد. به طور مشخص درست به دلیل قدرتی که توده‌ها عملاً برای تحقق این خواست‌ها از خود نشان داده و آشکار ساختند که دیگر حاضر نیستند ظلم و ستم‌هایی که بر آنان وارد می‌شود را تحمل کنند و پس از تظاهرات گسترده و قیام‌های قهر آمیز توده‌ای شان که دیگر بر همگان ثابت شد که اکثریت آحاد جامعه (به جز حافظین و سرسپردگان نظام سرمایه داری حاکم) خواهان سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی می‌باشند، فضای سیاسی جامعه کاملاً تغییر یافت و شرایطی نوین و کاملاً متفاوت از قبل در جامعه شکل گرفت. به این ترتیب توده‌های گرسنه و شدیداً تحت ستم ایران با خیزش خود دوره

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

تاریخی جدیدی را در جامعه ایران رقم زدند؛ و با واقعیت حرکت آنان یک بار دیگر بر همگان ثابت شد که آموزگاران پرولتاریا در طرح این امر که توده‌ها سازندگان واقعی تاریخ می‌باشند، کاملاً محق بوده‌اند.

شکی نیست که بررسی مبارزات توده‌ای چه در دیماه و چه بعد از آن که تا به امروز جریان دارد حاوی درس‌ها و تجارب ارزشمندی است که آموزش از آنها راه را برای پیمودن مسیر انقلاب و رسیدن به پیروزی هموار می‌سازد. در سلسله مقالاتی که در این کتاب درج شده‌اند سعی شده است برخی از این تجارب و مسایل مربوط به خیزش دیماه و مبارزات انقلابی بعد از آن مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند. از جمله نشان داده شده است که تظاهرات و قیام‌های قهر آمیز توده‌ای دیماه به قول ویکتور هوگو که در رابطه با انقلاب کبیر فرانسه مطرح کرده بود، " غرش رعد در آسمان بی ابر نبود" بلکه رشد تضادهای طبقاتی که انعکاس خود را در شدت و گسترش مبارزات توده‌ها از یک سال پیش به خصوص در گسترش اعتصابات کارگری و مبارزات آنان به اشکال مختلف و در مبارزات دستفروش‌ها و دیگر اقشار پائین خرده بورژوازی به مثابه زحمتکشان جامعه نشان می‌داد، مسیر دیالکتیکی خود را طی کرد و به نقطه جهش رسید.

در این سلسله مقالات همچنین به تحلیل برخی از حرکت‌های مبارزاتی که بلافاصله پس از خیزش دیماه در جامعه جاری گشتند پرداخته شده است. در " درس‌های قیام دیماه " که به صورت بیست یادداشت تنظیم گشته ضمن طرح مسایل اساسی جامعه و توضیحاتی در مورد رویدادهای مبارزاتی مهم جاری در جامعه و طوفانی ایران، رهنمودهای لازمی برای پیشبرد جنبش و کوشش در ایجاد رهبری مورد نیاز آن جهت هدایت آن به پیروزی ارائه گشته است.

در نوشته " موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی " در آغاز با استناد به نوشته‌های لنین و تحلیل شرایط کنونی ایران، به طور مشخص نشان داده شده است که جامعه ایران در حال حاضر در موقعیت انقلابی قرار دارد و دوره انقلابی را طی می‌کند. با تکیه بر این واقعیت، این نوشته، نیروهای اپورتونیست در جنبش را مورد افشاگری قرار می‌دهد که در حالی که مدعی طرفداری از طبقه کارگر هستند و راه انقلاب ایران را قیام مسلحانه توده‌ای تصویر می‌کنند ولی هیچگونه وظیفه‌ای برای روشنفکران و نیروهای آگاه جامعه جهت تدارک برای قیام مورد نظر خود که اساس آن اقدام به سازماندهی مسلحانه کارگران و دیگر توده‌ها می‌باشد، قائل نیستند. در اینجا خطاب به این نیروها گفته می‌شود که اگر استناد شما به انقلاب روسیه و لنین می‌باشد، پس به همانگونه عمل کنید که لنین و بلشویک‌ها در جریان انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه عمل کردند و همانند آنها برای قیام مورد نظر خود تدارک ببینید. واقعیت این است که لنین و حزب بلشویک در آن شرایط بر ضرورت سازماندهی مسلح کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم تأکید نموده و خود دست اندرکار انجام این کار جهت ایجاد یک ارتش انقلابی شدند. اما اپورتونیستهای وطنی ما در شرایط انقلابی کنونی نه همچون بلشویک‌ها بلکه درست همانند منشویک‌ها و حزب بورژا- لیبرال روسیه عمل می‌کنند. از طرف دیگر به این نیروها گفته می‌شود که اگر استناد شما قیام بهمن می‌باشد، می‌دانیم که این قیام به دلیل فقدان رهبری پرولتری با شکست مواجه شد و در شرایط کنونی نیز درست به دلیل فقدان رهبری انقلابی اگر حتی قیامی همانند آن قیام به وجود بیاید باز شکست خواهد خورد. تازه تجربه قیام بزرگ دیماه نیز پیش‌روی ماست که تشکل انقلابی‌ای وجود نداشت که بتواند توده‌های انقلابی قیام‌کننده را رهبری نماید. بنابراین در شرایطی که تجربه، چه در شرایط دیکتاتوری در دوره شاه و چه در جمهوری

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

اسلامی، نشان می‌دهد که رهبری انقلابی در جامعه ما از راه‌های مسالمت آمیز شکل نمی‌گیرد، واضح است که راهی که این نیروهای "سیاسی کار" در جلوی پای مردم قرار می‌دهند نمی‌تواند منجر به پیروزی توده‌های ستمدیده ایران گردد. در حالی که در ایران باید مسیر ویژه و متفاوت از انقلاب در روسیه برای دستیابی به پیروزی طی شود. این مسیر همانا مسیر ایجاد سازمان سیاسی - نظامی توسط نیروهای پیشتاز کمونیست جامعه به منظور تحقق خط استراتژیک بسیج و سازماندهی توده‌ها و پیشبرد یک مبارزه مسلحانه توده‌ای علیه دشمنان مردم و ایجاد ارتش خلق می‌باشد. مسیری که در آن توده‌های مسلح برای فائق آمدن بر دشمن و شکست نیروهای مسلح حافظ سیستم ظالمانه موجود مجبورند جنگ مسلحانه طولانی‌ای را برای برپائی جامعه آزاد و مطلوب نظر خود پیش ببرند. اما این راه خونین و طولانی در هر حال تنها راه رسیدن توده‌ها به پیروزی است.

از طرف دیگر در " موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی " بحث روی دو مسأله مبرم جنبش انقلابی کنونی متمرکز شده است. اول مسأله تأمین رهبری طبقه کارگر در جنبش و دوم مسأله حکومتی که باید جانشین حکومت بورژوائی حاکم بر ایران شود. با توضیح قانونمندی‌ای که انقلاب ایران برای رسیدن به پیروزی باید طی کند پیوند این دو امر مهم و اساسی با یکدیگر و ارتباط آنها با ضرورت سازمانیابی مسلح نیروهای پیشرو کمونیست جامعه و وظیفه آنها در سازماندهی مسلح توده‌ها، پیشبرد مبارزه مسلحانه توده‌ای و تشکیل ارتش خلق مورد بحث و توضیح و تشریح قرار گرفته است.

در شرایطی که مبلغین جمهوری اسلامی در طی سالیان دراز چه در قالب تاریخ نویسی و چه در اشکال دیگر و در مجلات خود

همواره علیه چریکهای فدائی خلق و خط مشی و نظرات انقلابی آنان نوشته و سعی کرده اند تا سموم تبلیغاتی خود علیه این نیروی واقعا کمونیست و طرفدار طبقه کارگر را در سطح جامعه اشاعه دهند، و در شرایطی که نیروهای اپورتونیست نیز تا آنجا که توانسته اند با تحریف نظرات چریکهای فدائی خلق به واقع به جنگ اندیشه‌های ظفرنمون کمونیستی به نفع طبقه کارگر ایران رفته اند، امید آن است که مجموعه این یادداشت‌ها به سهم خود به جوانان آگاه و انقلابی ما کمک کند تا سره را از ناسره باز شناسند و در پرتو درک واقعیت بر اهمیت تئوری چریکهای فدایی خلق ایران که برای دست یابی به پیروزی الزاما باید رهنمای حرکت‌های انقلابی آنان باشد هر چه بیشتر واقف گردند؛ و به امید آن که مطالب این مجموعه به کارگران و نیروهای جوان و انقلابی ایران یاری کند که در راه پیشبرد راه سترگ و پیروزمند انقلاب توده‌ها، نقش هر چه آگاهانه تری ایفاء نمایند.

اشرف دهقانی

مهر ۱۳۹۷

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

خاطرهٔ شجاعت ها و فداکاری های جان باختگان خیزش سراسری
توده ها در نبرد با اهریمنان جمهوری اسلامی گرامی باد!



اسامی برخی از شهدای خیزش گرسنگان به ترتیب از ردیف بالا از چپ به راست:
مریم جعفرپور، سینا قنبری، محسن عادل و وحید حیدری، ردیف وسط:
حسن ترکاشوند، مسعود کیانی، نعمت صالحی و نعمت شعبی.
ردیف پایین: سارو قهرمانی و شهاب الدین ابطحی زاده

خیزش جاری، چشم اندازه‌ها و وظایف

بگذار برخیزد مردم بی لبخند، بگذار برخیزد!

(خیزش جاری، چشم اندازه‌ها و وظایف)

مردمان بی لبخند ایران برخاسته اند، مردمان زجر کشیده تحت سلطه یک رژیم مذهبی، حافظ و مدافع منافع سرمایه داران، آزادی گش، زن ستیز، رژیم دار و شکنجه، رژیم پا گرفته با حملات مسلحانه به خلقها در اقصی نقاط ایران و کشتارهای دهه ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷؛ تحت سلطه این رژیم جنایتکار، رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، رژیمی وابسته به امپریالیسم که از همان آغاز، اجرای برنامه‌های جنگ طلبانه آمریکا و شرکاء در منطقه را به عهده گرفته، رژیمی که امروز دزدی و فساد در درونش به عرش اعلا رسیده، آری، مردمان بی لبخند علیرغم شرایط خفقان، سرکوب‌های روزمره و وحشیانه نیروهای مسلح این رژیم، امروز در میدان نبرد رو در رو در مقابل او یعنی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته‌اش ایستاده اند؛ آنها امروز به پا خاسته اند. مبارک باد این خیزش! هزار بار مبارک باد چرا که کارگران و زحمتکشان ما در شرایط بسیار وخیم، شدیداً ظالمانه و نکبت باری که سرمایه داران داخلی و خارجی (امپریالیستها) برای آنها به وجود آورده اند، تنها با شوریدن علیه وضع موجود می‌توانند از شرف و انسانیت خود دفاع کنند.

حرکت‌های مبارزاتی ای که از سالها قبل در تجمعات و تظاهرات کارگری، در حمایت مردم از دستفروشان تهی دست به هنگامی که مورد حمله وحشیانه مأموران مسلح نیروی انتظامی قرار می‌گرفتند و یا به هنگام یورش آن مزدوران به دختران جوان به خاطر به اصطلاح بد حجابی، و در مقاومت کولبران گُردستان و مبارزه آنان و خانواده‌هایشان و... و... و... و در جنبش عدالت خواهانه بازنشستگان و مال باختگان و... شاهد بودیم، مسیر

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

دیالکتیکی خود را طی کرد و به نقطه جهش رسید؛ و اینک جنبشی با خصلت قهرآمیز، درست به همانگونه که سلطه خشن و دیکتاتور لجام گسیخته حاکمیت سرمایه داران و به عبارتی دیگر حاکمیت امپریالیستی در ایران ایجاب می‌کند، در اقصی نقاط جامعه تحت سلطه ما برپا گشته است. این جنبش را عمدتاً به پا خاستگان از اردوی بی شمار کار آغاز کرده اند، نیروی کار گرسنه، تولید کنندگان همه معاش و نعمت‌های زندگی اما محتاج کفی نان، کارگران دیروز، بی کاران امروز، کارگران زر ساز نه فقط در معدن‌های طلا، بل در هر جا که به کار مشغولند، چرا که نیروی کار آنها زر ساز است همان که سرمایه دار تصاحبش می‌کند، یعنی "ارزش اضافی" در سیستم سرمایه داری که مارکس، اندیشمند کبیر طبقه کارگر جهان، کشفش کرد. کارگر زر سازی که امروز ناتوان از خرید یک وسیله کوچک برای کودکش در مقابل دوربین به گریه می‌افتد، کارگران و زحمتکشان زن با زخم‌های چرکین بر تن از قرن‌ها ستم و حقارت جامعه طبقاتی، کارگران شلاق خورده، مشوش از احضار به "حراست"، زندان رفته و شکنجه شده، کارگران مبارز که جان می‌دهند در ره آزادگی، بیکاران، تهی‌دستان، آنها که در میدان رزم علیه دشمنانشان جز زنجیرهای دست و پای خود چیزی ندارند که از دست بدهند. درست به دلیل حضور برجسته نیروهای متعلق به اردوی کار، نیروهای متعلق به طبقه کارگر تا به آخر انقلابی، تهی‌دستان و بی چیزان است که تظاهرات توده‌ای از همان آغاز بی هیچ توهمی به فرم و رفرمیستها، کلیت رژیم را مورد حمله قرار داد به طوری که شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" در همه جا طنین انداز شده است. (در جنبش ۸۸ در روزهای اول که خرده بورژوازی نسبتاً مرفه و نیمه مرفه هم در آن حضور داشت شعارهای اصلاح طلبانه چون رأی من کو نیز شنیده شد و تنها پس از کنار کشیدن این بخش، جنبش با شعارهای رادیکال به پیش رفت.)

در دوران انقلاب، در دورانی که استثمار شده‌ها و ستمدیدگان در انبوهی بسیار، عملاً پا به میدان رزم می‌گذارند حوادث، بسیار سریع می‌گذرند. جنبش جان به لب رسیده‌ها، جنبش گرسنگان، ابتدا در چند منطقه از تهران شروع و سپس از هفتم دی ماه به طور گسترده در مشهد آغاز شد. این جنبش به زودی شهرهای کوچک و بزرگ استان خراسان را در نوردید و به کرمانشاه رسید، به آنجا که پس از تجربه زلزله مهیب و بی‌اعتنائی دزدان حاکم، این سرمایه داران معمم و کت شلواری، تبلور همبستگی مردم تحت ستم ایران با یکدیگر شد و صدای ناسیونالیستهای تفرقه افکن را خفه کرد. این جنبش را سر باز ایستادن نبود و به سرعت بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ سراسر ایران را فرا گرفت. جنبشی عظیم که نموداری از قدرت بی‌انتهای خلقی در بند است، در بند مشتی انگل اجتماعی یعنی سرمایه داران مفتخوری که از قبل کار و رنج دیگران ارتزاق می‌کنند. آری، جنبشی عظیم و سهمناک که همچون زلزله‌ای با ریشتر بالا کاخ این استثمارگران و ستمکاران را به لرزه در آورده است؛ جنبشی که خالق پدیده‌های نوین و تجارب تازه‌ای است. پدیده قیام‌های نوین، تجربه حمله با کوکتل مولوتوف و یا هر وسیله قهر آمیز دیگر به مراکز ستم و سرکوب حافظین نظام گندیده سرمایه داری وابسته در ایران. در واقع، جنبش در بسیاری از شهرها شکل قیام مسلحانه و قهر آمیز به خود گرفته است.

بگذارید پیش از صحبت در مورد جنبه‌های مختلف جنبش کنونی، به این موضوع اشاره کنم که از همان آغاز پای گیری جنبش گرسنگان و بی‌چیزان، روشنفکران نا امید و مأیوس و بی‌اعتقاد به قدرت توده‌ها، این روشنفکران پر مدعا با پایگاه طبقاتی خرده بورژوائی، آن را جنبشی کور نامیدند که در صورت تداوم تنها "فرسودگی و استیصال" به بار خواهد آورد؛ و از همان آغاز برای حرکت انقلابی توده‌های رزمنده در صحنه، شکست، و آنهم

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

"شکست فجیعی" را رقم زدند. اگر شورش توده‌ها در مقابل ظلم و ستم بر حق است و در دل هر انسان انقلابی که درد و رنج و شرایط طاقت فرسای آنها را درک می‌کند، شور و امید بر می‌انگیزاند، اینان با دیدن توده‌های شجاع و پر انرژی و جان بر کف در خیابانها دچار ماتم و عزا شدند و برای خود چاره‌ای جز پاشیدن بذر ناامیدی در میان مردم ندیدند. بسیاری از اینان، با همین نگرش، جنبش برپا شده در سال ۸۸ را نیز تحقیر کرده بودند. در آن زمان، آنها با تبعیت از تبلیغات ارتجاع حاکم جنبش مردمی ۸۸ را "جنبش سبز" نامیدند و رزم بی باکانه زنان و مردان قهرمانی که با امید به سرنگونی این رژیم (با همه جناح‌هایش) به مدت حدود یکسال، با خشمی انقلابی نسبت به استثمارگران و ستمکاران، با نیروهای مسلح رژیم جنگیدند را به موسوی و کروبی ضد انقلابی نسبت دادند و به اشاعه نظرات پاسیفیستی و تبلیغات زهر آگین خود مشغول شدند. اکنون این روشنفکران متعلق به اردوی خرده بورژوازی، ناامیدی خود و مبادرت به اشاعه پاسیفیسم در میان مردم را این گونه توجیه می‌کنند که جنبش برپا شده دارای سر نیست، رهبری سراسری چپ انقلابی ندارد، حزب طبقه کارگر قدرتمند برای سازماندهی و رهبری مبارزات سراسری در صحنه نیست. بگذریم از این که پیش از آغاز جنبش جاری، برخی از اینها مردم را به خاطر این که یکپارچه علیه رژیم بر نمی‌خیزند به انواع صفات ناپسند از بی غیرت بودن گرفته تا ترسو و غیره متهم می‌کردند.

اما، در مقابل کسانی که جنبش کنونی را به خاطر نداشتن رهبری بر سر آن پیشاپیش محکوم به شکست می‌کنند، این سؤال ساده قرار دارد که آیا چون یک رهبری قدرتمند، حزب طبقه کارگر بر سر این جنبش نیست، آیا مردم انقلابی در صحنه حق شورش نداشته و یا به اشتباه دست به شورش زده اند؟ و اکنون باید به خانه‌های خود برگردند؟ واضح است که از چنان اظهاراتی

جز دلسرد کردن توده‌ها نتیجه دیگری عاید نمی شود که معنی سیاسی‌اش، چه خود بدانند یا ندانند، کوششی مایوسانه برای حفظ وضع موجود است. ثانیاً توده‌های زیر ستم و کارد به استخوان رسیده می‌پرسند که ما تا چه مدت باید منتظر بمانیم تا حزب طبقه کارگر و رهبری مورد نظر شما پا به عرصه وجود بگذارد و مبارزات ما را رهبری کند تا شما از آمدن ما به خیابان علیه جمهوری اسلامی و برای نابودی وضع موجود، چیزی جز "شکستی فجع" قائل شوید؟ و می‌پرسند که اساساً رهبری مورد نظر شما چگونه و در چه پروسه‌ای ساخته می‌شود؟

واقعیت این است که عمده دلیل ناامیدی این دسته از روشنفکران، نظرات ذهنی و انحرافی شان می‌باشد که اتکائی به واقعیت‌های عینی جامعه ایران ندارند. برحسب آن نظرات که در فرهنگ سیاسی و جنبش کمونیستی در کشور ما به عنوان "سیاسی کاری" معرفی شده است، روشنفکران چپ و کمونیست به تشکیل به اصطلاح هسته‌های سرخ یا کمیته‌های مخفی، و از این قبیل با اسم و عنوانی دیگر پرداخته و می‌خواهند که با کارگران در کارخانه‌ها تماس برقرار بکنند به این امید که در جریان یک مبارزه مسالمت آمیز گویا خواهند توانست آنها را متشکل کرده و حزب طبقه کارگر را به وجود آورند. بعد هنگامی که دوران انقلاب فرا می‌رسد کارگران، اعتصابات سراسری بر پا می‌کنند و در ادامه دست به قیام می‌زنند و حزب ساخته شده (البته بر روی کاغذ) قیام را رهبری می‌کند و رژیم حاکم سرنگون می‌شود. این، راه پیشنهادی آنهاست؛ راهی که در شرایط دیکتاتوری عنان گسیخته (که بدون آن، امکان حفظ سیستم سرمایه داری در ایران و تأمین منافع امپریالیستها و سرمایه داران داخلی وجود ندارد) به واقع راه نیست، بلکه بیراهه است. در شرایطی که دیکتاتوری حاکم حتی امکان ایجاد تشکل‌های صنفی را به کارگران نمی‌دهد، واضح است که انتظار به وجود آمدن حزب

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

طبقه کارگر (البته حزبی واقعی) در پروسه یک مبارزه مسالمت آمیز با توسل به مخفی کاری صرف، انتظاری بیهوده و سرابی بیش نیست. اتفاقاً درست غیرعملی و بیراهه بودن این به اصطلاح راه است که باعث گشته پیروان راه "سیاسی کاری" در برخورد به جنبش قهرمانانه جاری اردوی کار و متحدینش، خود را در بن بست نا امید کننده‌ای گرفتار ببینند. چون حزب طبقه کارگر ساخته نشده و چشم اندازی هم برای ساخته شدن آن وجود ندارد. بنابراین از نظر آنها این جنبش "بی سر" هر چقدر هم تداوم یابد و گسترش پیدا کند جز شکست، حاصلی نخواهد داشت. اینان که قادر به درک نقش تاریخ ساز مبارزات توده‌ها و دستاوردهای غیر قابل انکار آن برای ساختن آینده نمی باشند، جز آن که مأیوسانه از اجتناب ناپذیر بودن شکست جنبش جاری دم بزنند، چاره دیگری ندارند.

واقعیت این است که قانونمندی‌های جامعه ایران بر اساس ماهیت قدرت سیاسی حاکم (که حاکمیتی است امپریالیستی) و بر مبنای زیربنای اقتصادی جامعه و ترکیب طبقات و صف آرائی آنها، بیراهه ای که با نام "کار آرام سیاسی" شناخته می‌شود را کنار زده و راهی نوین برای دستیابی به یک انقلاب پیروزمند در مقابل طبقه کارگر ایران که رسالت رهبری انقلاب را به عهده دارد، قرار داده است. این درست است که یک جنبش توده‌ای باید رهبری انقلابی داشته باشد تا امکان یابد با رهنمودهای استراتژیکی و تاکتیکی حساب شده و منطبق بر واقعیت، توده‌ها را در مسیری انقلابی رهبری کرده و به پیروزی رهنمون سازد ولی اگر در یک پروسه مبارزه مسالمت آمیز امکان شکل گیری و تکوین چنین رهبری‌ای وجود ندارد، باید دید و روی این نکته تعمق کرد که آیا در یک پروسه مبارزه قهرآمیز نیز وضع این چنین است؟ و آیا نمی توان در جریان مبارزه مسلحانه علیه دشمن و نیروهای مسلح اش، رهبری انقلابی لازم را به وجود آورد؟ اتفاقاً اگر به

صحنه‌های پرشکوه و قهرمانانه‌ای که هم اکنون به دست توده‌های شجاع و جان بر کف ایران با حمله قهر آمیز شان به مراکز ستم و سرکوب، آفریده می‌شوند توجه کنیم و روی آنها تعمق نمائیم، خواهیم دید که این توده‌ها، توده‌هایی که در نبرد سهمگین شان علیه حاکمیت امپریالیستی کنونی جز زنجیرهای دست و پایشان چیزی ندارند که از دست بدهند با چنین اعمال انقلابی، به واقع راه صحیح و عملی ایجاد رهبری بر سر جنبش جاری و به قولی با "سر" کردن آن را به کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست صدیق و جان بر کف ایران می‌آموزند و نشان می‌دهند که اتفاقا امکان ایجاد رهبری انقلابی در مسیر شرکت در همین اعتراضات و جنبش‌هاست که فراهم می‌شود؛ و آنها درست با سازماندهی کارگران و دیگر توده‌های انقلابی در جریان این جنبش‌هاست که راه را برای ایجاد حزب طبقه کارگر می‌توانند هموار سازند.

چریکهای فدائی خلق ایران که بر اساس تئوری مبارزه مسلحانه تدوین شده در آثار رفقا پویان و احمدزاده در اواخر دهه چهل پا به عرصه حیات گذاشتند، و موفق به تکوین تاریخی درخشان از جنبش کمونیستی در ایران گشتند، این تجربه گرانبها و غیر قابل انکار را در اختیار انقلابیون آینده قرار داده اند که یک شکل انقلابی تحت سلطه دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر ایران، تنها با توسل به سلاح و انجام مبارزه مسلحانه با دشمن قادر به حفظ موجودیت خود و تأثیر گذاری در جامعه می‌باشد. با اتکاء به این تجربه موفق، اکنون که توده‌ها خود به هر وسیله‌ای در صدد تسلیح خود بر آمده و حتی با کمترین و ابتدائی ترین امکانات، مراکز سرکوب و ستم جمهوری اسلامی را با قهر انقلابی خود در هم می‌کوبند، اکنون که خشم و کینه طبقاتی لشکر اردوی کار و متحدین رنج دیده طبقه کارگر در صحنه نبردی قهر آمیز با نیروهای مسلح متعلق به حکومت حافظ سرمایه داران، به نیروی مادی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

تبدیل گشته، می‌توان دید که چه شرایط مناسبی برای سازماندهی و بسیج این توده‌های انقلابی و دوران ساز ایجاد گشته و در دسترس است. بنابراین، کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست باید از این فرصت طلایی که روند جنبش قهر آمیز کنونی در اختیار آنها قرار داده است استفاده کرده و خود را متشکل کنند تا بتوانند جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان را نه فقط علیه رژیم جمهوری اسلامی بلکه در آینده علیه هر نیروی ارتجاعی احتمالی‌ای که امپریالیستها برای به شکست کشاندن جنبش توده‌ها بسیج می‌کنند، به پیش ببرند. (۱). درست توان این تشکل برای پیشبرد مبارزه مسلحانه، چه در اشکال پارتیزانی و چه در اشکالی که خود عینیت مبارزه تعیین می‌کند، بقای آن را تضمین خواهد کرد.

امروز به همانگونه که در جنبش ۸۸ نیز شنیده شد، کارگران به انجام اعتصاب و برپائی یک اعتصاب سراسری فرا خوانده می‌شوند. در این شکی نیست که اعتصاب کارگران و متوقف کردن تولید به خصوص اعتصاب کارگرانی که در حوزه نفت به کار مشغولند، ضربه بزرگی به دشمنان مردم (امپریالیستها و وابستگان به آنها) وارد کرده و تحولی در جنبش به نفع توده‌های انقلابی به وجود می‌آورد. از این رو مبادرت کارگران به اعتصاب امر درست و به جایی است که بطور عینی در جهت تقویت خیزش جاریست. اما "سیاسی کار"هایی که این شکل از مبارزه را مطرح می‌نمایند تصور می‌کنند که از طریق برپائی اعتصاب عمومی و بعد یک قیام ناگهانی، مردم ایران به پیروزی دست خواهند یافت؛ و این البته در حالی است که خود نیز نمی‌توانند انکار کنند که چنان قیامی اگر هم صورت گیرد رهبری انقلابی نخواهد داشت و در نتیجه نمی‌تواند خواست‌های کارگران و دیگر توده‌های محروم و ستمدیده را برآورده سازد. چنین نیروهائی، در واقع رؤیای تکرار تجربه انقلاب سال ۵۷ را در سر می‌پرورانند بدون آن که به روی

خود بیاورند که آن، یک تجربه شکست خورده است. در آن زمان امپریالیستها به مثابه دشمنان اصلی خلقهای ایران، هنگامی که قدرت سهمگین توده‌های انقلابی و تصمیم قاطع آنها برای براندازی رژیم شاه را در مقابل خود دیدند، دست به یک فریبکاری بزرگ زده و ضمن حفظ ارتش و ضامنش، شاه، نوکر سرسپرده خود را چون موش مرده‌ای به بیرون پرتاب کرده و دار و دسته مرتجع خمینی را به نام انقلاب علیه انقلاب مردم ایران تقویت و به روی کار آوردند. امروز هشدار داده می‌شود که این بار نگذاریم انقلاب مردم که در آن زمان نیز برای دستیابی به رفاه، استقلال و آزادی بر پا شده بود توسط ایادی مزدوری که دست حمایت امپریالیستها در پشت آنها قرار می‌گیرد، دزدیده شود. اما چگونه؟ آیا صرف هشدار می‌تواند از چنان واقعه شومی جلوگیری کند؟ آنچه مسلم است این است که اتفاقا بدون درس‌گیری از دلایل شکست انقلاب ۵۷ و پی بردن به دلایل عدم امکان پیروزی قیام بهمن، نمی‌توان از تکرار چنان تجربه تلخی جلوگیری کرد. این هشدار که قیام بهمن به دلیل فقدان طبقه کارگر سازمان یافته و نبود حزب در پیوند با طبقه کارگر شکست خورد، زمانی بار واقعی می‌یابد که با درک این واقعیت در راهی که به سازمانیابی کارگران و تشکیل حزب طبقه منجر می‌شود گام برداشت. و گر نه دشمنان طبقاتی (نیروهای متعلق به سرمایه داران داخلی و خارجی) در صورت به وجود آمدن یک قیام خود به خودی بزرگ خواهند توانست باز در حالی که ارتش و سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران را حفظ می‌کنند، حاکمیت دیگری مثلا تحت عنوان حاکمیت سکولار به مردم ایران تحمیل کنند تا سگ زرد جانشین شغال گردد. از این بحث این نتیجه عاید می‌شود که باید راه پیشنهادی "سیاسی کاری" را اساسا به دور انداخت و دانست که در جامعه تحت سلطه ایران، توده‌های در بند ما تنها از راه مبارزه مسلحانه توده‌ای طولانی مدت می‌توانند به اهداف

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

انقلابی خود دست یابند. از این جنبه نیز یاری به تقویت جنبش قهر آمیز کنونی و کوشش در گسترش و سازمانیابی آن امری لازم و وظیفه تخطی ناپذیر برای همه نیروهای انقلابی می‌باشد.

ما حتی اگر روی تجارب دوره بعد از شکست قیام بهمن متمرکز شده و دقت کنیم خواهیم دید که توده‌های ایران نیز همچون همه توده‌های انقلاب کننده در جهان پس از قیام بهمن بیکار ننشسته و بدون آن که خاموش وار منتظر اقدامات تازه به قدرت رسیده‌ها باشند، خود دست اندر کار تغییر مناسبات اقتصادی و سیاسی ارتجاعی حاکم و ایجاد مناسبات جدید و انقلابی برای تحقق خواسته‌های برحق خود شدند. آنها به یمن آگاهی طبقاتی شان حتی در مناطق مختلف ایران مسلح شده و حاضر بودند برای ایجاد و حفظ مناسبات جدید به نفع خود با هر نیروی ارتجاعی که مانعشان شود بجنگند. خلق گرد، خلق تُرکمن، خلق عرب در خوزستان، توده‌های انقلابی در استان فارس و یا مردم آذربایجان، به خصوص تبریز که قیامی را علیه خمینی تازه به قدرت رسیده سازمان دادند، نمونه‌های بارز این واقعیت می‌باشند. می‌دانیم که در آن زمان، سازمانهائی که با ادعای تعلق به انقلابیون مسلح دهه پنجاه نیروی توده ای عظیمی را دور خود گرد آورده بودند، نه تنها خواست سازماندهی و پیشبرد مبارزات این توده‌ها (و دیگر ستمدیدگان ایران) را نداشتند بلکه با در پیش گرفتن رویه سازشکارانه با قدرت سیاسی حاکم (جمهوری اسلامی) نقش کاملاً ارتجاعی در به شکست کشاندن آن مبارزات ایفاء نمودند. برخورد سازشکارانه این سازمانها باعث تحکیم پایه‌های رژیم جمهوری اسلامی شد و به آنها امکان سازماندهی نیروهای سرکوب خود را داد که منجر به حمله این رژیم وابسته به امپریالیسم به توده‌ها در سراسر ایران و ایجاد فجایع خونین دهه ۶۰ و جنایت‌هائی شد که تا به امروز ادامه دارند. چه درسی می‌توان از این تجربه تلخ و بسیار دردناک برای پیشبرد جنبش

توده‌های محروم در حال حاضر گرفت؟ پر واضح است که در آن زمان سازماندهی و پیشبرد مبارزه مسلحانه‌ای که توده‌ها در اقصی نقاط ایران بر پا داشته بودند می‌توانست موجب تداوم انقلاب و ایجاد شرایط انقلابی نوینی به نفع توده‌ها گشته و مسیر پیروزی آنان را در مصاد با جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیست آن هموار نماید. در این مورد بسیار می‌توان گفت، به خصوص در ارتباط با جنگ ایران و عراق، که البته در اینجا برای جلوگیری از طول کلام از آن می‌گذرم. واقعیت این است که مبارزه مسلحانه اگر چه تنها شکل مبارزه نیست و برای پیشبرد امر انقلاب و رسیدن به هدف باید از همه اشکال متنوع مبارزه سود جست و همه اشکال مبارزه را در هر شرایط مقتضی به کار برد ولی با تأکید باید گفت که مبارزه مسلحانه، تنها راه رسیدن به آزادی است. تنها در بستر این مبارزه است که می‌توان یک جنبش انقلابی در ارتباط با همه حوزه‌های زندگی اجتماعی سازمان داد و به جلو برد. می‌بایستی در نظر داشت که ضرورت مبارزه ی مسلحانه - بعنوان محور سایر اشکال مبارزاتی - یک اصل است و این اصل نه از تمایلات ذهنی افراد بلکه از واقعیات عینی ی جامعه ما استخراج گردیده است.

امروز که توده‌های انقلابی ما در خیزش ظلم بنیان کن خود در اینجا و آنجا دست به قهر انقلابی زده و با درگیری با نیروهای مسلح دشمن و حمله قهر آمیز به مراکز ستم و سرکوب به واقع به عالی ترین شکل مبارزه که همان مبارزه مسلحانه می‌باشد روی آورده اند، به خوبی نشان می‌دهند که در تجربه‌های ارزشمند زندگی مملو از شکنجه و درد و رنج خود، راه درست مبارزه جهت غلبه بر دشمنانشان را می‌شناسند. لذا این جنبش به شرط تداوم، چشم انداز کاملاً روشنی برای تحقق خواستها و رسیدن به هدف در مقابل خود دارد، چشم انداز غلبه بر ضعف فقدان رهبری و تمام کردن وظایف و کارهای نیمه تمامی که

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

انقلابیون پیشین چه در دهه پنجاه و چه در دوره بعد از قیام بهمن در گُردستان، تُرکمن صحرا، فارس و در اقصی نقاط ایران آغاز کرده بودند. پیمودن این راه، پیمودن راه انقلاب ایران، یک انقلاب پیروزمند است. پیمودن راه بسیج و سازماندهی توده‌ها چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ نظامی، آزاد سازی مناطق و ایجاد شرایط انقلابی و مناسب برای متشکل کردن کارگران (امری تجربه شده در انقلابات معاصر) در جهت تشکیل عالی ترین ارگان طبقاتی کارگران یعنی حزب کمونیست طبقه کارگر است، پیمودن راه تشکیل ارتش خلق برای نابودی ارتش ضد خلق جهت کسب قدرت سیاسی است. توده‌های محروم و رنج کشیده ایران تنها با پیمودن این راه، تنها با انجام مبارزه مسلحانه علیه دشمنان خود (چه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و چه دشمنان دیگر در هر چهره‌ای که ظاهر شوند) است که می‌توانند قدرت لایزال خود را به دشمن زبون ثابت و راه پیروزی را تا رهائی کامل خود از هر گونه ظلم و ستم و سرکوب و اختناق طی کنند.

بنابراین، امروز در شرایط مناسب کنونی، در برخورد به جنبش جاری "هیچ بوده گان" که باید "همه چیز" گردند جائی برای سردرگمی و تردید و به طریق اولی یأس و نا امیدى باقى نمى ماند و هر چه باید باشد احساس وظیفه و کوشش در یافتن راه‌های تقویت این جنبش، یاری رساندن به آن و ایفای نقش هر چه مؤثرتر برای پیشرفت آن است. اصلی ترین وظیفه در این حوزه بر دوش کارگران و روشنفکران آگاه و انقلابی در ایران قرار دارد. آنها باید بتوانند در هر شهر و دیاری که هستند همفکران و یاران خود را یافته و ضمن رعایت کامل اصول مخفی کاری (به گونه‌ای که احیاناً در صورت دستگیری، دشمن از دستیابی به اطلاعات لازم محروم گردد)، خود را متشکل کنند و بکوشند با همفکری با یکدیگر نقشه‌های مبارزاتی درستی برای تأثیر گذاری روی مبارزات توده‌ها چه در زمینه سیاسی (تعیین شعارهای انقلابی و طبقاتی

به نفع کارگران و زحمتکشان، پخش نوشته‌های افشاگرانه و روشنگرانه در میان آنها جهت ارتقاء آگاهی انقلابی شان و... و چه در زمینه نظامی (تعیین تاکتیک و نقشه‌های جنگی) جهت سازماندهی و پیشبرد یک مبارزه بی‌امان علیه نیروهای مسلح بی‌رحم دشمن، تهیه ببینند.

بدون شک انتقال تجربه مبارزین مسلح در دهه پنجاه و همچنین پیشمرگان جنبش خلق گرد به جوانان مبارز ایران، قرار دادن تحلیل و تئوری مبارزه مسلحانه در اختیار آنان و ترسیم هر چه مشخص تر راه مبارزه مسلحانه و هر اقدامی دیگر از این قبیل که بتواند بر سطح آگاهی و تجربه مبارزاتی آنان بیفزاید، به جوانان متعهد و انقلابی کنونی در صحنه مبارزه کمک خواهد کرد تا با اعمال مبارزاتی خود راه رفته توسط انقلابیون مسلح گذشته را هر چه بیشتر صیقل داده و تجربیات عملی جدیدی به آن بیفزایند. به واقع، در شرایطی که کارگران و زحمتکشان ایران با شجاعت و انجام اعمال قهرمانانه قابل ستایش با نیروهای سرکوبگر حافظ منافع مشتی استثمارگر انگل صفت و ستمکار می‌جنگند، تجربیاتی به دست می‌دهند که در خدمت متکامل تر شدن هر چه بیشتر تئوری و عمل انقلابی قرار دارد و همین، راه رهایی توده‌های دربند ایران از سلطه یک حکومت وابسته به امپریالیسم و تحقق خواستها و آرمانهای انقلابی شان را هموار می‌سازد.

خلقهای ایران در گذشته در جریان مبارزات و تلاطم‌هایی که از سرگذرانده بودند از درون خود ستارخان‌ها، خیابانی‌ها، حیدر عمو اوغلی‌ها، علی مسیوها، پسیان‌ها (کلنل مجد تقی خان پسیان) و... و چریک‌هایی چون علی اکبر صفائی فراهانی‌ها، غفور حسن پورها، مسعود احمدزاده‌ها و پویان‌ها و مفتاحی‌ها، حمید اشرف‌ها، علی اکبر جعفری‌ها، دکتر هوشنگ اعظمی‌ها، مهرنوش ابراهیمی‌ها، شیرین معاضدها، نزهت و اعظم روحی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

آهنگرانی‌ها و... تقدیم راه رهائی نموده اند.

بی تردید جنبش عظیم کنونی با قیام‌های قهرآمیز شهری‌اش با خون توده‌هائی که آماج گلوله‌های نیروی انتظامی و دیگر نیروهای سرکوبگر و کثیف و به قول مردم تظاهر کننده "بیشرف" رژیم قرار می‌گیرند، دیر یا زود نیروی انقلابی نوین، پرانرژی و شاداب بوجود خواهد آورد، نیرو و یا نیروهائی که انبانی از تجربه‌های خونین گذشته را با خود حمل می‌کنند و با عملکردهای خود ریشه بر اندام دشمن زبون می‌افکنند، نیروهائی که به گفته دانشجویان مبارز دانشگاه تهران در روز ۱۶ آذر سال جاری، امتداد ماهی سیاه کوچولو هستند، امتداد راه صمد بهرنگی، راه بهروز دهقانی، راه کاظم سعادت‌ی، راه چریکهای فدائی خلق ایران...

۱۴ دی ۱۳۹۶ - ۴ ژانویه ۲۰۱۸

زیر نویس:

۱- ممکن است امپریالیستها این بار تجربه شناخته شده سال ۵۷ را تکرار نکرده و به حیل‌های دیگری برای به شکست کشاندن مبارزات انقلابی توده‌های محروم ایران دست بزنند. به همین دلیل هم باید توده‌های بپاخاسته را نسبت به همه شکل‌های گوناگون دسیسه‌های امپریالیستی آگاه ساخت.

خیزش جاری، چشم اندازه‌ها و وظایف

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

سخنی با خلق آذربایجان! (۱)

ای خلق سرزمین آتشین من ! دلاوران آذربایجان و دختران و پسران خوب تبریز سرخ من! ای کارگرها، ای جوانان بیکار مانده، ای کسانی که زیر ظلم له و لورده می‌شوید!

امروز در سراسر ایران (گفته می‌شود در بیش از یکصد شهر)، کارگرها، بیکار مانده‌ها و انسانهای تهی دستی که زندگی بس تلخی را می‌گذرانند به پا خاسته و با جسارت تمام علیه جمهوری اسلامی وارد میدان نبرد شده اند.

می دانیم که در ایران چندین ملت زندگی می‌کنند، به عبارت دیگر ایران خودش از چند ملت تشکیل شده است. اکنون ما شاهدیم آنهایی که در زیر ظلم و ستم به سر می‌برند، از زحمتکشان بلوچ گرفته تا گُردها، لُرها، گیلانی‌ها، هموطنان عرب ما در خوزستان و تا کارگران و زحمتکشان فارس که از ستم و دیکتاتوری دستگاه جمهوری اسلامی جانشان به لب رسیده برای نجات خود و برای شروع یک زندگی نوین و آزاد به خیابان‌ها آمده اند و حتی به مراکز نظامی و سرکوب و به مکان‌هایی که محل زور و غارت هستند، حمله کرده و آنجاها را درب و داغان می‌کنند.

قصد من در اینجا این است که با شما خلق قهرمان آذربایجان، و تأکید بکنم، با جوانانی که در راه حق و عدالت مبارزه می‌کنند و به خصوص با آنهایی که در استادیوم فوتبال این شهر حضور پیدا می‌کنند، صحبت کرده و به شما بگویم که در شرایط کنونی چه چیزی خلق ما را تهدید می‌کند.

ما این را می‌دانیم که دشمن جهت سد کردن راه آزادی و جلوگیری از جنبش آنان که هدفشان رسیدن به حق و عدالت و آزادی است، تنها به سرکوب و اسلحه و کلاً تنها به به کار بستن

سخنی با خلق آذربایجان

زور اکتفاء نمی کند. دشمن برای رسیدن به منظور فوق راه‌های دیگری هم دارد. یکی از حیل‌های دشمن این است: تفرقه بینداز (خلق‌ها را از همدیگر جدا ساز) و حکومت کن. این ترفندی است که به گفته پدران و اجداد ما، انگلیسی‌ها در سراسر دنیا برای حکومت کردن خود به کار برده اند. اکنون من می‌بینم که اطلاعاتی‌های جمهوری اسلامی، چنین حیل‌ه‌ای را در آذربایجان و به خصوص در استادیوم فوتبال تبریز از طریق تیم تراختور (تراکتور) به کار گرفته اند.

برای به دست دادن یک نمونه، چند روز پیش دیدم که از آن طرف به نام فارس‌ها، کسانی شروع به فحاشی به تُرک‌ها کردند - فحش‌های به جا مانده از زمان رضا شاه جلاد علیه تُرک‌ها را سر می‌دادند - و از این طرف برخی از جوانهای تُرک که به خشم آمده بودند، سخنانی علیه خلق فارس گفتند. اما، بی‌ائید کمی عمیق تر به این موضوع نگاه کنیم. آیا به راستی آنهایی که به تُرک‌ها فحش می‌دادند همان فارس‌هایی بودند که همچون شما تحت ظلم و ستم جمهوری اسلامی قرار دارند؟ نه این طور نیست! به آن فحش دهنده‌ها به این چشم نگاه نکنید. من شکی ندارم که آنها افراد خود رژیم بودند، افراد سپاه و اطلاعاتی‌ها و بسیجی‌های جمهوری اسلامی بودند. آنها به خاطر این که خلق فارس و تُرک را به جان هم بیندازند و بین آنها دشمنی به وجود بیاورند چنان فحش‌هایی را به تُرک‌ها می‌دادند. سود این کار برای آنها این است که جمهوری اسلامی جنایت پیشه و ددمنش را از آماج ضربه‌های مُشترک خلقهای فارس و تُرک در امان نگاه دارند!

هم این رژیم و هم دیگر دشمنان از مسأله ملی خلق تُرک سوء استفاده می‌کنند. آنها تحت عنوان حق ملی، سعی در منحرف کردن جنبش مردم دارند تا بتوانند خلق آذربایجان را در شرایط فقر و مصیبت بار کنونی، نگاه دارند.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

در سال ۱۳۸۵ که معلوم بود مردم آذربایجان با قرار داشتن زیر دستگاه‌های ظالم و سرکوبگر حق و عدالت، و آزادی ستیز جمهوری اسلامی چه زندگی مشقت باری را از سر می‌گذرانند و وزارت اطلاعات رژیم می‌دانست که این خلق بالاخره، دیر یا زود به پا خواهد خاست، این حيله را به کار بردند که در روزنامه خودشان اقدام به توهين کثيفی به مردم آذربایجان (با کاریکاتوری که کثافتش به خودشان خوب می‌چسبد) کردند. بعد پان تُرکیست‌ها، یعنی کسانی که خودشان را در پشت مسأله ملی آذربایجان پنهان کرده اند و کارشان تفرقه انداختن بین تُرک و فارس است، همان پان تُرکیست‌ها که می‌کوشند تا کارگران تُرک نتوانند با رفقای کارگر فارس، کُرد و یا کارگران ملیت‌های دیگر در ایران متحد شده و با هم در مقابل دشمن مشترکشان بایستند، و درست به همین خاطر است که جمهوری اسلامی دست آنها را باز گذاشته و امکان حرکت به آنها داده است، به جلو آمدند (و کوشیدند به حرکت مردم صرفاً جنبه ملی بدهند)؛ و هنگامی که خلق به فغان در آمده آذربایجان که خونش از مظالم رژیم جمهوری اسلامی به جوش آمده بود شروع به حرکت کرد، هم رسانه‌های خود رژیم و هم بی بی سی و تلویزیون صدای آمریکا و رسانه‌های مشابه که علیه آزادی خلق ما هستند، اینطور جلوه دادند که گویا خلق آذربایجان هیچ درد و غمی ندارد و از هیچ چیز در رنج و عذاب نیست جز از مسأله ملی؛ و بر این واقعیت سر پوش گذاشتند که خلق آذربایجان به خاطر کار، مسکن و آزادی و خلاصه برای برخورداري از یک زندگی خوب به پا خاسته بودند؛ و البته این هم حق آنها بود که در مقابل توهینی که از طریق روزنامه به آنها شده بود، بایستند. آن رسانه‌ها، تازه به این تحریفات هم اکتفاء نکردند و این خلق را مورد سرزنش و شماتت قرار دادند و انگار که خیزش مردم صرفاً به خاطر یک توهين بود، گفتند آخر درست بود که شما به خاطر یک

سخنی با خلق آذربایجان

کاریکاتور بلند شوید و خودتان را به کشتن دهید!؟

من در همان زمان از حرکت عدالت طلبانه و آزادیخواهانه خلق آذربایجان دفاع و پشتیبانی کردم و با استناد به دانسته‌هائی، نشان دادم که چه چیزهائی راه آزادی خلق آذربایجان را سد کرده اند. شما گفتگوی من با "پیام فدائی" در این زمینه را می‌توانید در شماره ۸۵ این نشریه به زبان فارسی به تاریخ خرداد ۱۳۸۵، در سایت سیاهکل مطالعه بکنید. اسم آن گفتگو "رویدادهای اخیر آذربایجان و مسأله ملی" است.

جنبش حق و عدالت طلبانه آذربایجان در سال ۱۳۸۵ نمونه بزرگی است که نشان می‌دهد چطور آنها که دوستدار خلق ما نیستند و حق ملی خلق تُرک را انکار می‌کنند، نگذاشتند تا دیگر خلق‌های ایران بدانند که خلق آذربایجان به چه دلیل به پا خاسته بود. آنها در مورد این حرکت دروغ گفتند و دروغ تحویل مردم دادند. امروز هم می‌کوشند که نگذارند تا خلق‌های ایران به طور یکپارچه به مقابله با دشمن مشترکشان پردازند.

قهرمانان فدائی آذربایجان، از ستارخان گرفته تا حیدر عمو اوغلی، علی مسیو، خیابانی... جلوتر بیائیم، صمد بهرنگی، کاظم سعادت، بهروز دهقانی، علیرضا نابدل، اینها همه شان راه درست مبارزه، راه درست رسیدن به آزادی و این که چطور می‌شود به حل مسأله ملی نایل آمد را به ما یاد داده اند.

کسی که ارباب و سرمایه دار است چه تُرک باشد چه فارس باشد، فرقی نمی‌کند، اینها همه خون خلق را در شیشه می‌کنند. به همین دلیل بود که قهرمانان افتخار آفرین ما هرگز با اربابان و سرمایه داران دست دوستی ندادند. چون کارگر و زحمتکش تُرک با آنها نه، بلکه در اتحاد با کارگران و تُهی‌دستان فارس و بلوچ و لُر و غیره می‌توانند در همبستگی با هم به روز

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

خوش دست یابند. یک سرمایه دار حتی اگر تُرک اصیل هم باشد
کارش ایجاد شرایط جهنمی برای مردم است.

**خلق سرزمین آتشین من، دختران و پسران انقلابی و رزمنده
شهر زادگاه من تبریز!**

خلفهائی که امروز در هر گوشه ایران به پا خاسته‌اند، همانند
شما سالهاست که تحت رژیم مدافع سرمایه داران یعنی
جمهوری اسلامی و دستگاه ظلم و ستم این رژیم زندگی سخت
و مشقت باری را می‌گذرانند. دستیابی به روزگار خوش و آزاد
برای شما به این امر گره خورده است که دست در دست
این خلقها و در یگانگی با آنها، این رژیم کثیف و ددمنش سرمایه
داران را از قدرت به زیر کشیده و به زباله دان تاریخ بیفکنید.

به امید آن که همه خلقهای ایران به طور متحد علیه
دشمن مشترکشان مبارزه بکنند و نظم اقتصادی-اجتماعی حاکم
بر ایران که تنها در خدمت قدرتهای خارجی و سرمایه داران
داخلی قرار دارد و برای خلقها به جز بیچارگی و بدبختی ثمره
دیگری ندارد را با یک انقلاب بر هم زده و از بین ببرند و به جای آن
یک جمهوری دموکراتیک که کارگران و زحمتکشان در رأس آن
باشند به وجود آورند. در چنان شرایط دموکراتیک و آزاد است که
هم خلق آذربایجان و هم خلقهای دیگر می‌توانند در مورد
سرنوشت ملی خود هر طور که خود صلاح می‌دانند تصمیم
بگیرند.

زنده باد خلق آگاه، مبارز و انقلابی آذربایجان!

**تنها با مبارزه متحد علیه دشمن مشترک می‌توان به
زندگانی خوش و آزاد دست یافت!**

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی و کارگزاران تفرقه افکن

سخنی با خلق آذربایجان

بیست و هفتم دی ۱۳۹۶

۱- "سخنی با خلق آذربایجان" برگردان گفتاری از رفیق اشرف دهقانی به زبان ترکی به صورت نوشتاری فارسی می‌باشد که در اینجا در دسترس خوانندگان علاقمند قرار داده می‌شود. اصل این گفتار به زبان ترکی با عنوان "اشرف دهقانی یولداشین آذربایجان خلقیله بیر نئچه سؤزی" در یوتیوب در <https://www.youtube.com/watch?v=dMXxgqfu3XE> در دسترس است.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

دفاع از مبارزه حق طلبانه در اویش گنابادی یک وظیفه انقلابی ست !

کارگران، زحمتکشان و دیگر توده‌های رنج دیده ایران !

دیروز یک بار دیگر توده‌های رزمنده ایران، این بار در اویش گنابادی که همواره با سرکوبها و آزادی‌کشی‌های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی - به بهانه داشتن مذهبی متفاوت از مذهب مورد تبلیغ رژیم جمهوری اسلامی - مواجه بوده‌اند، با نشان دادن گوشه‌ای از خشم و نفرت خود در مقابل مزدوران سرکوبگر، دشمنان مردم ایران از خود رژیم گرفته تا اربابان امپریالیستش را در ماتم و عزا فرو بردند.

در روز ۳۰ بهمن، در اویش گنابادی که در اعتراض به دستگیری وحشیانه مجد ثلاث، درویش ۷۰ ساله در مقابل کلانتری خیابان پاسداران تهران تجمع کرده بودند، مورد برخورد سرکوبگرانه نیروهای مسلح رژیم واقع شده و به درگیری با آنها پرداختند. با توجه به مقاومت سرسختانه و شجاعانه این توده‌های زجر دیده و به ستوه آمده در مقابل سرکوبگران، درگیری همچنان ادامه یافت و هنگامی به اوج خود رسید که خبر کشته شدن مجد ثلاث به دست مزدوران وحشی جمهوری اسلامی به گوش درویش رسید. عکسی از سر و صورت زخمی و خون آلود مجد ثلاث در اینترنت پخش شده که نشان می‌دهد که آدمکشان جمهوری اسلامی به هنگام دستگیری این پیرمرد، با چه وحشی‌گری‌ای با وی برخورد کرده بودند که بالاخره هم او را در اسارت کشتند. *

ویدیوهای پخش شده از مقاومت جانانه در اویش در مقابل سرکوب نشان می‌دهند که در شرایطی که رژیم نیروهای مسلح خود را در ابعادی بزرگ به سراغ این توده‌های ستم‌دیده فرستاده بود ولی آنها در مقابل قدرت و اراده انقلابی در اویش ستم‌دیده که مورد

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

پشتیبانی مردم مبارز منطقه نیز قرار داشتند، به هیچ وجه نتوانستند دوام بیاورند. در اوج مبارز با سنگ و چوب به دفاع از خود پرداخته و با پرتاب مواد آتشزا به مقابله با مزدوران برخاستند و حتی در مواردی آنها را فراری دادند. در یک مورد این نیروهای آزادیخواه موفق به حمله به یکی از مراکز شکنجه وزارت اطلاعات (اطلاعاتی‌های جمهوری اسلامی نیز همچون ساواکی‌های رژیم شاه، علاوه بر زندانهای رسمی که در آنجا به کار شکنجه آزادیخواهان و نیروهای انقلابی می‌پردازند، خانه‌هایی را نیز به منظور شکنجه برخی از زندانیان خاص در اختیار دارند) شده و آنجا را ویران نمودند. در شرایطی که گله‌ای از سرکوبگران برای بگیر و بند و کشتار خونین در اوجش در خیابان بودند، فردی مملو از خشمی فشرده در دل ناشی از سرکوبگری‌های رژیم، به تاکتیکی علیه ضد انقلاب دست زد که اولین بار همین ضد انقلاب جمهوری اسلامی علیه توده‌های جان به لب رسیده ما در جریان جنبش قهرمانانه توده‌ها در سال ۱۳۸۸ به کار برده بود، و آن راندن یک اتوبوس به قصد زیر گرفتن و مجازات تعداد هر چه بیشتری از نیروهای سرکوبگر رژیم بود.

در اینجا برای جلوگیری از طول کلام، از ذکر تاریخ ستم‌ها، بی عدالتی‌ها، محرومیت‌ها و زجرهایی که جمهوری اسلامی در طول عمر ننگین و جنایت بار خود بر در اوجش ایران تحمیل کرده که یکی از آنها ویران کردن ساختمان مرکز تجمع آنان در بروجرد بود می‌گذرم. واقعیت این است که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم تأمین کننده منافع امپریالیستها و سرمایه داران وابسته داخلی چنان دیکتاتوری خشن و عنان گسیخته‌ای را در جامعه ایران برقرار ساخته که هیچ نیروی اجتماعی انقلابی و مترقی، هیچ خلق تحت ستم و هیچ طبقه و قشر مردمی و یا اقلیت مذهبی از سرکوب وحشیانه آن در امان نبوده است. زنان از برجسته ترین نیروهای جامعه می‌باشند که از بدو روی کار آمدن این رژیم، آماج

دفاع از مبارزه حق طلبانه در اویس گنابادی وظیفه انقلابی ست

حملات آن قرار گرفته‌اند. جمهوری اسلامی، این جرثومه فساد و تباهی حتی پناهجویان افغانستانی را نیز راحت نگذاشته و علاوه بر اعمال همه بی‌عدالتی‌ها و تبعیضات در حق آنان، با گوشت دم توپ ساختن مردان افغان در جبهه‌های جنگ امپریالیستی که در آنها شرکت دارد، مرتکب ننگین‌ترین جنایات می‌شود. در چنین شرایطی است که در اویس به مبارزه با این رژیم جنایتکار و آزادی‌کش و اعتراض به سرکوبگری جمهوری اسلامی برخاسته‌اند.

در این میان مسایل چندی مطرح است. ۱- همه رسانه‌های امپریالیستی که مجبور به پخش خبر شدند (به یاد داشته باشیم که پس از این که جنبش انقلابی دیمه از اوج افتاد، علیرغم وجود اخبار متعدد از مبارزات و درگیری‌های مردم با نیروهای رژیم در جامعه ملت‌بند ایران، این رسانه‌ها دقیقاً در ضدیت با مردم تحت ستم ما برای این که جامعه ایران را آرام و کاملاً تحت کنترل جمهوری اسلامی نشان دهند تا جایی که می‌توانستند از پخش اخبار مربوط به مبارزات مردم ایران امتناع کرده‌اند) و همه نیروهای متعلق به دنیای پوسیده و بحران زده سرمایه داری سعی دارند حرکت مبارزاتی توده‌های جان برکف و رزمنده (در اویس گنابادی) که به درستی و به حق در مقابل دشمنی خونخوار، کاملاً تعرضی بود و قهر ضد انقلابی جمهوری اسلامی جنایتکار را با قهر انقلابی پاسخ داد را حرکتی مسالمت آمیز جلوه دهند. اینان که خواهان استمرار سیستم ظالمانه سرمایه داری در ایران هستند به شدت از حرکت‌های تعرضی و انقلابی مردم وحشت دارند. به همین خاطر در حالی که خود را ظاهراً دوست مردم جلوه می‌دهند، می‌کوشند هر حرکت مبارزاتی قاطع و تعرضی را محکوم کرده و به هر شیوه‌ای که می‌توانند سطح مبارزات مردم را پائین و در حد تظلم خواهی نگاه دارند. انگار که مردم باید همیشه از ظلم و ستم و سرکوب‌های وحشیانه رژیم بنالند و دست به مقابله نزنند.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

۲- موضوع دیگر مربوط به کشتن سرکوبگران وحشی رژیم از طریق زیر گرفتن آنها با اتوبوس می‌باشد که با موضوع اول در رابطه است، کما اینکه همان نیروهای متعلق به دنیای ارتجاعی سرمایه داری در این مورد داد و فغان زیادی به راه انداخته و در اوپیش معترض را مورد توهین و تحقیر قرار می‌دهند و یا به شکل دیگر، در ادامه سیاست تقلیل مبارزات تعرضی و حق طلبانه آنان با دشمنانشان، مطرح می‌کنند که چنان کاری مربوط به در اوپیش نبود (یعنی نباید باشد). اما باید به خاطر بسپاریم که مردم ما امروز پس از خیزش توده‌های انقلابی در دیمه در شرایط ظاهراً آرام (آتش زیر خاکستر) گذشته به سر نمی‌برند، بلکه اکنون شرایط کاملاً انقلابی در جامعه حاکم است. با خیزش دیمه، با نفی حاکمیت جمهوری اسلامی و با حمله به مراکز ستم و سرکوب، با سینه سپر کردن در مقابل گلوله‌های دشمن، با کشتن سرکوبگران، توده‌های انقلابی اولین ضربه خود را بر پیکر حاکمیت امپریالیستی حاکم بر ایران وارد آورده‌اند. آیا این روند که هدفش در درجه اول سرنگونی رژیم منفور جمهوری اسلامی می‌باشد، لزوماً باید به پیش برود و یا باید متوقف شده و از حرکت باز ماند؟ مسلم است که همه تلاش نیروهای مترجع حافظ منافع سرمایه داران باز داشتن توده‌ها از حرکت به جلو و عقیم گذاشتن تلاش‌های انقلابی آنهاست. اما نیروهای انقلابی و آزادیخواه جامعه، روشنفکران مبارز و مترقی چگونه؟ اگر قرار به پیشروی است آیا در مقابل توده‌ها که از بیکاری، گرسنگی، بی مسکنی و از ظلم و ستم و فساد، هوای آلوده و ... کارد به استخوانشان رسیده، راهی جز مقابله قهر آمیز با دشمنانشان وجود دارد؟ آیا اگر قرار به تحقق خواسته‌های برحق توده‌هاست، اگر قرار رسیدن به دنیای آزاد و رها از جهنمی است که جمهوری اسلامی با قدرت نیروهای سرکوبگرش برای اکثریت آحاد جامعه به وجود آورده است، توده‌ها چه راهی جز مقابله با آن نیروهای سرکوبگر

دفاع از مبارزه حق طلبانه در اویس گنابادی وظیفه انقلابی ست

در پیش دارند؟ اتفاقاً تاکتیک زیر گرفتن با ماشین را خود پاسدارها و بسیجی‌های سرکوبگر رژیم در سال ۱۳۸۸ که در آن زمان بسیار شوکه آور هم بود به توده‌ها آموختند. در آن زمان آنها با بی رحمی تمام با ماشین از روی مردم تظاهر کننده گذشتند و خون آنها را بر زمین ریختند - و البته بدون آنکه رسانه‌های غربی آن را تکفیر و هیاهویی در مورد آن به راه اندازند. به راستی که شیوه مبارزه را رژیم حاکم به مردم تحمیل می‌کند. لنین در این رابطه سخنان بسیار پر نغزی که ما صحت آنها را در جامعه خود شاهدیم مطرح کرده است. او می‌گوید: "به موجب قانون مکانیک، کنش مساویست با واکنش. در تاریخ هم شدت نیروی مخرب انقلاب تا درجه زیادی مربوط به آن است که تا چه اندازه سرکوبی تمایلات آزادی طلبی شدید و مداوم و تا چه اندازه تضاد بین "روبنای" عهد عتیق و نیروهای فعال زمان معین عمیق بوده است." (لنین - دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک)

۳- در اویس تحت ستم در جریان مبارزات قهرمانانه خود علیه نیروهای سرکوبگر گاهاً به سردادن شعار "الله اکبر" می‌پردازند که نمی‌تواند مورد توافق نیروهای کمونیست باشد. حال اگر نیروهای آزادیخواهی که ممکن است نا خود آگاه از شنیدن چنین شعار همسان با شعار مزدوران جمهوری اسلامی روی ترش کنند را کنار بگذاریم، امروز شاهد نیروهای به اصطلاح سکولاری هستیم (سکولارهایی که اگر چه مدعی مخالفت با حکومت دینی می‌باشند ولی خواهان حفظ ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران یعنی سرمایه داری وابسته هستند) که با استناد به این شعار، به تمسخر در اویس پرداخته و مثلاً با نمایش سبیل و ریش آنها (مردان) می‌کوشند این طور القاء کنند که گویا مسأله و مشکل در اویس گنابادی با رژیم جمهوری اسلامی امر مذهبی است (در اویس همانند بهائی‌ها و دیگر گروه‌های مذهبی در ایران خواهان آنند که بتوانند آزادانه مذهب خودشان را داشته باشند.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

بنابراین، مبارزه در اویش با حکومت برای کسب آزادی است و به هیچوجه مسأله بر سر جنگ دو مذهب با یکدیگر نمی باشد) ** با چنین برخوردی اینان از همین امروز ثابت می کنند که در حکومت سکولار آنان در اویش و احیانا اقلیت های مذهبی دیگر همچنان زیر ظلم و ستم و سرکوب قرار خواهند داشت - آخر با حفظ سرمایه داری وابسته در کشور، دیکتاتوری ذاتی آن هم الزامی خواهد بود.

واقعیت این است که در اویش گنابادی به خاطر اعتراض به بگیر و به بندهای رژیم دیکتاتور حاکم علیه دیکتاتوری و سرکوبگری های آن به پا خاسته اند. به همین خاطر وظیفه کمونیستها و همه نیروهای آزادیخواه جامعه است که بدون توجه به اعتقادات مذهبی و رسومات شان، قاطعانه به دفاع از اعتراضات حق طلبانه آنها بر خیزند. ما باید خواهان جامعه آزادی باشیم که هیچ کس به خاطر اعتقاد به این یا آن مذهب و یا نداشتن مذهب، نه مورد سرکوب و نه توهین و تحقیر قرار بگیرد. بی شک سرنگونی جمهوری اسلامی و تمام دار و دسته های درونی اشبه دست توده های ستم دیده، شرط اول حرکت به سوی چنین جامعه ای است.

هر چه پر توان تر باد مبارزات ستمدیدگان علیه ستمگران!

نابود باد جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب!

اول اسفند ۱۳۹۶ - ۲۰ فوریه ۲۰۱۸

*- خبر کشته شدن مجدد ثلثات که در همان روزهای اول دستگیری وی پخش شد، درست نمی باشد. با توجه به این که

دفاع از مبارزه حق طلبانه در اوج کُنابادی وظیفه انقلابی ست

مجد ثلاث از بیماری قلبی رنج می‌برد و مأموران رژیم به هنگام دستگیری با قساوت تمام با او برخورد کرده و او را زیر ضرب و شتم وحشیانه خود گرفتند، خبر کشته شدن وی به هنگام دستگیری در رسانه‌ها پخش شد. اما با انتشار تصاویری از وی توسط دست اندرکاران رژیم در بیمارستان معلوم شد که وی زنده دستگیر شده بود. دست اندر کاران جمهوری اسلامی برای زهر چشم گرفتن از مردم بعداً او را به اعدام محکوم کرده و کشتند.

** - مطلب در میان پارانترز در توضیح "امر مذهبی" به هنگام چاپ مقاله حاضر در این مجموعه اضافه شد.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

با اعتراض علیه سرکوب دراویش، وحدت صفوف مردم را تحکیم بخشیم!

کمونیست‌ها در ارتباط با ستم به فرقه‌های مذهبی و سرکوب آنها توسط یک رژیم سرکوبگر چگونه باید برخورد کنند؟ ظاهراً در جامعه ما، هم کسانی که با نام کمونیست خود را معرفی می‌کنند و هم نیروهای دموکرات یا آزادیخواه، تا کنون به سئوال فوق جواب حاضر و آماده‌ای داشتند. آنها عموماً به درستی و البته در روی کاغذ اعلام می‌کردند که سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی را محکوم کرده و از حق هر فرقه مذهبی برای این که بتوانند آزادانه مذهب خودشان را داشته و مورد سرکوبگری قرار نگیرند، دفاع می‌کنند. به طور مشخص آنها به درستی نسبت به اذیت و آزار و سرکوب بهائیان که امکان رساندن صدای حق طلبانه شان را به گوش دیگران دارند، حساسیت نشان داده‌اند. اما امروز که مسئله با حمله وحشیانه جمهوری اسلامی به دراویش گنابادی به مثابه یک گروه مذهبی، بار دیگر طرح و به مسئله روز تبدیل شده، انگار که همه آن نوشته‌های زیبای روی کاغذ رنگ باخته و حالا، اما و اگرها جای دفاع و پشتیبانی از ستم‌دیده در مقابل ستمگر را گرفته است. آنچه معلوم است عمدتاً سر دادن شعار الله اکبر از طرف دراویش باعث چنین وضعی شده است والا شاید در مورد بهائی‌ها، کلیمی‌ها، زرتشتی‌ها و... که عبارت مذهبی دیگری جز الله اکبر به کار می‌برند طور دیگری برخورد می‌شد.

برخی مدعی شدند که مبارزه روزهای اخیر دراویش گنابادی با رژیم به منظور برقراری یک حکومت مذهبی دیگر است و هشدار می‌دهند که نباید گذاشت دوباره یک رژیم مذهبی دیگر روی کار بیاید. آیا چنین ادعائی از یک اوهام و خیال پردازی ناشی شده و یا دلایل واقعی هم وجود دارند که آن را ثابت کنند؟ با اندکی توجه به خود واقعیت می‌توان دید که نه دراویش از چنان قد و قواره‌ای

با اعتراض علیه سرکوب دراویش، وحدت صفوف مردم را تحکیم بخشی به لحاظ سیاسی برخوردارند که چنین ادعائی داشته باشند و نه پلاتفرمی داده‌اند که از آن چنین نتیجه‌ای عاید شود. بنابراین ادعای فوق دور از واقعیت بوده و حاصل ذهنی گرائی گویندگانش می‌باشد.

تنها کافی است از ستم‌ها و سرکوبهائی که جمهوری اسلامی جنایتکار در طی چهل سال حاکمیت خود به طور مدام بر این گروه مذهبی وارد آورده اطلاع حاصل شود، آنگاه به سادگی می‌توان دریافت که آنها به طور واضح به ستمگری جمهوری اسلامی نسبت به خود به مثابه یک فرقه مذهبی اعتراض دارند - و بنابراین جای تردید نباید باشد که آنها حق دارند که اعتراض کنند و حقشان است که در مقابل یورش‌ها و سرکوبگری‌های این رژیم سرکوبگر و ستمگر به مقابله برخیزند.

عده‌ای هم به واقع درست به دلیل عدم اطلاع از برخوردهای سرکوبگرانه مستمر جمهوری اسلامی با دراویش و مقابله آنها علیه دیکتاتوری این رژیم تصور می‌کنند که دراویش تنها امروز به صحنه مبارزه علیه رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی پا گذاشته‌اند. به همین خاطر می‌پرسند که چرا آنها همراه دیگر توده‌ها در مبارزه نبودند و فقط امروز به اعتراض برخاسته‌اند؛ و به گونه‌ای از "امروز" به صحنه مبارزه آمدن دراویش گنابادی سخن می‌گویند که گوئی حتی از تجمع اعتراضی و رزمجویانه آنها در جلوی زندان اوین درکنار دیگر خانواده‌های زندانیان تازه دستگیر شده در جریان خیزش دیماه هم بی‌خبر می‌باشند. این افراد غیر مطلع که امروز از واقعیت وجودی و مبارزات دراویش گنابادی باخبر شده‌اند، پرونده‌ای از اعمال رهبر مذهبی آنها به مثابه فردی "ملی - مذهبی" اصلاح طلب که پُست‌هائی هم در دم و دستگاه رژیم داشته است ذکر می‌کنند، بدون آن که توجه کنند که در اینجا نه بحث دفاع از مذهب دراویش و نه گذشته و حال رهبر مذهبی آنها

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

مطرح می‌باشد - که واضح است که نمی‌توانند مورد تأیید هیچ کمونیستی واقع شوند. اما بحث مهم، و اصل موضوع این است که باید و می‌توان بر زمینه باور به آزادی اندیشه ضمن مرزبندی با نظرات، عقاید و مذهب دراویش یا هر گروه مذهبی دیگر، ستمگری بر آنها را محکوم و مبارزه حق طلبانه شان را تأیید نمود!

اما و اگرهای متعدد دیگری هم در جهت عدم حمایت از مبارزه حق طلبانه دراویش گنابادی با جمهوری اسلامی مطرح شده که همگی در خدمت ایزوله کردن آنها و باز داشتن دیگر ستمدیدگان جامعه از پشتیبانی نسبت به این بخش از ستمدیدگان قرار دارد. به زیر سؤال بردن شخصیت دراویش در این ردیف می‌باشد که با زدن تهمت‌هایی به آنها چون عقب مانده، ارتجاعی، نادان، معتاد، بی‌اعتنا به دردهای توده‌های دیگر و غیره، شروع شد و بعد این داستان تا تمسخر سبیل مردان درویش هم ادامه یافت. اما این نوع تیپ اجتماعی ساختن از یک جمعیت چند میلیونی همان قدر غیر واقعی، نادرست و کوتاه بینانه است که چنان تصویری از شخصیت کل ایرانی‌ها به دست داده شود. واضح است که کل ایرانی‌ها و یا یک گروه اجتماعی بزرگ با مذهب واحد را نمی‌توان اینچنین توصیف کرد - اگر چه نباید انکار کرد که در میان هر جمعیتی، افراد عقب مانده، معتاد، نادان و... هم وجود دارند. در ضمن تمسخر رسم و رسومات و طرز لباس پوشیدن و آرایش سر و صورت دیگران هم به دور از برخورد متمدنانه و آزادیخواهانه می‌باشد.

این سؤال هم مطرح است که آیا مبارزه دراویش گنابادی با رژیم جمهوری اسلامی در پیوند با مبارزات دیگر نیروهای اجتماعی قرار دارد؟ درست پاسخ مثبت به این سؤال است که اهمیت برخورد به این امر را برجسته می‌کند. واقعیت این است که در رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، گروه‌های مذهبی

با اعتراض علیه سرکوب دراویش، وحدت صفوف مردم را تحکیم بخشی گوناگون به خاطر اعتقاد به مذهبی غیر از آن که این رژیم مبلغ آن است، تحت ستم و سرکوب قرار دارند. از این رو این گروه‌ها با ستمگران و سرکوبگران خود به مبارزه بر می‌خیزند. درست است که هدف مبارزه آنها رفع سرکوب و ستمگری و به دست آوردن آزادی برای داشتن مذهب خود است ولی همین امر در راستای مبارزه کارگران و دیگر گروه‌های اجتماعی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد و درست بر این مینا مبارزه آنها با مبارزه نیروهای آزادیخواه جامعه گره خورده و با آنها در ارتباط می‌باشد.

بنابراین، در شرایطی که مبارزات دراویش گنابادی نیز به نوبه خود در خدمت سرنگونی رژیم قرار دارد، عدم پشتیبانی از آن مبارزات، بی‌اعتنائی نسبت به آنها و بدتر از آن تقبیح آن مبارزات به معنی تضعیف نیروهای سرنگونی طلب برای رسیدن به آزادی و دموکراسی خواهد بود. بر چنین اساسی است که می‌توانیم به اهمیت مبارزه با نظرات و ایده‌هایی که می‌کوشند در این هماهنگی و اتفاق (متفق شدن) خلل ایجاد کرده و مانع از پشتیبانی از مبارزه این بخش از جامعه شوند، بیشتر پی ببریم. جای تردید نیست که هر گونه تفرقه در میان نیروهایی که با قدرت همه آنها میتوان امر سرنگونی ارتجاع جمهوری اسلامی، این دشمن مشترک همه توده‌های تحت ستم ایران را تسریع کرد، به ضرر طبقه کارگر و همه توده‌های ستم‌دیده ایران و به نفع جمهوری اسلامی و دیگر دشمنان ما تمام خواهد شد.

امروز، بیش از هر وقت دیگر لازم است که نیروهای دلسوز جنبش و به خصوص کارگران و روشنفکران مبارز به آموزش مارکسیسم - لنینیسم و درس گیری از تجارب انقلابی گذشته بپردازند تا به خصوص در مورد چگونگی مبارزه با مذهب و چگونگی پیشبرد مبارزه طبقاتی در جامعه تعالیم مارکسیستی - لنینیستی را به

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

درستی فرا گیرند. بدون مطالعه هرچه عمیق تر و وسیع تر آثار مارکسیستی و بدون تجربه اندوزی از مبارزات انقلابی توده‌ها در هر نقطه از جهان نمی توان راه درست برخورد به مسایل گوناگون جامعه نظیر آنچه امروز در رابطه با چگونگی برخورد درست با موضوع مبارزه در اویش گنابادی پیش آمده را دریافت. در زیر دو پاراگراف از کتاب "وظایف سوسیال دموکراتهای روس" نوشته لنین را نقل می‌کنم که در ارتباط با موضوع مورد بحث ما قرار دارد. البته متذکر شوم که شکی نیست که بحث بر سر یکسانی شرایط کنونی ایران با شرایط جامعه روسیه در زمانی که کتاب مذکور نوشته شده است نیست، بلکه باید کُنه آموزش لنین را متوجه شد و از آن آموخت. در ضمن لازم به یادآوری است که در متن زیر منظور از "سوسیال دموکراتها" همان "کمونیستها" می‌باشد.

"... ما به نزدیکی تفکیک ناپذیر ترویج و تبلیغ سوسیالیستی و دموکراتیک و به موازی بودن کامل کار انقلابی در این و یا آن رشته اشاره کردیم. ولی بین این دو نوع فعالیت و مبارزه فرق بزرگی هم موجود است. این فرق عبارت از آن است که پرولتاریا در مبارزه اقتصادی کاملاً تنها بوده و در آن واحد، هم با اشراف مالک و هم با بورژوازی روبروست و فقط از کمک آن عناصری از خرده بورژوازی برخوردار است (و آنهم نه همیشه بلکه به ندرت) که به سمت پرولتاریا گرایش دارند. و حال آن که در مبارزه دموکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی، طبقه کارگر روس تنها نیست؛ جمیع عناصر مخالف سیاسی، قشرهای اهالی و طبقات در ردیف وی قرار می‌گیرند، زیرا که آنها دشمن حکومت مطلقه هستند و به صور مختلف علیه آن مبارزه می‌نمایند. عناصر مخالفی از بورژوازی و یا طبقات تحصیل کرده و یا خرده بوژوازی و یا ملیت‌های کوچکی که مورد تعقیب حکومت مطلقه هستند و یا مذاهب و فرقه‌ها و غیره نیز در این مورد در ردیف پرولتاریا قرار گرفته‌اند." در همین راستا باز نوشته شده است که:

با اعتراض علیه سرکوب دراویش، وحدت صفوف مردم را تحکیم بخشی
"در خصوص روشی که طبقه کارگر - که مبارزیست بر ضد حکومت
مطلقه - باید نسبت به کلیه طبقات و گروه‌های اجتماعی و
سیاسی مخالف دیگر، داشته باشد متذکر می‌شویم که این روش
را اصول اساسی سوسیال دموکراتیسم که در کتاب مشهور
"مانیفست کمونیست" بیان شده است، دقیقاً تعیین نموده است.
سوسیال دموکراتها از طبقات مترقی اجتماع بر ضد طبقات مرتجع
یعنی از بورژوازی علیه ملاکیت ممتازه و صنفی و ... پشتیبانی
خواهند نمود. این پشتیبانی هیچگونه صلح و مصالحه‌ای را با
برنامه‌ها و اصول غیر سوسیال دموکراتیک در نظر نداشته و آن را
ایجاب نمی‌نماید. این، پشتیبانی از متفق است بر ضد دشمن
معین، و این پشتیبانی را هم سوسیال دموکراتها از این جهت
می‌نمایند که سقوط دشمن مشترک را تسریع کنند. ولی آنها از
این متفقین موقتی هیچ انتظاری یرای خود نداشته و هیچگونه
گذشتی هم به آنها نمی‌کنند. سوسیال دموکراتها از هر جنبش
انقلابی بر ضد رژیم اجتماعی معاصر، از هر ملیت ستم‌دیده، از هر
مذهب مورد تعقیب، از هر صنف تحقیر شده و غیره در مبارزه آنها
در راه احراز تساوی حقوق پشتیبانی می‌کنند." (تأکیدات از خود
لنین است).

امیدوارم آنهایی که به دلیل خشم و نفرت بر حقشان نسبت به
جمهوری اسلامی و لفافه عقیدتی اش، نسبت به ضرورت دفاع از
اقلیت‌های مذهبی (و حال به طور مشخص از دراویش گنابادی) در
مقابل این رژیم سرکوبگر دچار تردید شده‌اند، بر این تردید فائق
آمده و فراموش نکنند که کمونیست‌ها و همه آزادیخواهانی که
برای سعادت مردم مبارزه می‌کنند باید به وظایف دموکراتیک خود
عمل نموده و خواهان برقراری وسیع‌ترین آزادی‌های دموکراتیک در
جامعه باشند؛ و بر این اساس در مقابل دشمنی که به طرق
مختلف می‌کوشد در صفوف متحد مردم تفرقه ایجاد کند، بر

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

ضرورت حفظ اتحاد بین همه ستمدیدگان پافشاری کنند و به قول
لنین، "از هر ملیت ستمدیده، از هر مذهب مورد تعقیب، از هر
صنف تحقیر شده و غیره در مبارزه آنها در راه احراز تساوی حقوق
پشتیبانی" کنند.

**بکوشیم با روحیه دموکراتیک، از حق آنهایی که همانند ما
نمی اندیشند دفاع کنیم و صفوف توده‌ها علیه دیکتاتوری
حاکم را مستحکم سازیم.**

چهارم اسفند ۱۳۹۶ - ۲۳ فوریه ۲۰۱۸

درس‌های قیام دیماه!

پیش در آمد: آنچه از نظر خوانندگان می‌گذرد، مطالبی در رابطه با قیام دیماه ۱۳۹۶ و رویدادهای قبل و بعد از آن می‌باشند که به صورت یادداشت‌هایی (در مجموع بیست یادداشت) تنظیم شده‌اند. از زمان نوشته شدن یادداشت اول تا اکنون که مجموعه این یادداشت‌ها منتشر می‌شوند، حوادث مبارزاتی مختلفی در جامعه ایران پیش آمده و سریع گذشته‌اند. این حوادث در کنار تظاهرات و قیام‌های پر شور و شکوهمند دیماه حاوی تجارب انقلابی ارزشمندی می‌باشند که مسلماً در خیزش‌ها و نقش آفرینی‌های بعدی توده‌های تحت ستم و انقلابی ما به کار آنها خواهند آمد. به امید آن که مجموعه این یادداشت‌ها به کارگران و نیروهای جوان و انقلابی ایران یاری کند تا در راه پیشبرد راه ظفرنمون انقلاب توده‌ها، نقش هر چه آگاهانه تری ایفاء نمایند.

یادداشت اول: زمینه‌های مادی خیزش دیماه چه بود و چه طبقات و اقشاری در آن نقش داشتند؟

بر کسی پوشیده نیست که آنچه که توده‌های ستم‌دیده ایران را در فاصله کوتاهی در دیماه ۱۳۹۶ در چندین شهر بزرگ و کوچک به خیابانها کشاند و به تظاهرات توده‌ای بزرگی شکل داد که به حدود صد و چهل شهر و روستا گسترش پیدا کرد، و آنچه باعث شد که اعتراضات اولیه در اکثر نقاط خیلی زود به مبارزات قهر آمیز بین توده‌ها و نیروهای مسلح حافظ رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شود، شرایط اقتصادی بسیار وخیم این توده‌ها و در همان حال وجود شرایط دیکتاتوری شدید و سرکوبهای وحشیانه رژیم حاکم بود.

این جنبش در اساس و در درجه اول جنبش گرسنگان و تهیدستان بود، جنبش اردوی کار که به همان صورتی که در شعارهایشان

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

هم مطرح کردند، جز زنجیره‌های دست و پایشان چیزی برای از دست دادن ندارند؛ آنهایی که فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، کارد به استخوانشان رسانده، آنهایی که از شرایط دیکتاتوری حاکم بیش از هر طبقه و قشری در جامعه در رنج‌اند. اردوی کار را به صف کارگران شاغل و همچنین کارگران اخراجی و بیکار و به طور کلی به مجموعه کارگران شاغل و ارتش ذخیره کار که انبوه جوانان بیکار در جامعه را نیز شامل می‌شود، اطلاق می‌کنیم. امروز در سطحی گسترده با جوانانی روبرو هستیم که به دلیل تعطیلی کارخانجات و مؤسسات تولیدی از امکان کار محروم گشته و جامعه سرمایه‌داری، انرژی و استعداد و کلیت نیروی انسانی آنها را به هرز می‌برد، جوانانی که با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می‌کنند؛ اینها همه به اردوی کار تعلق دارند. همچنین باید از حضور قشر وسیع زحمتکش‌شان که در اثر استثمار و ظلم بی حد سرمایه داران دچار فقر و گرسنگی گشته و از بسیاری از نعمات زندگی محرومند، در این جنبش یاد کرد. بخش دیگر از شرکت کنندگان در جنبش دیمه‌ها را توده‌های تحت ستمی چون معلم‌ها، پرستاران، کارمندان جزء همراه با گروه‌های اجتماعی دیگر از مغازه داران گرفته تا قشرهایی از طبقه متوسط در ادارات، در مدرسه، در دانشگاه و غیره تشکیل می‌دادند که در همه جا از فشارهای اقتصادی و از شرایط دیکتاتوری و اختناق، شدیداً در رنج‌اند و از سرکوبهای مدام رژیم حاکم، آسیب‌های جدی می‌بینند. در کنار این بخش از جامعه، دیگر توده‌های ستمدیده ایران (بخش‌های متوسط و نسبتاً مرفه خرده بورژوازی) قرار داشتند که آنها نیز از انواع ظلم و ستمی که در طی چهل سال اخیر متحمل شده‌اند خونشان به جوش آمده است. در آستانه جنبش اخیر همه اینها به خصوص با هرچه بیشتر مطلع شدن از دزدیهای حکومتی و به هم ریختگی و فساد درونی حکومت کاسه صبرشان لبریز شده بود. در کنار اردوی کار، این

درس‌های قیام دیمه

قشرهای تحت ستم قرار داشتند که همگی با هم جنبش توده‌ای گسترده و عظیم اخیر را شکل دادند. بنابراین به طور خلاصه باید گفت که جنبش انقلابی دیمه را کارگران، ارتش ذخیره کار، تهیدستان و اقشار مختلف خرده بورژوازی به خصوص قشر پائین آن به وجود آوردند. اینها را توده‌های انقلابی ایران می‌نامیم که صف خلق را در جامعه ما تشکیل می‌دهند و همگی علیه رژیم جمهوری اسلامی و با خواست سرنگونی آن پا به میدان مبارزه گذاشتند. برای شناخت صف مقابل صف خلق یعنی صف ضد انقلاب در اینجا باید به این واقعیت توجه کنیم که جامعه ایران از زمانی که امپریالیستهای انگلیس حاکمیت خود را از طریق به قدرت رساندن رضا خان (قُلدر) بر مردم ایران اعمال کردند، به یک جامعه نومستعمره تبدیل گشته است. جامعه نومستعمره جامعه‌ای است که تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد ولی در ظاهر یک حکومت بومی بر آن حکم می‌راند و در نتیجه تناقض شکل و محتوا خصیصه آن می‌باشد. امروز در جامعه نومستعمره ایران، جمهوری اسلامی به نیابت از امپریالیستها و اساساً به منظور تأمین منافع آنان، بر مردم ما حکومت می‌کند و نیروهای مسلح ضد خلقی موجود از ارتش گرفته تا دست پروردگان آن، یعنی سپاه پاسداران و دیگر ضمائم این ارتش، در نهایت برای حفظ سلطه امپریالیستها و سرمایه داران داخلی وابسته به آنها در ایران به هر جنایتی علیه توده‌های مردم ما دست می‌زنند. به طور کلی دشمنان توده‌های انقلابی ایران به لحاظ طبقاتی عبارت اند از امپریالیستها (سرمایه داران خارجی) و سرمایه داران ایرانی وابسته - که منافع و موجودیت شان به سلطه حاکمیت امپریالیستی و بقای سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران گره خورده است. انقلاب مردم محروم و ستم‌دیده ما تنها با قطع قطعی سلطه امپریالیستها از ایران و نابودی سیستم سرمایه‌داری حاکم می‌تواند به موفقیت دست یابد. در نتیجه

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی اولین قدم برای رسیدن
به این هدف می‌باشد.



سینا قنبری

یادداشت دوم: در شناخت نظام اقتصادی حاکم بر ایران و صف انقلاب و ضد انقلاب!

این واقعیتی انکار ناپذیر است که توده‌های تحت ستم ایران - مرکب از کارگران و خرده بورژوازی شهر و روستا - به خصوص در سالهای اخیر در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بسیار دشوار و وحشتناکی به سر برده‌اند. این شرایط را اساساً قرار داشتن جامعه ایران تحت سلطه امپریالیستها و وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم برای توده‌های ما رقم زده است. در دوره رژیم شاه ظاهراً کسی منکر وجود مناسبات سرمایه‌داری وابسته در ایران نبود. اما با روی کار آمدن خمینی و ضد

درس‌های قیام دیماه

امپریالیست نامیدن او، تبلیغات ارتجاعی (البته با کمک جریانات اپورتونیست) اینطور وانمود کردند که گوئی مناسبات سرمایه‌داری وابسته هم با روی کار آمدن خمینی و رژیم جمهوری اسلامی‌اش از ایران رخت بر بست. اما واقعیت این است که چنین مناسباتی در ایران، پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی نه تنها از بین نرفت بلکه همچنان حفظ و به درجاتی بسیار فراتر از گذشته توسعه و تداوم یافت. اساساً جمهوری اسلامی برای حفظ مناسبات سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران، از طرف امپریالیستها در کنفرانس گوادولوپ بر سر کار آورده شد؛ چرا که درست، بر زمینه پا برجا ماندن این مناسبات ارتجاعی در ایران، امپریالیستها امکان می‌یافتند تا کماکان به غارت منابع طبیعی ایران و بستن قرار دادهای ظالمانه با رژیم حاکم به ضرر مردم ما ادامه دهند. در این میان، بورژوازی وابسته که پس از "انقلاب سفید" شاه در سال ۱۳۴۱ با حاکم شدن سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران به صورت طبقه حاکم درآمد، در دوره جمهوری اسلامی در سایه خدماتش به انحصارات امپریالیستی در حوزه‌های مختلف، به مراتب بیشتر از دوره شاه به سرمایه‌های کلان دست یافته است.

واقعیت این است که اقتصاد جوامع تحت سلطه‌ای نظیر ایران به جزئی ارگانیک از سیستم جهانی امپریالیستی تبدیل شده است. اما این واقعیت امروز از طرف ارتجاع و خرده بورژواهای دنباله رو آنها به صورت وارونه مطرح شده و این طور ادعا می‌شود که در کل دنیا، اقتصاد سرمایه‌داری جهانی شده و لذا اقتصاد ایران هم اقتصاد مستقلی است که در پیوستگی با دیگر اقتصادهای جهان قرار دارد. آنها با چنین ادعائی وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیسم را انکار نموده و آن را همان اقتصادی جلوه می‌دهند که در خود کشورهای متروپل چون هلند، انگلستان یا آلمان و

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

کشورهائی نظیر آن وجود دارد. در حالی که در واقعیت امر اقتصاد سرمایه‌داری به تازگی جهانی نشده است که اکنون با عباراتی چون گلوبالیزاسیون (جهانی شدن) از آن یاد می‌شود. اگر به تاریخ چگونگی رشد بورژوازی توجه کنیم می‌بینیم که بورژوازی با ایجاد مستعمرات سعی در نفوذ در همه جای کره خاکی نمود و از همان زمان به قول مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست، "از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورهای جنبه جهان وطنی داد". در توصیف این امر، در مانیفست با اشاره به رشته‌های نوینی در صنایع گفته می‌شود: "... رشته‌هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می‌شود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایش نه تنها در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می‌رسد". به واقع اقتصاد سرمایه‌داری از دیر باز "در جریان رشد خود به سیستم جهانی ستمگری مستعمراتی مثنی کشورهای "پیشرو" بر اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین و اختناق مالی آنان مبدل گردیده است" (لنین، امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری) و "جنبه جهان وطنی" دارد. بنابراین، جهانی شدن سرمایه‌داری امر جدیدی نیست، هر چند در شرایط کنونی، در عصر امپریالیسم، ما با اشکال و مکانیسم‌های جدید این جهانی شدن مواجهیم، مکانیسم‌هایی که نه در ماهیت غارتگری‌ها و چپاول ثروت‌های مناطق نفوذ (کشورهای تحت سلطه) بورژوازی تغییری ایجاد کرده و نه ماهیت امپریالیسم را تغییر داده است. ما در جامعه خود شاهدیم که سرمایه‌داری حاکم بر ایران اگر چه همه مشخصات اصلی سرمایه‌داری به طور کلی یعنی استثمار نیروی کار و قرار دادن ارزش اضافی در اختیار سرمایه‌داران را داراست ولی دارای ویژگی وابستگی است که آن را از سرمایه‌داری حاکم بر جوامعی نظیر فرانسه و انگلیس و غیره متمایز می‌کند. نکته اصلی این است که جهت حرکت سرمایه در

درس‌های قیام دیمه

ایران را منافع و مصالح سرمایه امپریالیستی تعیین می‌کند. از این رو بورژوازی ایران قادر نیست همچون بورژوازی کشورهای که از آنها نام برده شد (کشورهای متروپل)، خود مستقلاً به اتخاذ این یا آن سیاست دست بزند، بلکه باید مجری سیاست‌هایی باشد که بورژوازی امپریالیستی برای وی تعیین می‌نماید. مثال واضح در این مورد جنگ‌هایی است که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ منافع بورژوازی در ایران از زمان روی کار آمدن خود به آنها دست زده است. بورژوازی ایران اگر مستقل بود کدام نیاز اقتصادی خاص ممکن بود باعث جنگ طلبی وی گردد؟ در حالی که می‌بینیم که جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم وابسته به امپریالیسم باید در جنگ‌هایی که بنا به منافع و مصالح امپریالیسم در خاورمیانه به راه انداخته شده با لفافه‌ها و توجیهات مختلف شرکت کرده و میلیاردها دلار از درآمد نفت و دیگر درآمدهای ایران را به پای آن جنگ‌ها بریزد.

امروز، درست به دلیل وابستگی سیستم سرمایه‌داری ایران به سیستم جهانی امپریالیستی، غارتگری در اشکال مختلف و استثمار شدید نیروی کار توسط امپریالیستها (یا به عبارت دیگر سرمایه داران خارجی) در جامعه ما تداوم دارد که سرمایه داران وابسته داخلی نیز سهم خود را از آن می‌برند. این واقعیت از یک طرف طبقه سرمایه دار وابسته داخلی را فربه تر از پیش ساخته، و از طرف دیگر بر شدت فقر و بدبختی توده‌های مردم ما افزوده و مصائب آنها را در ابعادی به مراتب وسیع تر از گذشته موجب گشته است. به این نکته هم باید توجه داشت که شدت گیری و گسترش فقر در شرایط کنونی در ایران و همین‌طور در دیگر کشورهای تحت سلطه امپریالیستها- چه در خاورمیانه و چه در سراسر جهان - دقیقاً به این خاطر است که سیستم سرمایه‌داری در سطح جهان با بحران لاعلاج بزرگ و عمیقی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

روبروست (که البته خود جلوه‌ای از این واقعیت است که دیگر عمر سیستم سرمایه‌داری در سراسر جهان به سر رسیده است) و در چنین شرایطی امپریالیستها می‌کوشند چه با برپائی جنگ‌های ارتجاعی و البته با نیرو و هزینه کشورهای تحت سلطه‌ای نظیر ایران، و چه از طریق مکانیسم‌های اقتصادی مختلف، بار بحران‌های خود را بر دوش کارگران و ستمدیدگان این کشورها سرریز کنند. لذا آنها بر شدت چپاول و غارتگری و استثمار نیروی کار در کشورهای تحت سلطه خود به مراتب افزوده و توده‌های این کشورها را به روز سیاه نشانده‌اند.



محسن عادل

یاداشت سوم: توضیحی بیشتر در مورد تحت سلطه بودن جامعه ایران و وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم

درس‌های قیام دیماه

جهت شناخت هر چه بیشتر نظام اقتصادی حاکم بر ایران و برای این که کمی مشخص تر و با ارائه مثال‌های عینی، صحبت شود بهتر است به نقش دو نهاد معروف امپریالیستی یعنی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که آمریکا دست بالا را در آنها دارد، در تعیین سیاست‌های دولت‌های بر سرکار آمده در رژیم جمهوری اسلامی اشاره کنم. یکی از سیاست‌هایی که این نهادهای امپریالیستی به رژیم‌های وابسته تحمیل می‌کنند این است که آنها باید برای رونق دادن به سرمایه و به خصوص سرمایه‌گذاری‌های قدرتهای بزرگ امپریالیستی، قانون کار را در کشور خود هر چه بیشتر به نفع سرمایه داران تغییر دهند. بر این اساس بود که از دوره رفسنجانی، به تدریج قراردادهای رسمی کارگران در ایران زیر ضرب قرار گرفتند و به آنجا رسید که عقد قرار دادهای موقت بین کارگر و سرمایه دار به صورت قانون در آمد. در اجرای کامل سیاست امپریالیستی مذکور، هر چه زمان پیش رفت، عقد قراردادهای موقت وسعت بیشتری یافت و در شکل‌هایی نظیر قراردادهای سفید امضاء که مفهوم جدیدی از برده کردن کارگران و بیانگر استثمار هر چه شدیدتر آنها و محروم کردن کارگران از بسیاری از حقوق حقه خود بود، عرضه شد. در دوره خاتمی، ابتدا کارگاه‌های کمتر از پنج نفر و سپس کمتر از ده نفر از شمول قانون کار خارج شدند. اینها و اقدامات دیگر که همگی به نفع سرمایه داران و به ضرر کارگران می‌باشد، دقیقاً در راستای اجرای سیاست‌های دیکته شده توسط نهادهای امپریالیستی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، عملی گشته است. یکی دیگر از درخواست‌های نهادهای امپریالیستی مذکور، عنوان "کوچک کردن دولت" را دارد که معنی آن کاستن از هزینه‌های دولت در زمینه خدمات عمومی است. خصوصی سازی که نتایج خانه خراب کن و مخرب آن در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی، امروز بر همگان آشکار است در پی اجرای این

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

سیاست توسط رژیم جمهوری اسلامی در ایران برپا شد و گسترش یافت. علاوه بر مؤسسات تولیدی و کارخانجاتی که قبلاً دولتی بودند و امروز به دست بخش خصوصی سپرده شده‌اند، حتی در حوزه‌های دیگر نیز بر مبنای این سیاست امپریالیستی عمل شده است. مثلاً کنار گذاشتن بخشی از آموزش و پرورش به نفع بخش خصوصی از طرف جمهوری اسلامی و در نتیجه ایجاد مدارس و دانشگاه‌های خصوصی، بر اساس سیاست فوق در ایران انجام شده است.

در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد وی با چنان شدت و گستردگی ای به اجرای اوامر و رهنمودهای صندوق بین المللی پول پرداخت که از طرف این نهاد امپریالیستی، رسماً مورد تشویق قرار گرفت. حذف سوبسیدها در زمان احمدی نژاد و جایگزین کردن آن با یارانه آنهم با این تبلیغات دروغین که گویا پول نفت بر سر سفره مردم آورده می‌شود یکی دیگر از جلوه‌های پیاده کردن سیاست امپریالیستی مبنی بر خصوصی سازی و "کوچک کردن دولت" در جامعه تحت سلطه ما بود. دیدیم که پیاده کردن آن سیاست چه پیامدهای مرگباری برای توده‌های تحت ستم ایران در بر داشت و چگونه به چند برابر شدن قیمت کالاها انجامید و چه به روزگار خانواده‌های کارگری و زحمتکش‌شان آورد، و چگونه گرسنگی و بی خانمانی را در جامعه شدت و گسترش بیشتری بخشید!

اما در مورد نفت که اقتصاد ایران عمدتاً بر پایه ارز حاصل از فروش آن می‌چرخد، واقعیت این است که "پول نفت" در تمام سالهای حکومت جمهوری اسلامی همچون دوره شاه به جای آورده شدن بر سر سفره مردم، از طرق مختلف به گلوی سیری ناپذیر انحصارات امپریالیستی ریخته می‌شود. یکی از مکانیسم‌های این کار، انجام معامله‌های سودآور برای سرمایه داران خارجی و خرید

درس‌های قیام دیماه

کالاهای بنجل آنها - کالاهائی که در داخل ایران تولید می‌شوند و یا می‌توانند تولید گردند - می‌باشد که در این مسیر البته بورژوازی وابسته ایران نیز سهم خود را می‌برد. اما، صرف پول نفت و دیگر ثروت‌های ایران برای مقاصد امپریالیستی از طرف رژیم جمهوری اسلامی را به طور برجسته می‌توان در رابطه با اجرای نقشه‌های جنگی امپریالیستها در منطقه توسط رژیم داعشی جمهوری اسلامی مشاهده نمود که از جنایت‌بارترین و کثیف‌ترین جلوه‌های حاکمیت امپریالیستی در ایران نیز می‌باشد. به عهده گرفتن چنین نقشی از طرف جمهوری اسلامی علاوه بر همه تبعات جنایتکارانه‌اش برای خلق‌های محروم خاورمیانه باعث آن گشته که بودجه کشور به جای صرف پروژه‌های عمرانی و آموزش و بهداشت عمومی، صرف امورات نظامی در خدمت به پیشبرد سیاست‌های جنگی امپریالیستها در منطقه شود.

موضوع جالب توجه آن است که سردمداران رژیم نه تنها صرف ثروت‌های جامعه ایران برای جنگ‌هایی که در آن درگیرند را انکار نمی‌کنند، بلکه گوئی که درگیری در آن جنگ‌ها جز تشدید فقر و فلاکت نتیجه‌ای هم برای مردم ایران دارد، همانطور که در نطق‌های روحانی در رابطه با جنگ در عراق عیان است با افتخار هم مطرح می‌کنند که علاوه بر تأمین نیروی انسانی برای آن جنگ‌ها، در همان رابطه ثروت‌های متعلق به مردم ایران را صرف تهیه سلاح و دیگر تجهیزات جنگی هم می‌کنند. البته می‌دانیم که تهیه خورد و خوراک و پوشاک نیروهای بسیج شده برای آن جنگ‌های مورد نیاز امپریالیستها هم در کنار دیگر وسایل و ملزومات، به عهده جمهوری اسلامی قرار دارد. در این زمینه برای نمونه می‌توان به ساختن مدرسه یا بیمارستان از طرف این رژیم وابسته به امپریالیسم در برخی جاها و از جمله به ساختن "پیشرفته‌ترین بیمارستان عراق" که اخیراً افتتاح شد، اشاره کرد.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

این واقعیت‌ها و واقعیت‌های دیگری چون نابود کردن کشاورزی ایران از طریق واردات انبوه از کشورهای امپریالیستی، در راستای سیاست آن کشورها جهت فروش محصولات خود در بازار کشورهای تحت سلطه‌ای نظیر ایران، همگی جلوه‌هایی از تحت سلطه امپریالیستها بودن جامعه ایران است که نتایج دهشتناکی برای زندگی مردم ایران داشته و فقر و فلاکت و بی خانمانی را برای آنان به ارمغان آورده است. پدیده‌های دردناکی چون از هم پاشیده شدن خانواده‌های کارگری، گسترش کودکان کار و برای زنده ماندن، فروش کلیه و دیگر اعضای بدن و حتی قرنیه چشم، فروش نوزاد و کودک کم سن و سال، و پدیده‌هایی چون کارتن خوابی، گورخوابی، کانال خوابی و یا حتی خواب در درز لای یک دیوار و از این قبیل، زباله گردی، رواج دزدی و تن فروشی و... همه ماحصل چپاول و غارتگری‌های امپریالیستی به کمک بورژوازی وابسته در ایران، همچنین استثمار شدید نیروی کار توسط سرمایه داران خارجی و داخلی وابسته، و پیاده کردن سیاست‌های آنچنانی امپریالیستی در جامعه ایران می‌باشند. اگر در دوره شاه مردم تهیدست برای این که بتوانند ابتدائی ترین نیازهای زندگی شان را تأمین کنند به خون فروشی روی می‌آوردند، اکنون علاوه بر آن، همانطور که اشاره شد فروش اعضای بدن نیز به صورت امری رایج در آمده. مارکس، آموزگار کبیر پرولتاریا در توصیف سیستم بی رحم سرمایه‌داری که در آن همه چیز به صورت کالا در می‌آید در قرن نوزده پیش بینی کرده بود که چه بسا با رشد سرمایه‌داری، اعضای بدن هم به صورت کالا در آیند که امروز با گسترش سیستم سرمایه‌داری در ایران که از ویژگی وابستگی نیز برخوردار است، شاهد چنین امری می‌باشیم.

از وقوف به شرایط حاکم بر جامعه ایران، این نتیجه حاصل می‌شود که اگر واقعیت این است که امپریالیستها و سرمایه داران

درس‌های قیام دیماه

وابسته به آنها دشمن اصلی خلقهای ایران هستند، پس حل مسأله انقلاب منوط به پایان دادن به حاکمیت آنها و نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران می‌باشد. بنابراین مبارزه تا زمانی که جامعه ایران از قید سلطه امپریالیسم آزاد نشده، تداوم خواهد یافت و پیروزی زمانی نصیب خلقهای مبارز ایران خواهد شد که توده‌های ما با رهبری طبقه کارگر به حاکمیت امپریالیستی در ایران پایان داده و به ساختن سیستم نوینی به جای سیستم سرمایه‌داری وابسته کنونی پردازند



مریم جعفر پور

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

یادداشت چهارم: قیام دیمه با جنبش‌های قبلی چه تفاوت‌هایی داشت؟

ما پیش از این، در سال ۱۳۸۸ هم با جنبش بزرگ توده‌ای مواجه شدیم که به مدت نزدیک به یک سال تداوم داشت. جنبش ۸۸ را باید پیش درآمد جنبش انقلابی ای دانست که در دیمه ۱۳۹۶ با برجستگی در مقابل چشم همگان بروز نمود.

جنبش ۸۸ در آغاز شکل اعتراض به تقلب در رأی‌گیری داشت و در ابتدا عمدتاً قشرهایی از خرده بورژوازی متوسط و نیمه مرفه که "اصلاحات" مورد نظر موسوی را باور کرده و فریفته آن شده بودند، آن را نمایندگی کرده و آغازگر این جنبش شدند. ولی خیلی زود، توده‌های انقلابی - از توده‌های کارگر، از کار اخراج شده‌ها و بیکاران گرفته تا زحمتکش‌شان، زنان و مردان مبارز و روشنفکر و همه رنج دیدگان و ستمدیدگان - از تضاد حاد بین جناح‌های حکومتی استفاده کرده و وارد صحنه مبارزه شدند. با ورود این توده‌های انقلابی، وضع کیفی جدیدی به وجود آمد و جنبشی که با شعار "رأی من کو؟" شروع شده بود، شکل رادیکال و کیفیت انقلابی پیدا کرد. در این جنبش در ابتدا مستقیماً شعار مرگ بر جمهوری اسلامی طنین افکند و شعارهای رادیکال دیگری چون "ما، زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم" هم سر داده شدند. البته بعدها از رسانه‌ها (رسانه‌های متعلق به ضد انقلاب که از قدرت پخش و انتشار وسیعی برخوردارند) که به صورت انتخابی وقایع و شعارها و نظرات مردم را منعکس می‌کردند، بیشتر شعارهای مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر اصل ولایت فقیه شنیده شد. مثلاً آنها از همه شعارها و صحنه‌های میدان آزادی در روزی که نیروهای مسلح رژیم، مردم را مورد اصابت گلوله‌های کینه توزانه خود قرار دادند، تنها گوشه‌ای از میدان که در آن جمعیتی از زنان فی البداهه شعار "نترسید، نترسید، ما همه با

درس‌های قیام دیماه

هم هستیم" سر دادند را منعکس نمودند. یا از بی بی سی شنیدیم که علناً اعلام می‌کرد که از ویدئوهائی که به دستش رسیده، صحنه‌های "خشونت آمیز" را حذف کرده و منتشر نمی‌کند - که منظورش فقط صحنه‌های تعرض توده‌ها به نیروهای سرکوب بود و البته نه صحنه‌های جنایتکارانه یورش رژیمیان به مردم. با این حال این امر غیر قابل کتمان بود که در جریان جنبش ۸۸، توده‌های پر خشم و کین نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نه فقط بنرهای مربوط به خمینی و خامنه‌ای و دیگر سران رژیم را از در و دیوار کنده و آنها را آتش زدند بلکه با چپه کردن ماشین‌های پلیس، آتش زدن موتورهای بسیجی‌ها و درگیری‌های شدیداً قهر آمیز با نیروهای سرکوب (به خصوص در ششم دیماه که مصادف با مراسم عاشورای حکومتی بود)، عجز نیروهای دشمن را در مقابل قدرت خودشان نشان دادند.

به طور کلی، می‌دانیم که رسانه‌های امپریالیستی و رسانه‌های خود جمهوری اسلامی در ارائه تصویری غیر واقعی از جنبش ۸۸ به هر تلاشی دست زدند. از جمله آنها تماماً سعی کردند جنبش انقلابی توده‌ها را به میرحسین موسوی، کاندید مغلوب ریاست جمهوری که پرچم سبز را نشانه انتخاباتی خودش قرار داده بود، بچسبانند و آن را جنبش سبز خواندند، و البته هنوز هم به همین اسم از آن جنبش مردمی یاد می‌کنند. اما در هر حال این واقعیتی است که جنبش ۸۸ بی واسطه شکل نگرفت و توده‌های انقلابی با توجه به شرایط اختناق و دیکتاتوری، موقعی فرصت یافتند که به صحنه مبارزه وارد شوند که اصلاح طلبان و فریب خوردگان دنباله رو آنها در اعتراض به تقلب در رأی، در خیابان بودند. پیش از جنبش ۸۸ نیز ما در جنبش بزرگی که در سال ۸۵ در آذربایجان شکل گرفت، دیدیم که توده‌های ستم‌دیده در شرایط خاصی پس از نشر کاریکاتور توهین آمیز علیه مردم تُرک زبان در یکی از رسانه‌های

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

رژیم، به بهانه دفاع از حقوق ملی وارد میدان مبارزه شدند. اگر به گذشته‌ها هم رجوع کنیم می‌بینیم همین واقعیت وجود داشت و در جنبش‌های کوچک و بزرگ دیگر هم که در طول عمر جمهوری اسلامی در اقصی نقاط ایران به وجود می‌آمد، مردم موضوعی را بهانه می‌کردند و دست به قیام و شورش می‌زدند. در ضمن، اینهم طبیعی است که به همان صورت که نیروهای انقلابی می‌کوشند بر جنبش‌های توده‌ای تأثیر بگذارند، ارتجاع نیز در هر جنبش توده‌ای وارد شده و می‌کوشد آن را به سمت شعارها و اهداف خود سوق دهد. لذا از حضور ارتجاع و شعارهای آن در یک جنبش توده‌ای نمی‌توان و نباید فوراً حکم بر غیر مردمی و یا ارتجاعی بودن آن جنبش داد - موضوعی که دشمن همواره کوشیده است این طور جلوه دهد و متأسفانه چنین برخوردی معمولاً از طرف نیروهای اپورتونیست هم رله می‌شود.

اما، تفاوت بزرگ جنبش دیمه ۹۶ با جنبش ۸۸ و دیگر جنبش‌های کوچک و بزرگ تا آن زمان، در این است که نیروی محرکه آن، اردوی کار بود. اردوئی مرکب از کارگران شاغل، اخراج شده‌ها از کار و جوانان بیکار. اینها و تهیدستان و آنهایی که به جز زنجیرهای دست و پایشان چیزی برای از دست دادن ندارند، همه اینها بودند که جنبش دیمه را آغاز کردند. این توده انقلابی مشخصاً به قصد انقلاب و دگرگونی بنیادی نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم که عامل ادبار آنهاست به میدان آمدند و به همین خاطر هم این ستمدیدگان بی واسطه و مستقیماً با اعلان جنگ به رژیم جمهوری اسلامی وارد صحنه نبرد با او شدند. در جنبش دیمه از همان ابتدا شعار مرگ بر جمهوری اسلامی در وسعتی گسترده در فضا طنین انداخت، از همان ابتدا صحنه تظاهرات به صحنه درگیری قهر آمیز توده‌ها با مزدوران وحشی جمهوری اسلامی تبدیل شد. اما، اگر آغازگر جنبش، بی چیزان بودند ولی از همه اقشار جامعه به آنها پیوستند. به همین خاطر هم در این جنبش

درس‌های قیام دیماه

تنوع شعارها و تنوع حرکت‌های مبارزاتی که مبین خواست و تفکر نیروهای شرکت کننده بود را شاهد بودیم. واقعیت این است که در یک تظاهرات توده‌ای، طبقات و اقشار مختلف شرکت دارند و حتی مرتجعین نیز سعی می‌کنند خود را در آن جای دهند و به همین خاطر است که در یک جنبش توده‌ای شعارها و حرکت‌های گوناگونی را می‌توان مشاهده نمود.



وحید حیدری

یادداشت پنجم: خود ویژگی جنبش دیماه را چگونه باید دید؟

همانطور که اشاره شد، جنبش دیماه یک راست با خواست

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و با شعار مرگ بر این رژیم شروع شد که البته با گسترش جنبش، شعارهای دیگری هم مطرح شدند. لازم است برخی از این شعارها را بررسی کنیم. علاوه بر شعار مستقیم مرگ بر جمهوری اسلامی، از شعارهایی که به طور گسترده و به وفور مطرح شدند شعارهایی بودند که رأس دیکتاتوری حاکم را نشانه کرده بودند، چون "مرگ بر ولایت فقیه"، "مرگ بر خامنه‌ای" و یا "مرگ بر دیکتاتور". در کنار اینها، شعار "مرگ بر این دولت مردم فریب" و "مرگ بر روحانی" نیز داده شد. شعارهای آگاهی بخش دیگری چون "اصولگرا، اصلاح طلب، دیگه تمام شد ماجرا" نیز فریاد زده شد. این شعار مشخص خط بطلان بر ادعای رژیم که گویا مردم طرفدار این یا آن جناح حکومتی هستند، کشید و بیانگر آن بود که هیچ یک از جناح‌های حکومتی دیگر نمی‌توانند ادعای داشتن پایگاه در میان مردم را بکنند. مفهوم دیگر شعار فوق همانا "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود گردد" می‌باشد. البته در تداوم جنبش به طور مشخص این شعار هم داده شد: "جمهوری اسلامی نابود باید گردد" (این شعار در ماه بهمن در تظاهراتی در تهران در خیابان ولی عصر داده شد).

همه این شعارها به طور علنی بر همگان آشکار ساختند که توده‌های مردم، رژیم جمهوری اسلامی را کاملاً نفی کرده، در مقابل آن ایستاده و دیگر حاضر نیستند به زندگی زیر حکومت جمهوری اسلامی تن بدهند. طرح شعار "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید" که پیش از جنبش دیماه نیز فریاد زده شده بود و در دیماه نیز به طور هر چه گسترده تر سر داده شد، بیانگر سطح آگاهی بالای توده‌های ماست و نشان می‌دهد که آنها بر خلاف روشنفکرانی که فریفته تبلیغات امپریالیستی بوده و نا آگاهانه نوک اصلی مبارزه خود را به جای نظام حاکم، روی صرف اسلام قرار می‌دهند (بگذریم از کسانی که کاملاً آگاهانه در پیروی

درس‌های قیام دیماه

از خط تبلیغات امپریالیستی عمل می‌کنند)، در تجربه زندگی خود کاملاً به این حقیقت پی برده‌اند که اسلام در دست حاکمین وقت وسیله‌ای برای تسهیل استثمار توده‌هاست. آگاهی‌ای که توده‌های دربند ایران با چنین شعاری مطرح کردند، این آموزش را به برخی روشنفکران می‌دهد که هنوز نمی‌دانند که جمهوری اسلامی اسلام را پله کرده است تا منافع مادی سرمایه داران را تأمین کند. این قبیل روشنفکران باید به این حقیقت پی ببرند که بدون مبارزه طبقاتی و تلاش برای از بین بردن سیستم اقتصادی - اجتماعی‌ای که دشمن برای حفظ آن، اسلام را "پله" کرده است، نه اسلام و نه هیچ مذهب دیگری را نمی‌توان از بین برد. در هر حال، توده‌های انقلابی ایران با طرح شعار فوق این درس را به همگان آموختند که برای مبارزه با دشمن باید کوشید سلاح "اسلام" را از دست وی گرفت.

شعار ایجابی پر محتوای نان، کار و آزادی، نشانگر خواست اصلی این جنبش بود و نشان داد که این جنبش مهر طبقاتی کارگران و زحمتکشان جامعه را روی خود دارد. نشان داد که اردوی کار به همراه پشتیبانانش در میان دیگر گروه‌های اجتماعی، از خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، در واقع دگرگونی بنیادی کل سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه را طلب می‌کنند. نشان داد که خلق (خلق، مناسب‌ترین واژه برای بیان مجموعه گروه‌های اجتماعی در صف انقلاب است) در تجربه‌های زندگی خود دریافته است که با وجود سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران هرگز نخواهند توانست نه نان و نه امنیت در کار به دست آورند و نه آزادی. از این روست که شعار نان و کار و آزادی عمق جنبش کنونی را نشان می‌دهد. در جریان جنبش دیماه و پس از آن همچنین ما با شعارهای رادیکال دیگر که نشانگر حضور نیروهای معتقد به کمونیسم در جنبش می‌باشد به شکل دیگری

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

در جریان شعار نویسی روی دیوارها مواجه شدیم. شعارهایی نظیر "چیزی برای از دست دادن نداریم جز زنجیرهایمان"، "انقلاب جشن توده‌ها" (این شعار مشخصاً حرف مارکس است که می‌گوید: "انقلاب لکوموتیو تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استثمار شونده‌گان است")، یا حتی به طور واضح شعار "زنده باد سوسیالیسم". اینها، همه شعارهایی هستند که در عین حال که نیاز عمیق اجتماع را برای دگرگونی کامل سیستم اقتصادی - اجتماعی بیان می‌کنند در همان حال سطح آگاهی موجود در جامعه (آگاهی‌های نشأت گرفته از تعالیم کمونیستی) و وجود و حضور گفتمان سوسیالیستی در جنبش را نشان می‌دهند. همچنین با توجه به این که بسیاری از مساجد در رژیم جمهوری اسلامی به مراکز ستم و سرکوب توده‌ها تبدیل شده‌اند، توده‌ها به طور کاملاً آگاهانه، شعار مرگ بر خامنه‌ای یا مرگ بر جمهوری اسلامی را روی دیوار مساجد هم می‌نوشتند. شعار نویسی درست در مرکز ستم و در قلب سرکوب، به نوبه خود هم بیانگر شجاعت و جسارت نیروهائی بود که کار مبارزاتی را در این شکل انجام می‌دادند، و هم ضدیت آنها با ایدئولوژی اسلامی ای که مساجد مبلغ آنها را نشان می‌داد.

اما، در رابطه با درگیری توده‌ها با نیروهای مسلح رژیم! از این درگیری‌ها باید به مثابه وقوع قیام‌های توده‌ای صحبت کرد. هر چند کلمه خیزش در فارسی به مفهوم قیام یعنی برخاستن است اما کلمه "قیام" در ادبیات مارکسیستی مفهوم معین و مشخصی دارد که "خیزش" آن را القاء نمی‌کند. در ترم مارکسیستی، "قیام" به معنی حمله توده‌های مردم به مراکز نظامی که همان مراکز سرکوب هستند، می‌باشد. ما در جریان روزهای پر شور و انقلابی دیمه شاهد حملات توده‌ها چه با دست خالی، چه با تفنگ‌های شکاری و چه با کوکتل مولوتف یا سلاح‌های دیگر به چنین مراکزی بودیم. این واقعیت چنان بود که حتی دشمن نیز آن را انکار

درس‌های قیام دیماه

نمی‌کند. در طی آن روزها توده‌ها به هر مکانی که به عنوان مرکز ستم و سرکوب می‌شناختند یورش برده و در جاهای مختلف، آن مکان‌ها را به آتش کشیدند. حمله به کلانتری‌ها و در مواردی تسخیر آنها، حمله به مساجدی که پایگاه بسیج به مثابه یکی از نیروهای سرکوبگر رژیم شمرده می‌شوند و سوزاندن قرآن به عنوان کتاب مقدس مورد استناد رژیم برای توجیه ستم و استثمار در جامعه، حمله به فرمانداری‌ها، دفاتر ائمه جمعه و حتی به اداراتی چون رانندگی و راهنمایی که علیرغم عنوان خود در رژیم جمهوری اسلامی به صورت مراکز زورگوئی و باج‌گیری از مردم در آمده‌اند، و خلاصه حمله و به آتش کشیدن هر مرکز ستم و سرکوب در شهرهای مختلف و حتی در دهات، از اقدامات انقلابی توده‌ها بود. توده‌های انقلابی در برخی شهرها چنان نیروهای سرکوب رژیم را محاصره می‌کردند که آنها قادر به حرکت نبودند و عملاً عاجز و درمانده در محاصره توده‌ها باقی می‌ماندند. به این نحو، در مواردی توده انقلابی موفق به تسلیم نیروهای مسلح دشمن در مقابل خود می‌شدند، و خیلی صحنه‌های انقلابی و شورانگیز دیگر توسط توده‌هایی که عزم کرده بودند تا دیگر همچون سابق شرایط وحشتناک ستم و استثمار و خفقان و دیکتاتوری را تحمل نکنند به وجود می‌آمد. کاملاً می‌شد دید که شور و روح انقلابی خاصی بر توده‌ها حاکم شده بود. اسامی برخی از شهرهایی که مبارزه قهر آمیز توده‌های انقلابی علیه نیروهای نظامی دشمن در آنجاها برجستگی داشت را می‌توان در اینجا ذکر کرد: ایذه : حمله به بسیجی‌ها، کرمانشاه: تعرض مردم به نیروهای سرکوب، شهر کارگر نشین اراک: حمله به پایگاه بسیج، حمله به کیوسک نیروهای انتظامی در مرکز شهر اراک و آتش زدن آن، فراری دادن ماموران و همچنین واژگون کردن خودروی نیروهای انتظامی، مبارکه اصفهان: حمله به بسیج فاطمه اصفهان با بمب‌های دستی، قهدریجان: حمله به پایگاه

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

بسیج، دورود: حمله با سلاح به یک ایستگاه پلیس و به آتش کشیدن آن و سپس حمله به فرمانداری دورود، شاهین شهر اصفهان: به آتش کشیدن ماشین بسیج، مشهد: حمله به خودروی نیروهای سرکوب، اهواز: چندین حمله مسلحانه به پایگاه‌های بسیج، جوی آباد اصفهان: حمله به بسیج و آتش زدن آن، همدان: هجوم به فرمانداری همدان و شکستن درب و شیشه‌های آن با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و...

بنابراین، واقعیتی که در روزهای پر شور دیمه رخ داد را باید با نام واقعی‌اش یعنی قیام‌های کوچک و بزرگ شهری بخوانیم. درست در جریان این قیام‌ها بود که توده‌ها با خشم و کینه‌ای که حاصل تحمل چند دهه دیکتاتوری و وحشیگری بی حد و حساب پلیس و دیگر نیروهای سرکوبگر بود به درستی به طور بی رحمانه و قاطع با دشمنانشان برخورد کردند - که چنین نیز می‌بایست باشد. توده‌ها امکان پیدا کردند برخی از افراد اطلاعاتی، پلیس، بسیجی و پاسدار که در دسترس شان بودند را به سزای اعمال وحشیانه‌ای که این نیروهای مزدور پست در همه عمرشان علیه توده‌ها انجام داده‌اند، برسانند. البته این را هم می‌دانیم که در حال حاضر ارتش به عنوان ستون فقرات حاکمیت، از طریق ارگان‌های دست ساز خودش مثل بسیج و سپاه پاسداران عمل می‌کند و چهره خود را پنهان کرده ولی مسلم است که هر جا وارد عمل می‌شد توده‌ها به همان شکل با نیروهای ارتش برخورد می‌کردند که با ضمائیم و دست پروده‌هاش برخورد کردند.

این شرح خیلی کوتاه و فشرده آن چیزی است که در دیمه به وجود آمد و آغاز شرایط نوین و دوره تاریخی جدیدی را در سرزمین ما اعلام نمود. اگر بخواهیم با استفاده از ترمولوژی مارکسیستی صحبت کنیم، باید بگوئیم که به پا خاستن توده‌ها در چنین ابعاد عظیم علیه رژیم جمهوری اسلامی، و مبارزه مستقل سیاسی

درس‌های قیام دیماه

آنها با دشمنان شان، که خود در پی مبارزات اعتلاء یافته بلافاصله قبل از دیماه و در شرایط ورشکستگی و رشد بحران‌های درون حکومتی به وجود آمد، نشان می‌دهند که جامعه ایران وارد دوره انقلاب شده است.



سارو قهرمانی

یادداشت ششم: پیشگویی طوفان! رشد و اعتلای چه عواملی به قیام‌های توده‌ای دیماه منجر شد؟

حتما باید به وضعیتی که قبل از این جنبش در جامعه وجود داشت اشاره کرد. چون این مهم است که بدانیم این جنبش در ادامه چه تضادها و یا بحران‌هایی در جامعه به وجود آمد. در این رابطه سه

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

موضوع از اهمیت اساسی برخوردارند. یکی این است که **کارگران و زحمتکشان ما در آستانه تظاهرات و قیام‌های توده‌ای در چه شرایط اقتصادی به سر می‌برند؟** دوم این که **چه مبارزاتی در صحنه جامعه وجود داشت؟** و سوم، **حکومت در چه وضعیتی به سر می‌برد؟** آگاهی نسبت به این سه مقوله برای درک شرایطی که جنبش دیمه را به وجود آورد و شناخت شرایط نوینی که بعد از آن تظاهرات‌های بزرگ و قیام‌های توده‌ای در جامعه ما به وجود آمده، اکیدا ضروری است، چون با بررسی این واقعیت‌ها وظیفه‌ای که روشنفکران مبارز در حال حاضر به عهده دارند خود را هر چه برجسته تر نشان می‌دهد.

تا آنجا که به شرایط اقتصادی کارگران و زحمتکشان مربوط می‌شود، ما در آستانه قبل از جنبش دیمه شاهد شدت گیری هر چه بیشتر فقر و فاقه در میان آنها بودیم. توده‌های ستم‌دیده دیگر نیز شرایط بهتری از کارگران نداشتند (و ندارند). در شرایطی که حداقل دستمزد، چند برابر زیر خطر فقر قرار دارد و تازه سرمایه داران هم دستمزد کارگران را به مدت چندین ماه نمی‌پردازند، در شرایطی که حتی حقوق معلمین و کارمندان جزء نیز به طور مرتب و کامل توسط دولت پرداخت نمی‌شود - تا جائی که یکی از مهره‌های خود رژیم به عدم پرداخت حقوق معلمین به مدت ۹ ماه اقرار کرد - در شرایط خوابیدن تولید و ورشکستگی اقتصادی و وجود انبوه بیکاران، در شرایطی که بر اساس قوانین دولتی، از انجام شغل‌های کاذب و غیر تولیدی نظیر کولبری و دستفروشی نیز جلوگیری می‌شود - و این خود تضاد بین زحمتکشانی که به چنین کارهائی روی می‌آورند با دولت و نیروهای سرکوبگرش را شدت بیشتری می‌بخشد - فقر و فلاکت تا به آن حد جامعه را فرا گرفته است که زباله گردی برای رفع گرسنگی و زنده ماندن، به صورت برجسته به مثابه پدیده‌ای در جامعه در آمده است. این

درس‌های قیام دیماه

نمونه و جلوه‌های زشت و دردناک دیگر چون فروش اعضای بدن و نوزاد و کودک و غیره بیانگر شرایط نکبت باری است که در آستانه جنبش دیماه وارد به استخوان توده‌های محروم رسانده بود. آنها چنان جانانشان از فقر و فلاکت بیش از حد و ظلم و ستم و زورگویی‌های دست اندر کاران دولت به لب رسیده بود که دیگر نمی‌توانستند شرایط وحشتناک حاکم را تحمل کنند. در این اوضاع، روحیه انقلابی به طور وسیع در میان توده‌ها رشد و اعتلا یافته بود. مردم، عملاً با شجاعت در مقابل نیروهای مسلح رژیم می‌ایستادند و علناً اعلام می‌کردند که ترسی از وزارت اطلاعات، این ارگان جنایتکار و کثیف ندارند (از سخنان یکی از آن توده‌های جان به لب رسیده: مگر ساواک کم کُشت؟ آخرش که شاه سرنگون شد) و در مقابل ابراز نظراتشان علیه رژیم جمهوری اسلامی و شرایط جهنمی ای که برای اکثریت توده‌های مردم به وجود آورده است، هراسی از دستگیری و شکنجه به دل راه نمی‌دهند. آنها با روحیه انقلابی والای خود مرگ را تحقیر می‌کردند و عزم خود برای مبارزه با این رژیم و ساختن جامعه مورد نظر خود را ابراز می‌کردند. **روحیات و اخلاقیات** جدیدی در میان توده‌ها به خصوص در جریان مبارزه مشترک آنان در تجمعات و یا تظاهرات خیابانی به وجود آمده بود.

در صحنه مبارزه سیاسی، بررسی حرکت‌های مبارزاتی کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه یک اعتلای انقلابی را در مبارزات آنان یادآوری می‌کرد. قبل از جنبش دیماه، ما کماکان کارگران را در صحنه مبارزه با رژیم می‌دیدیم. واقعیت این است که کارگران از زمان به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی لحظه‌ای از مبارزه با این رژیم غافل نبودند. اعتصاب در کارخانه، برگزاری تظاهرات خیابانی، دست زدن به اعتصاب غذا، تجمع در مقابل مجلس یا درب نهادهای مختلف دولتی و حتی اقدام به گروگان گرفتن

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

مدیران ظالم و تبهکار از جمله اشکال مبارزات کارگران ما بود. **اما از حدود یک سال قبل از این جنبش، اعتصابات و تجمعات کارگری به حد بسیار بالائی ارتقاء یافته بود.** طبیعی است که کارگران با خواست اقتصادی و به طور مشخص با خواست دریافت حقوق‌های معوقه خود وارد صحنه مبارزه می‌شدند ولی با توجه به برخورد سرکوبگرانه رژیم با کارگران به منظور دفاع از سرمایه داران، در موارد زیادی **مبارزات اقتصادی آنها خیلی زود به مبارزه سیاسی و بعد به مبارزه قهرآمیز با رژیم کشیده می‌شد.** حتی در مواردی نظیر آنچه در حادثه انفجار معدن ذغال سنگ زمستان یورت در استان گلستان در اردیبهشت ۱۳۹۶ دیده شد، کارگران خشم و نفرت خود از رژیم و کارگزارانش را به شکل کاملاً علنی نشان می‌دادند. در معدن زمستان یورت در شرایطی که بیش از چهل تن از معدنچیان جانشان را به دلیل ناامنی محیط کار از دست دادند، شدت خشم و نفرت کارگران از رژیم حاکم به حدی جلوه گر شد که رئیس جمهور (روحانی مکار) که پس از انفجار در معدن در محل حضور یافته بود تنها با کمک نیروهای مسلحش از دست کارگران خشمگین و مبارز جان سالم به در بُرد. تجمع اعتراضی کارگران شاغل و بیکار معدن طلای آغ دره در بیست و پنج خرداد ۱۳۹۶ که مورد حمله نیروهای مسلح جمهوری اسلامی واقع شدند، نیز یکی از وقایع حاد و ناشی از شدت گیری تضاد کارگران با جمهوری اسلامی به مثابه رژیم مدافع سرمایه داران بود. در این مورد، بی رحمی مزدوران جمهوری اسلامی با کارگران و خانواده‌های آنان به حدی بود که در اثر ضرب و شتم آنان چند زن از خانواده‌های کارگری در محل بیهوش روی زمین افتادند.

در آستانه جنبش دیمه ما به خصوص با مبارزات دلیرانه کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و کارگران اراک مواجه بودیم. برای نمونه در اراک کارگران کارخانه‌های هپکو و آذرآب که مبارزه خود را با

درس‌های قیام دیماه

خواست اقتصادی شروع کرده بودند مجبور به دست زدن به مبارزه سیاسی با رژیم آنهم در شکل قهر آمیز بستن جاده اراک به تهران شدند. این مبارزه با حمله نیروهای مسلح جمهوری اسلامی به کارگران و به کار بردن گاز اشک آور و غیره به درگیری قهر آمیز بین آن نیروها با کارگران که البته سلاحی جز سنگ و تکه‌های آسفالت خیابان نداشتند، انجامید. همه این مبارزات نشان از اعتلای مبارزات کارگران ایران داشت.

مبارزه کولبران گُردستان، این محرومترین کارگران ایران با نیروهای سرکوبگر که حتی در شهریور سال ۱۳۹۶ به درگیری مسلحانه توده‌های محروم شهر بانه با آن نیروها منجر شد، یکی دیگر از "پیشگوئی طوفان" قبل از طوفان دیماه بود. از این دست پیشگوئی‌ها، همچنین باید از حمله و آتش زدن پایگاه بسیج در مسجد قدس منطقه اسلام آباد ارومیه توسط نیروهای انقلابی در این شهر به دنبال درگیری گارد ضد شورش با اولیای دانش آموزان مدرسه‌ای در این منطقه یاد کرد که در اول آبانماه ۱۳۹۶ به دنبال تعرض جنسی به یک دانش آموز دختر ۱۲ ساله صورت گرفت.

"پیشگوئی" طوفان دیماه را حتی در **حمایت جمعی مردم از دستفروشان** که مورد حمله مأموران شهرداری واقع می‌شدند، نیز می‌شد دید. اهمیت این پشتیبانی به خصوص آنجا قابل درک است که بدانیم که شهرداری در ایران با توجه به شدت تضاد بین توده‌های مردم با رژیم حاکم، خود یک نهاد سرکوبگر است و مردم ایران تجربه‌های زیادی از اعمال سرکوبگرانه آن دارند. در نتیجه ایستادگی مردم در مقابل شهرداری به واقع ایستادگی در مقابل یک نهاد سرکوبگر جمهوری اسلامی و به واقع خود رژیم می‌باشد. نمونه کاملاً بارز در این مورد که رژیم مجبور به مداخله شد، در ۲۲ مرداد ۱۳۹۶ به وجود آمد؛ که طی آن توده‌های رنج‌دیده در اعتراض به قتل یک دستفروش در شهر قم، علیه

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

شهرداری دست به تظاهرات زدند و حتی گروهی از مردم قم اقدام به بستن خروجی میدان تره بار شهر نمودند.

به طور کلی در آستانه جنبشی که در دیماه به وقوع پیوست، در نقاط مختلف ایران حرکتهای مبارزاتی که اغلب منجر به حمله رژیم به توده‌ها می‌شد، به وجود می‌آمد که همه آنها بیانگر شدت گیری تضادهای جامعه و زمینه سازی برای رشد مبارزات بعدی بود.

خیزش مردم خوزستان در اعتراض به آلودگی هوا و آب شربشان که خود یک مبارزه سیاسی علیه رژیم بود، یکی دیگر از نمونه‌هایی است که در تقویت جو سیاسی مبارزاتی نقش بارزی داشت و از شکل گیری **تحولی کیفی در زندگی سیاسی توده‌های ستمدیده ایران خبر می‌داد.**

با توجه به رو شدن دزدی‌ها و فساد حاکم در دستگاه‌های دولتی و در واقع آشکار شدن ورشکستگی رژیم حاکم، ما با تظاهرات و تجمعات بازنشستگان و همچنین با تظاهرات کسانی که مؤسسات مالی تحت حمایت رژیم، سپرده‌های آنان را بالا کشیده بودند، قبل از خیزش دیماه مواجه بودیم. اینها که به "مال باختگان" معروف شدند، همراه با بازنشستگان، تا جنبش دیماه خیابانهای چندین شهر را به طور مدام به صحنه مبارزه سیاسی با رژیم تبدیل کرده بودند. در این میان هر چند می‌شد دید که لباس شخصی‌ها (اطلاعاتی‌های جمهوری اسلامی)، در تظاهرات مال باختگان و بازنشستگان می‌کوشند بنرها و شعارها را به نفع رژیم به صورت سازشکارانه تنظیم نمایند، اما در مجموع دست اندر کاران جمهوری اسلامی با وقوف به انفجاری بودن شرایط و در هراس از خیزش‌های قهر آمیز توده‌ای، بر خلاف سابق با احتیاط با آنان برخورد می‌کردند. اما مبارزه و تظاهرات این ستمدیدگان تا

درس‌های قیام دیماه

آنجا پیش رفت که برای اولین بار در تظاهرات خیابانی به طور واضح شعار مرگ بر روحانی سرداده شد. سر دادن این شعار و خود حضور این توده‌ها در خیابان که **تا دیروز از مبارزه سیاسی دور بودند و حال مستقلاً و به طور آشکار به صحنه مبارزه سیاسی آمده بودند**، از یک طرف و آشکار گشتن فساد عمیق در دستگاه دولتی که برای توده‌ها به معنی ضعف و پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی بود، همراه با حرکت‌های سیاسی کارگران و دیگر توده‌ها، به طور هر چه برجسته تر نشان داد که جامعه ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی دچار بحران سیاسی گشته است و با توجه به شدت تضادهای موجود دامنه آن می‌تواند هر چه وسیعتر گشته و تلاطمات سیاسی بزرگتری را در پی خود داشته باشد.

اتفاقاً دانشجویان مبارز به مثابه بخش آگاه جامعه که دارای شاخک‌های حسی قوی بوده و قادرند آنچه در بطن جامعه می‌گذرد را با بیانی فصیح به جامعه اعلام کنند، با برگزاری هر چه پرشورتر روز خود در ۱۶ آذر همان سال (۱۳۹۶) و ترتیب یک نمایش خیابانی که تا آن زمان چه در شکل و چه در محتوا به چنان صورتی سابقه نداشت، از طوفانی که در راه بود خبر دادند. اساساً خود حرکت مبارزاتی متفاوت دانشجویان مبارز، انعکاس شرایط مبارزاتی نوینی بود که داشت شکل می‌گرفت. این دانشجویان با برشمردن برخی از مبارزات توده‌ها از سال ۱۳۵۷ به این سو و سرکوبی‌های رژیم، در حالی که نشان می‌دادند که از چه حافظه تاریخی بالائی برخوردارند، از ضرورت تداوم انقلاب سال ۵۷ که اعلام می‌کردند نیمه تمام مانده است، سخن گفتند. حرکت این قشر آگاه جامعه خود بیانگر طوفان در راه بود.

به طور خلاصه، توجه به مجموعه حرکت‌های مبارزاتی ای که کارگران و بخش‌هایی از توده‌های ستمدیده در بخش خرده

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

بورژوازی در طی یک سال در جامعه انجام می‌دادند، می‌توانست هر بیننده آگاه را متوجه تلاطم‌های سیاسی ای سازد که در عمق جامعه جریان داشت، همان تلاطم‌هایی که طوفان و یا به عبارتی دیگر تظاهرات و قیام‌های توده‌ای دیماه را به دنبال آورد.

در جبهه دشمن، اگر به زمان انتخابات ریاست جمهوری که روحانی مجدداً رئیس جمهور شد، برگردیم، از یک طرف با تحریم انتخابات به طور گسترده حتی در میان نیروهای آشکارا راست و سازشکار روبرو بودیم که خود نشانه دیگری از ورشکستگی رژیم و رشد نارضایتی حتی در میان چنین نیروهائی بود. از طرف دیگر شاهد بودیم که دست اندر کاران به چه تلاش‌های مذبوحانه‌ای برای اعتبار دادن به روحانی و مشروعیت بخشیدن به جمهوری اسلامی، متوسل شدند. آنها حتی افراد سرشناسی از میان هنرمندان و یا فعالان سیاسی که تا آن زمان کوشیده بودند به عنوان اپوزیسیون شناخته شوند و یا به هر حال می‌کوشیدند در صف اپوزیسیون باشند را وادار به شرکت در انتخابات کردند. اینها که همه بیانگر نیاز بیش از هر وقت دیگر رژیم برای مشروعیت دادن به خود با رأی مردم بود خبر از عجز و ورشکستگی رژیم و از هم گسیختگی دستگاه حاکم می‌داد، حاکمیتی که به نفرت و انزجار توده‌ها نسبت به خود واقف بود و فریاد جمهوری اسلامی نمی‌خواهیم، نمی‌خواهیم آنان را پیشاپیش می‌شنید. از این رو می‌خواست به هر طریقی این واقعیت را کتمان کرده و با موضوع "انتخابات"، صورت در هم ریخته و زرد خود را سرخ نگهدارد.

همانطور که افشای دزدیهای مقامات حاکم در دوره احمدی نژاد و آشکار شدن شکاف در میان بالائی‌ها، همراه با رشد تضاد پائینی‌ها با بالائی‌ها، یکی از عوامل مؤثر در به وجود آمدن جنبش سال ۸۸ بود، پیش از جنبش دیماه نیز آشکار شدن تضادها و درگیری‌های درونی حکومت و وقوف مردم به این امر در تشدید

درس‌های قیام دیماه

مبارزات آنان کاملاً مؤثر بود. علاوه بر رو شدن دزدیهای جدید حکومتیان - از دزدیهای مربوط به این یا آن مقام حکومتی چون قالبیاف یا زمین خواری خانواده لاریجانی گرفته تا موضوع دزدی کلانی که با اسم بابک زنجانی مطرح شد و به طور برجسته، رسوا شدن بالا کشیدن پولهای صندوق بازنشستگان و دزدی سپرده‌های مردم توسط بانکها و مؤسسه‌های مالی ظاهراً معتبر، افشای جاسوسی دختر صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه برای انگلیس، وجود شکاف و بحران در درون حکومت را برای مردم معلوم کرد. همچنین آشکار شدن تضاد احمدی نژاد با رقبای خود در دستگاه قضائی دولت و انجام حرکاتی خاص و غیرمتعارف از طرف او نظیر پخش ویدئوهای افشاگرانه علیه قوه قضائیه و خاندان لاریجانی‌ها و بست نشستن در "شاه عبدالعظیم" و غیره، و از این طرف عدم برخورد قاطع خامنه‌ای به عنوان "ولی فقیه" با او، به صورت آشکار ضعف حکومت و وجود شکاف و بحران در درون حکومت را به ذهن توده‌ها متبادر نمود. در رابطه با صحنه گردانی احمدی نژاد در نقش به اصطلاح اپوزیسیون، هر چند این موضوع مطرح است که چه بسا او با خواست و صلاحدید خود خامنه‌ای چنین نقشی را به عهده گرفته و بازی می‌کند، ولی در هر حال نفس گرفتن پز اپوزیسیون توسط این مهره رسوا و شدیداً منفور در میان اکثریت مردم ایران، از وجود شرایط خاصی در جامعه ایران حکایت می‌کند. باید در نظر داشت که مسلماً در شرایطی غیر از این، تنها یک اشاره ولی فقیه که در رأس هرم دیکتاتوری قرار دارد کافی بود تا بساط اعتراض احمدی نژاد در هم ریخته شده و خود وی دستگیر شود.

وقوع زلزله در استان کرمانشاه که در فاصله کوتاهی قبل از خیزش دیماه به وقوع پیوست نیز به نوبه خود واقعیت‌هایی که در بطن جامعه وجود داشت را آشکار نمود. در شرایطی که جمهوری

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

اسلامی حتی برای حفظ ظاهر هم که شده برای کمک به زلزله زده‌ها به هیچ اقدام امدادی قابل توجهی دست نزد، به راه افتادن حرکت وسیع توده‌ای در سراسر ایران، برای کمک رسانی به زلزله زدگان، بیان اعلام همبستگی مردم مناطق مختلف ایران با مردم این منطقه و به خصوص با خلق گُرد بود. این حرکت مردم و رد و بدل شدن اخباری در مورد دستبرد زدن پاسداران به کمک‌های مردمی در میان آنان، از یک طرف به طور آشکار و برجسته نشان داد که توده‌ها هیچگونه اعتمادی به رژیم حاکم ندارند و می‌دانند که فساد، تار و پود جمهوری اسلامی را فرا گرفته است، و از طرف دیگر همبستگی توده‌های تحت ستم ایران در مقابل رژیم جمهوری اسلامی را به صورت سمبلیک نشان داد. این حرکت نشانگر شکل‌گیری روحیات مبارزاتی جدیدی در مردم بود که با شرایط نوینی که در جامعه شکل می‌گرفت و تکوین می‌یافت انطباق داشت. در چنین اوضاعی بود که یکی از مصیبت دیدگان زلزله در گیلانغرب در مقام خبرنگار محلی ضمن انعکاس اعتراضات مردم به عدم توجه دولت به زلزله زدگان، با شجاعت تمام در مقابل دوربین خبرنگاران حکومتی گفت که "مردم خواهان سرنگونی نظام جمهوری اسلامی هستند".

همه این موارد، چه در رابطه با بحران در درون حکومت و افزایش جنب و جوش‌های مبارزاتی در جامعه، و چه واقعیت شدت‌گیری غیر قابل انکار فقر و فلاکت در میان



محمد نصیری

توده‌های تحت ستم و تقاضاهای متعدد آنان برای بهبود شرایط زندگی شان، وضعیتی را در جامعه شکل داد که منجر به "برآمد آشکار سیاسی توده‌ها" - اصطلاحی که لنین به کار برده - و حرکت‌های انفجاری توده‌ای در جامعه در دیماه گشت.

یادداشت هفتم: ادامه مبارزات توده‌ها بعد از قیام دیماه!

برپائی طوفان بزرگ اجتماعی در تظاهرات و قیام‌های توده‌ای دیماه به طور زنده و مشخص به همگان نشان داد که تضادهای طبقاتی در جامعه تحت سلطه ایران به نقطه اوج خود رسیده است. این واقعیت، امروز منجر به شکل‌گیری شرایط کاملاً جدیدی در جامعه گذشته است؛ و این شرایط جدید به حدی متفاوت از گذشته است که همگان به آن معترفند و هیچکس نیست که قادر به انکار تفاوت کیفی شرایط کنونی جامعه ایران با شرایط قبل از جنبش قهر آمیز توده‌ای دیماه باشد. از مشخصات اصلی و مهم این دوره، آشکار شدن این واقعیت است که اکثریت عظیم مردم ایران خواهان سرنگونی رژیم حاکم و از بین رفتن نظامی که این رژیم تحت نام اسلام در جامعه شکل داده، می‌باشند و در همان حال خواستار ایجاد روبنا و نظم جدیدی به نفع خود در جامعه هستند. اگر بخواهیم از عبارتی که لنین در این زمینه به کار برده است، استفاده کنیم باید بگوئیم که امروز اکثریت عظیم مردم ایران به طور کامل و قطعی و به صورت کاملاً آشکار از جمهوری اسلامی جدا شده و به لزوم استقرار نظم جدید پی برده‌اند.

می‌دانیم که تظاهرات و قیام‌های قهر آمیز توده‌ای و رویارویی توده‌های انقلابی با رژیم جمهوری اسلامی در میدان نبرد خونین بین انقلاب و ضد انقلاب، با سرکوب شدید ضد انقلاب مواجه شد و از اوج خود افتاد. اما وجود پتانسیل انقلابی بسیار بالا در توده‌های جان به لب رسیده، باعث آن گشته که این توده‌های انقلابی با حضور سیاسی خود در صحنه مبارزه علیه رژیم، جنبش انقلابی دیماه را همچنان تا به امروز تداوم بخشند. تا اواسط بهمن

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

ماه، قیام و تظاهرات توده‌ای به همان شکل عمومی که در دیماه بود در شهرهای مختلف به صورت پراکنده ادامه یافت. پس از آن جنبش انقلابی از حالت عمومی خارج شده و **با به میدان آمدن گروه‌های اجتماعی مختلف در جامعه با خواست‌های مشخص خود، جنبش اکنون شکل نوینی یافته است.** در اینجا بررسی دو موضوع از اهمیت برخوردار است. در **جانب توده‌ها** می‌بینیم که آنها با روحیه انقلابی اعتلاء یافته شان بیش از پیش در مقابل سرکوبگران و ستمکاران خود می‌ایستند. این واقعیت باعث به وجود آمدن حوادث و رویدادهای مبارزاتی گوناگون، از حرکت‌ها و رویدادهای ناشی از درگیری منفرد افراد و به خصوص زنان با پلیس گرفته تا حرکت‌های مبارزاتی جمعی بزرگ و بسیار جدی می‌گردد. وجود روحیه انقلابی در توده‌ها و رویدادهای مبارزاتی جاری، وجود یک جو انقلابی در جامعه را بیان می‌کنند. از طرف دیگر **در جانب جمهوری اسلامی** شاهدیم که دیگر فریب و حيله و تزویر به مثابه یکی از شیوه‌های رژیم در گذشته، در فرم و اشکال پیشین کارائی خود را از دست داده است. بنابراین، این رژیم برای حفظ خود و دفاع از موجودیتش در مقابل توده‌های مبارز مجبور شده است هر روز به نحوی با توده‌ها درگیر شده و بیشتر از گذشته با توسل به خشونت و سرکوب و توسل به اعمال هر چه وحشیانه تر به کنترل توده‌ها بپردازد. اما این برخورد که مبین استیصال رژیم می‌باشد در شرایط کنونی با توجه به روحیه والای انقلابی در توده‌ها، آنها را هر چه بیشتر به صحنه مبارزه کشانده و در مقابل رژیم قرار می‌دهد، و در نهایت تضاد بین توده‌ها و دستگاه حاکم را شدت می‌بخشد تا دوباره از جایی به نقطه انفجار برسد.

از اولین گروه‌هایی که بلافاصله پس از فروکش جنبش همگانی با خواست‌های مشخص به صحنه مبارزه آمدند - و پیش از دیماه نیز در صحنه بودند - باید از مال باختگان و بازنشستگان نام برد. در

درس‌های قیام دیماه

رابطه با مال باختگان با توجه به این که سپرده‌هایشان را مؤسسات مالی تحت حمایت رژیم از آنان ربوده و حال عملاً هیچ نهادی در جمهوری اسلامی پاسخگوی آنها نیست، مبارزات آنان همچنان ادامه دارد. در اویش یکی دیگر از گروه‌های اجتماعی بودند که در تداوم جنبش دیماه، صحنه مبارزه با جمهوری اسلامی را با خواست مشخص خود پُر نمودند. واقعیت این است که در جامعه ایران علاوه بر تضادهای عمیق طبقاتی، تضادهای دیگری نیز وجود دارند که باعث قرار گرفتن توده‌های مردم در مقابل حاکمیت می‌گردند. یکی از این تضادها، تضاد بین جمهوری اسلامی و معتقدین به مذاهبی غیر از مذهب مورد قبول این رژیم می‌باشد. "در اویش" از گروه‌های مذهبی در ایران هستند که از زمان روی کار آمدن رژیم مذهبی حاکم همواره مورد اذیت و آزار و سرکوب شدید رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند. در طول حاکمیت این رژیم، این ستم‌دیدگان بارها مورد حمله نیروهای مسلح رژیم واقع شده و درگیری‌های جدی بین آنها به وجود آمده است. در شرایط جدید با توجه به دستگیری تعدادی از در اویش و اعتراض قاطعانه آنها علیه این دستگیری‌ها، مبارزه‌ای جدی بین این ستم‌دیدگان و جمهوری اسلامی آغاز شد که به دلیل سرکوبگری نیروهای مسلح رژیم، شکل کاملاً قهر آمیز به خود گرفت. در واقع از ۱۵ بهمن ماه تا ۳۰ بهمن یک جنگ واقعی بین این توده‌ها و نیروهای مسلح رژیم در خیابان‌های شمال تهران شکل گرفت. در طی این جنگ، گاه در اویش بر نیروهای مسلح غالب آمده و آنها را فراری می‌دادند. مزدوران رژیم در مواردی با قمه و خنجر به جان آنها می‌افتادند. در این نبرد از شلیک گلوله‌های ساچمه‌ای و پرتاب گاز اشک آور به سوی در اویش توسط نیروهای مسلح رژیم تا جنگ تن به تن خیابانی بین آنها را شاهد بودیم. در یک مورد توده‌هایی از در اویش با شناسائی یکی از "خانه‌های امن" یا به عبارت صحیح تر یکی از شکنجه گاه‌های

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

وزارت اطلاعات، آن را تماماً تخریب کردند. از تاکتیک‌های به کار گرفته شده توسط مردم در این جنگ، پرتاب سنگ از طبقات بالای ساختمانها بسوی نیروهای انتظامی، راندن ماشین به سوی گله‌ای از مزدوران جمهوری اسلامی و زیر گرفتن آنها (تاکتیکی که اولین بار توسط مزدوران داعشی جمهوری اسلامی در جنبش مردمی سال ۸۸ علیه نیروهای انقلابی در خیابان به کار گرفته شده بود) می‌توان نام برد. نحوه حمله نهائی جمهوری اسلامی به درویش نیز درست یادآور صحنه‌های جنگهای تاریخی پیشین بود، به گونه‌ای که رژیم دسته‌هائی از نیروهای مسلح خود را شبانه با دبدبه طبل برای جنگ با این توده تحت ستم به میدان فرستاد.

توجه به کنه مبارزه درویش با جمهوری اسلامی دو موضوع مهم را آشکار می‌سازد. اول این که نشان می‌دهد که امروز ستمگری مذهبی از طرف رژیم جمهوری اسلامی در ارتباط با درویش که یکی از گروه‌های مذهبی تحت ستم و سرکوب این رژیم می‌باشند، **خواست اعتقاد آزادانه به یک مذهب و یا نداشتن هیچ مذهبی** را در جامعه ما به عنوان یکی از مطالبات دموکراتیک مردم ایران با برجستگی مطرح ساخته است. شکی نیست که این خواست به سومین قسمت از شعار "نان، کار، آزادی" مربوط می‌شود و از جمله نیازهای اجتماعی است که یک انقلاب پیروزمند باید پاسخگو و بر آورنده آن باشد. دوم این که این مبارزه نشان داد که تضاد بین درویش به مثابه بخشی از توده‌های میلیونی ایران با جمهوری اسلامی به چنان درجه از حدت خود رسیده است که جنگ تمام عیاری را بین این ستمدیدگان و جمهوری اسلامی دامن زد. این، آشکارا یک جنگ داخلی بود و باید دانست که وقوع جنگ داخلی از این نوع و به طور مشخص **جنگ داخلی بین استثمار شده‌ها و ستمدیدگان از یک سو و حکومت حامی استثمار و ستم از**

درس‌های قیام دیماه

سوی دیگر، در یک دوره انقلابی امری اجتناب ناپذیر بوده و خود یکی از نشانه‌های وجود دوره انقلاب در یک کشور می‌باشد.

به صحنه مبارزه سیاسی آمدن هزاران تن از کشاورزان شرق اصفهان با خواست عادلانه مشخص خود که تا به امروز هم ادامه دارد، جلوه دیگری از تداوم خیزش دیماه می‌باشد. این توده‌های به فقر نشسته و خانمان بر باد رفته به قول خود برای "حقابه" مبارزه می‌کنند. تغییر مسیر رودخانه پرآب زاینده رود در پی سیاست‌های سودجویانه اقتصادی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، امروز موجب خشکی این رودخانه گشته و کشاورزان را از کشت و کار انداخته است.

مبارزات دهقانان اصفهان نیز که با تظاهرات و راه پیمائی بدون توسل به خشونت شروع شد، با برخورد خشن و قهر آمیز نیروهای مسلح رژیم به درگیری خشونت آمیز کشانده شد. در طی این درگیری ده‌ها تن از کشاورزان به دلیل تیراندازی و پرتاب گاز اشک آور از سوی نیروهای سرکوبگر زخمی شدند. نکته قابل توجه این است که اقدام به سرکوب این روستائیان توسط جمهوری اسلامی نه تنها باعث توقف مبارزه آنها نشد، بلکه خشم انقلابی دهقانان مناطقی را نیز که هنوز به این جنبش نپیوسته بودند برانگیخت و آنها را به صحنه مبارزه آورد. ایستادگی قهرمانانه این ستمدیدگان درمقابل سرکوب، در اینجا نیز کار را به جنگ توده‌ها با نیروهای مسلح رژیم جمهوری اسلامی کشاند و طی آن تعدادی از کشاورزان زخمی و دستگیر شدند. در روزهای اول، جنگ تن به تن بین کشاورزان و نیروهای دشمن جریان یافت. از اقدامات این توده‌ها در رو درروئی با نیروهای مسلح رژیم می‌توان به استفاده آنها از اسلحه گرم، به کار بردن تاکتیک زیر گرفتن بسیجی‌ها و پاسداران که در ویدئوی منتشر شده، از آن به عنوان "لوله" کردن مزدوران رژیم یاد شده است، از کار انداختن

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

پمپاژهای آب، آتش زدن "ماشین حمل بار یگان" سرکوب و غیره اشاره کرد. این نبردها که جلوه‌ای از به کارگیری قهر انقلابی در مقابل قهر ضدانقلابی از طرف توده‌هاست، حاصل به نقطه اوج رسیدن تضاد دهقانان ستمدیده اصفهان با دشمن، به مثابه نمایندگان سرمایه داران خارجی و داخلی وابسته می‌باشد که به نوبه خود به طور برجسته، **جریان یک جنگ داخلی بین انقلاب و ضد انقلاب را در جامعه کنونی ایران آشکار می‌سازد.** باید دانست که شرکت فعالانه افراد عامی به طور مستقل و عملی در زندگی سیاسی، به قول لنین یکی از نشانه‌های دوره انقلاب می‌باشد؛ و درست قهرمانی‌ها و جانبازی‌های همین توده عامی، توده‌هایی که امروز خشم انقلابی خود از وضع موجود را در شعارهای عامیانه‌ای چون "مدیر اگر ندارید برید قبرس بیارید" (قبرس به صادرات الاغ معروف است)، "خاک بر سرتان" و یا "حوض که آب نداره، وزغ نیاز نداره"، بیان می‌کنند، روند انقلاب را به جلو سوق می‌دهند. فراموش نکنیم که انقلاب، کار توده‌هاست.

در طی مبارزه کشاورزان رزمنده اصفهان ما شاهد ابتکارات جالبی هم از طرف آنها بودیم که اشغال صحن نماز جمعه در مسجد جامع اصفهان، محلی که یکی از مهمترین پایگاه‌های ایدئولوژیکی رژیم به شمار می‌رود، یکی از آنها بود. در این مسجد روستائیان انقلابی پشت به امام جمعه و تصاویر دو دیکتاتور (ولی فقیه) این رژیم یعنی خمینی و خامنه‌ای، نشسته و شعار دادند: "پشت به دشمن، رو به میهن". این توده تحت ستم به این شکل روشن و گویا، مبارزه سیاسی خود با رژیم جمهوری اسلامی و خواست سرنگونی این رژیم را در جهت تحقق خواسته‌های عادلانه خویش در معرض دید همگان قرار دادند. هر چند شرکت زنان در این مبارزات کم‌رنگ بود ولی با تداوم جنبش، آنها نیز با شعار "ما زن و مرد جنگیم، تا حقایق می‌جنگیم" به شرکت فعال در این جنبش

پرداختند.

برای این که سخن به درازا نکشد به توصیف مبارزات دیگر در نقاط مختلف ایران از جمله مبارزه روستائیان خوزستان، چهار محال بختیاری که آنها نیز به دلیل سیاست‌های ضد خلقی جمهوری اسلامی با فقر و فلاکت شدید روبرو بوده و به مبارزه برخاسته‌اند و همین‌طور مبارزات مردم گُردستان نمی‌پردازم. اما مورد برجسته دیگری را باید ذکر کرد که مبین تداوم جنبش انقلابی با مطرح شدن خواسته‌های مشخص در آن است که مربوط به مبارزه خلق عرب در خوزستان و به طور مشخص در اهواز می‌باشد. در روزهای نهم و دهم فروردین، شهرهای اهواز، آبادان، ماهشهر، حمیدیه، شیبان و کوت عبدالله شاهد تظاهرات توده‌های محروم و تحت ستم عرب بود. ظاهراً دلیل این تظاهرات، اعتراض به برنامه‌ای عرب ستیز در صدا و سیما، جمهوری اسلامی بود. ولی در واقعیت امر زمینه کاملاً آشکار برای مبارزه این توده‌ها با رژیم جمهوری اسلامی وجود دارد و آن عبارت است از تنگ شدن عرصه زندگی برای آنان به دلیل شدت گیری فقر و فلاکت، قرار گرفتن خلق عرب تحت تحقیر و توهین شدید ملی و مسایل مربوط به شرایط محیط زیست چون گسترش ریزگردها می‌باشد که نفس کشیدن را هم برای این توده‌ها غیر قابل تحمل کرده است.

تحقیر و توهین به خلق عرب که در گذشته با سیاست‌های ضد ملی رضا شاه انگلیسی آغاز شده بود در رژیم جمهوری اسلامی شدت هر چه بیشتری به خود گرفته است. به خصوص با توجه به امکانات و فضائی که نه فقط این رژیم بلکه رسانه‌های امپریالیستی نیز برای نشر ایده‌های شوینیستی و نژاد پرستانه در اختیار نیروهای ضد انقلابی به اصطلاح سکولار علیه این خلق قرار می‌دهند، موجب آن شده است که خلق عرب امروز ستم‌دیده‌ترین خلق‌های ایران به شمار برود. در چنین شرایطی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

است که این خلق در قیام اخیر خود علیه جمهوری اسلامی خواست ملی خود را مطرح و برای تحقق آن مبارزه می‌کند. در جریان مبارزه مردم تحت ستم خوزستان، عوامل جمهوری اسلامی در روز ۱۴ فروردین با بستن درهای یک قهوه خانه محل تجمع افراد مبارز و روشنفکر شهر اهواز و آتش زدن آن قهوه خانه، فاجعه‌ای آفریدند که یادآور فاجعه آتش زدن سینما رکس آبادان در اواخر دوره شاه می‌باشد. فاجعه آتش زدن قهوه خانه باعث شدت گیری مبارزه قهرآمیز مردم جان به لب رسیده اهواز با نیروهای مزدور رژیم گردید. در جریان این مبارزات، عمال رژیم از هیچ کوششی برای تخطئه مبارزات خلق عرب، چه از طریق پخش شعارهای ناسیونالیستی و چه دامن زدن به تضاد بین لُرهای بختیاری و مردم عرب کوتاهی نکردند.

من در اینجا برخی از رویدادهای مبارزاتی را با تفصیل مطرح کردم که به طور زنده نشان بدهم که ما امروز با شرایط خاصی در جامعه خود مواجهیم. در این بین بررسی شرایط کار و مبارزه کارگران چه به دلیل موقعیت خاص این طبقه که دشمن اصلی طبقه سرمایه دار محسوب می‌شود و چه به این دلیل که کارگران همچنان در صحنه مبارزه حضور دارند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.



شهاب‌الدین ابطهی زاده

یادداشت هشتم: صدای جنبش کارگری خفه شدنی نیست!

کارگران ایران به مثابه انقلابی‌ترین طبقه در جامعه، امروز در شرایط بسیار دشواری قرار دارند. شدت بحران در سیستم سرمایه‌داری باعث تعطیلی کارخانجات و مؤسسات تولیدی گشته و ارتش عظیم ذخیره کار را هر چه گسترده‌تر و عظیم‌تر نموده است. این واقعیت دست سرمایه‌داران زالو صفت را برای استثمار بی‌رحمانه و هر چه شدیدتر کارگران باز گذاشته تا جائی که حتی این مفت‌خوران و انگل‌های جامعه به این قانع نیستند که صرفاً ارزش اضافی‌ای که کارگران تولید می‌کنند را به جیب بزنند بلکه تا جائی که می‌توانند حتی از پرداخت دستمزد آنان نیز امتناع می‌کنند. در چنین شرایطی کارگران مجبور شده‌اند مبارزه خود علیه سرمایه‌داران را به منظور دریافت حقوق‌های معوقه خود متمرکز کنند. اما علیرغم طرح این درخواست ابتدائی، مبارزات کارگران با سرمایه‌داران به مبارزه صنفی محدود نیست بلکه با توجه به دخالت و مقابله رژیم با آنان، مبارزات کارگران به صورت مبارزه علیه جمهوری اسلامی تجلی یافته و شکل سیاسی به خود می‌گیرد.

شکی نیست که کارگران هر روز که می‌گذرد تجربه جدیدی از مبارزات خود به دست آورده و سعی در ارتقاء طرق و شیوه‌های مبارزه خود می‌کنند. در این میان در حالی که سرکوب، عمده‌ترین وسیله طبقه استثمارگر ایران علیه کارگران است ولی استثمارگران و مدافعان شان تنها از این وسیله جهت حفظ وضع ظالمانه موجود استفاده نمی‌کنند، بلکه به انواع حیل‌ها و ترفندها جهت فریب کارگران نیز دست می‌زنند. کوشش در بردن ایده‌های پاسیفیستی و سازشکارانه به میان کارگران هفت‌تپه از طرف عوامل مختلف که ممکن است از عوامل رژیم هم بوده باشند، یکی از آن نمونه‌هاست. ایده‌هایی از این قبیل که نباید پا از حد

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

مبارزه صنفی فراتر گذاشت، و با کارگران باید شعارهای تظلم خواهانه بدهند و یا در حد طرح خواست‌های صنفی خود شعار بدهند و از دادن شعارهای تعرضی اجتناب کنند. آنها دلیل این توصیه‌های خود را کم کردن تیغ سرکوب رژیم اعلام می‌کنند و می‌گویند که در غیر این صورت بهانه به دست دستگاه‌های امنیتی داده می‌شود تا مبارزات کارگران را سرکوب کنند. با توجه به این واقعیت که رژیم و دستگاه‌های امنیتی‌اش بیش‌تر و درنده‌تر از آنند که برای سرکوب، خود را محتاج بهانه ببینند، و با توجه به این که جمهوری اسلامی اساساً هر تجمع و مبارزه کارگران حتی برای ابتدائی‌ترین خواسته‌های برحق آنان را سرکوب می‌کند واضح است که چنان توصیه‌هایی جز در خدمت سرمایه داران و در جهت حفظ شرایط ظالمانه کنونی در رابطه با کارگران نیست. کارگران برای دفاع از زندگی و شرافت خود مجبور به مبارزه و دادن "هزینه" (اصطلاحی که رایج گشته) می‌باشند و چاره‌ای جز این ندارند.

از طرف دیگر در میان کارگران هفت تپه شاهد برخوردهای مبارزه جویانه و رادیکال نیز بوده‌ایم تا آنجا که حتی ضرورت به دست گرفتن واحد تولیدی به دست خود کارگران نیز مطرح می‌شود. در این مورد (تصاحب کارخانه یا هر واحد تولیدی) لازم است اشاره وار گفته شود که هر چند در شرایط بقای سیستم سرمایه‌داری، این امر عملی نیست ولی طرح چنین مسایلی در میان کارگران، انعکاس ضرورتی است که خود سیستم سرمایه‌داری در مقابل کارگران می‌نهد و بیانگر آگاهی کارگران نسبت به چنین ضرورتی است. برای اطلاع بیشتر از آنچه در میان کارگران هفت تپه مطرح است به لینک زیر مراجعه شود:

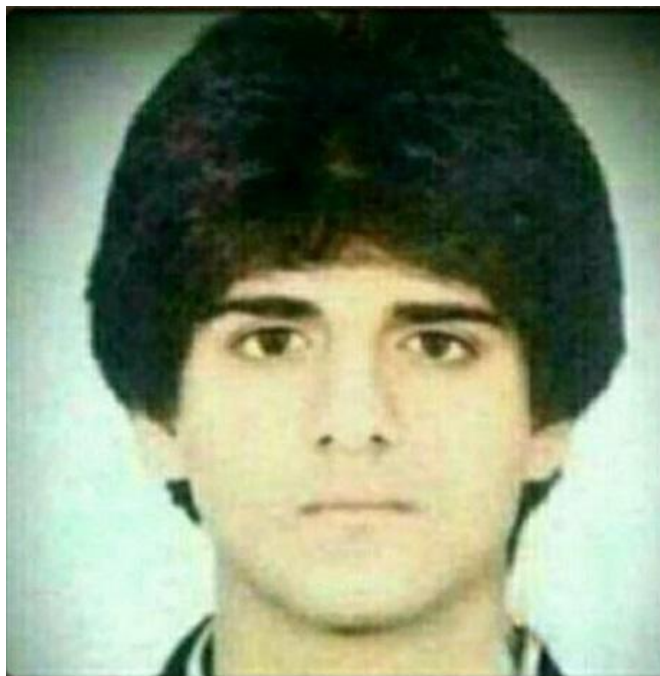
<https://www.youtube.com/watch?v=n7Wb07UbwZU>

درس‌های قیام دیماه

در شرایط انقلابی کنونی، جمهوری اسلامی درست به خاطر احساس خطر از جانب طبقه کارگر، برای حفظ پایه‌های لرزان رژیمش، دست به وارد آوردن شدیدترین فشارها به کارگران زده است. این رژیم نه فقط از طریق عوامل خود به نام کارگر یا فعال کارگری می‌کوشد با پخش ایده‌های انحرافی و سازشکارانه در میان کارگران از حرکت‌های رادیکال کارگران جلوگیری نماید بلکه بیش از هر وقت دیگر بر شدت سرکوبگری‌های خود علیه کارگران افزوده است. بگیر و به بندهای روزمره کارگران، حمله شبانه وزارت اطلاعات به خانه‌های عناصر فعال و مبارز، اذیت و آزار فعالین شناخته شده کارگری، ایجاد رُعب و وحشت در میان آنان، زندانی کردن و یا جلب کارگران مبارز به مراجع ظاهراً قانونی و اعمال جنایتکارانه دیگر از اقدامات این رژیم علیه کارگران می‌باشد. همه این واقعیات در شرایط فقدان تشکل سیاسی مدافع منافع طبقه کارگر ایران که بتواند عملاً کارگران را در مبارزه خود علیه سرمایه داران و رژیم حامی شان مورد پشتیبانی خود قرار دهد، شرایط بسیار دشواری را در مقابل رشد مبارزات طبقه کارگر ایران به وجود آورده است. با این حال مبارزات کارگران در چنین شرایط دشوار و بسیار خفقان آور، همچنان ادامه دارد و به قول کارگر مبارز هپکو "صدای حق خواهی جنبش کارگری" (علیرغم همه تلاش دشمن) "خفه شدنی نیست که نیست". یکی از وقایعی که اخیراً در ارتباط با کارگران مبارز گروه صنعتی فولاد اهواز رخ داد و به نوبه خود بیانگر آن است که این رژیم برای حفظ موجودیت خود در شرایط انقلابی کنونی به هر شیوه‌ای از سرکوب دست می‌زند، این بود که هنگامی که این کارگران مبارز در خیابانی در نزدیکی استانداری در اعتراض به عدم دریافت حقوق سه ماهه خود تجمع کرده بودند، یک مزدور رژیم با ماشین شخصی به کارگران زد که بر اساس اخبار منتشره موجب زخمی شدن حداقل دو کارگر گردید. به کار بردن چنین تاکتیکی برای مقابله با مبارزات

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

کارگران، شیوه غیر معمول از سرکوبگری‌های رژیم می‌باشد که آشکار بودن جنگ بین استثمار شده و استثمار کننده را نشان داده و به کارگران یادآور می‌شود که اگر خواهان پیروزی در این جنگ و رهایی از استثمار می‌باشند باید خود جنگ آگاهانه‌ای را علیه دشمنان شان سازمان دهند.



نعیم سایگانی

یادداشت نهم: رزم زنان و اوضاع شکننده در جامعه!

امروز علیرغم همه تلاش‌های سرکوبگرانه رژیم، در هر گوشه ایران جنب و جوش‌های مبارزاتی جریان دارد. در هر گوشه به دلیل برخوردهای وحشیانه نیروهای سرکوبگر و مقاومت مردمِ کارد به

درس‌های قیام دیماه

استخوان رسیده در مقابل آنها، حادثه‌ای شکل می‌گیرد و هر روز رویداد سیاسی - مبارزاتی خاصی به وجود می‌آید. در چنین اوضاعی درگیری قهرآمیز توده‌ها با مأموران مسلح رژیم جمهوری اسلامی (حتی به صورت فردی) به امری روزمره تبدیل گشته و از وجود جو انقلابی در جامعه خبر می‌دهد. یکی از موارد بارز از مبارزه جوئی توده‌ها را می‌توان در رزم زنان ستمدیده و آگاه مشاهده کرد، زنان شجاعی ای که همواره در هر تظاهرات و حرکت‌های مبارزاتی همراه با مردان مبارز شرکت دارند و مبارزه برای رفع ستم از زنان را وظیفه خود می‌دانند، زنان شجاعی که در خیابان در حالی که حجاب از سر خود بر می‌دارند، در مقابل اطلاعاتی‌ها و گماشتگان رژیم ایستاده و از عدم اجبار خود برای رعایت قانونی که به نفع زنان نیست سخن می‌گویند، زنان آگاه و رزمنده‌ای که بدون سر کردن شال و روسری، در متروها و در هرجائی که امکان پذیر است به کار روشنگری پرداخته، از ضرورت نه فقط رفع حجاب اجباری، بلکه لغو همه قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی برای زنان دیگر صحبت می‌کنند و به پخش ایده‌ها و تفکرات سوسیالیستی در میان آنان می‌پردازند. آنها در صحبت خود لزوم برابری زن و مرد را در همه حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مورد تأکید قرار می‌دهند. برخی از این زنان مبارز و آگاه به طور مشخص ضرورت بالا بردن حداقل دستمزد کارگران را یادآور شده و بر پرداخت دستمزد مساوی به زنان با مردان در ازای کار مساوی تأکید می‌کنند. باید گفت که این زنان آگاه و شجاع با کار روشنگرانه خود در میان دیگر زنان جامعه، قاصدان آزادی و هموار کننده راه برای دست یابی به رهائی زنان می‌باشند. شاهد بودیم که در روز ۸ مارس، روز جهانی زن که بخشی از زنان مبارزه و آزادیخواه در تهران خواهان برگزاری این روز در خیابان بودند و بیانیه خود را نیز منتشر نمودند، در آن روز گرامی با چنان میلیتاریسمی از طرف رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

روبرو شدند که امکان تجمع نیافتند. رژیم نیروهای مسلح خود را به طور وسیع در محل گماشته بود و به هیچ کس اجازه و امکان رفتن به محل تعیین شده را نمی‌داد.

در همین رابطه اجازه بدهید اشاره‌ای هم به مبارزات دانشجویان (زن و مرد) بکنم که انعکاس روحیه مبارزاتی اعتلاء یافته توده‌ها را در آنجا به روشنی می‌توان تشخیص داد. دانشجویانی که دیروز در نمایش تبلیغاتی خود پیام آور خیزش و قیام توده‌ها در دیمه شدند، امروز هم از زنده بودن خود می‌گویند و این که دیگر تن به بندگی نمی‌دهند. در شرایطی که حتی سخن گفتن از آزادی می‌تواند به راحتی منجر به مرگ گردد، آنها همزمان با اجرای نمایش آزادیخواهانه خود می‌گویند که حاضر هستند برای آزادی جان دهند و به همین خاطر هم آگاهانه اعلام می‌کنند که مزارشان را در سینه‌های مردم می‌دانند.

مبارزات توده‌ای جاری اگر مدتی به دلیل شدت سرکوب ضد انقلاب و عدم سازمانیابی آنها، ظاهراً رو به خاموشی می‌رود ولی موج دیگری از مبارزات توده‌ای در این یا آن نقطه کشور فرا می‌رسد. شرایطی در جامعه حاکم است که از یک طرف توده‌ها با روحیه انقلابی قابل تحسین خود بیش از پیش در مقابل سرکوبگران و ستم کاران خود می‌ایستند، در اشکال مختلف به مبارزه علیه آنها دست می‌زنند و هیچ بودن آنها در مقابل قدرت خود را به ایشان یادآوری می‌کنند - که این خود بیانگر آن است که توده‌های تحت ستم ما واقعا دیگر نمی‌خواهند به شیوه سابق فقر و فلاکت و رنج و گرسنگی و خفقان و دیکتاتوری را تحمل کنند - و از طرف دیگر، حکومت علی‌رغم میلیتاریزه کردن جامعه و شدت بخشیدن بر میزان سرکوبگری‌های وحشیانه خود قادر به درهم شکستن روحیه والای مبارزاتی توده‌ها و برگرداندن اوضاع به وضع سابق نیست. در چنین شرایطی است که حتی افراد متعلق به جبهه ضد انقلاب

درس‌های قیام دیماه

نیز زبان به انتقاد از رژیم می‌گشایند. به خصوص در رابطه با حجاب شاهدیم که حتی زهرا رهنورد (همسر موسوی، نخست وزیر در دهه خونبار ۶۰) بدون این که به روی خود بیاورد که در دهه ۶۰ شخصاً چه نقش ارتجاعی در تحمیل حجاب به زنان داشت، حال ریاکارانه به حمایت از "دختران خیابان انقلاب" می‌پردازد. یا زنان مرتجع دیگر و از جمله هنرپیشه‌های نان به نرخ روز خور که تا کنون از هیچ اقدامی برای تحکیم پایه‌های جمهوری اسلامی و از جمله جمع آوری رأی برای مشروعیت بخشیدن به این رژیم دار و شکنجه کوتاهی نکرده بودند، حال زبان به اعتراض علیه خشونت "نیروی انتظامی" شان نسبت به زنانی که حجاب از سر بر می‌دارند، می‌گشایند. اینها همه نشان دهنده ضعف حکومت و بحران در درون آن بوده و اثبات گر قدرت توده‌های بی چیز و تهی دستی است که با مبارزه قاطع و تا پای جان با دشمنان شان چنان شرایط انقلابی ای در جامعه ایجاد کرده‌اند که حال اینان می‌کوشند به این نحو خود را "همرنگ جماعت" نشان دهند. در این شرایط حتی نمونه‌هایی از ریزش نیرو در جبهه رژیم نیز مشاهده می‌شود. از نمونه بسیجی‌هایی که برائت خود را از رژیم اعلام می‌کنند و حتی در جلوی دوربین کارت بسیجی خود را پاره می‌کند تا برخی وابستگان به رژیم که عمری را در خدمت به جمهوری اسلامی گذرانده‌اند و امروز زبان به انتقاد از این رژیم می‌گشایند.

حال مسأله اصلی این است که امروز در شرایط بس شکننده‌ای که بر جامعه حاکم است، چه عواملی در تغییر این شرایط به شرایطی دیگر می‌توانند نقش مثبت یا منفی ایفاء نمایند! به طور مشخص صحبت در مورد عامل ذهنی است که چه در خدمت پیشبرد مبارزات توده‌ها و چه به صورت منفی با کوشش در ایجاد سد در مقابل رشد و پیشرفت آن مبارزات، نقش بسیار مهمی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

می‌تواند در روند جنبش توده‌ها ایفاء نماید. شکی نیست که تا جایی که به توده‌ها به عنوان عامل عینی پیشبرنده انقلاب مربوط است آنها از انرژی و پتانسیل لازم برای این کار برخوردار می‌باشند. ولی این عامل عینی نیاز به تقویت خود از طریق عامل ذهنی دارد. در اینجا است که نقش روشنفکران انقلابی در تغییر شرایط فعلی به شرایط مطلوب اهمیت برجسته‌ای می‌یابد.



مسعود کیانی قلعه سردی

یادداشت دهم: نقش و وظایف روشنفکران انقلابی!

اجازه بدهید موضوع را اول از یک زاویه کلی مورد توجه قرار بدهیم. ما اعتقاد داریم که انقلاب کار توده‌هاست و می‌دانیم که در دوره انقلاب، عامی‌ترین توده‌ها نیز به صحنه مبارزه سیاسی کشیده می‌شوند و برای تحقق خواسته‌های خود با فداکاری و از جان گذشتگی دست به انقلابی‌ترین اعمال می‌زنند. با این حال روشنفکران در دوره انقلاب نه تنها بی‌وظیفه نیستند، بلکه بر

درس‌های قیام دیماه

دوش آنان چنان وظایف پراهمیت و حیاتی قرار دارد که اگر به آنها عمل نشود، مبارزات توده‌ها هر چقدر قهرمانانه، هرچقدر انقلابی نمی‌توانند ره به پیروزی ببرند. در کشاکش بین انقلاب و ضد انقلاب، قدرت توده‌ها باید چنان تقویت گردد که آنها بتوانند در توازن قوا بین خود و دشمن به تدریج موقعیت برتری بیابند. این کار اساساً بر عهده تشکیلات سیاسی پیشروان جنبش و همچنین تشکل‌های مبارزاتی خود توده‌ها قرار دارد. ولی حتی در فقدان چنین تشکل‌هایی، فعالیت انقلابی عناصر آگاه به نفع توده‌ها، فعالیت روشنفکران انقلابی و متعهد که در ضمن در فرصت ایجاد شده در جهت متشکل کردن خود نیز می‌کوشند، می‌تواند نقش خود را در پیشبرد مبارزه توده‌ها ایفاء نموده و در نهایت انقلاب توده‌ها را به جلو سوق دهد.

در جنبش ما بر زمینه فقدان تشکل‌های سیاسی انقلابی در ایران، مسأله برای برخی روشنفکران به این صورت مطرح است که چون مبارزات توده‌ها از یک رهبری انقلابی برخوردار نیست و در نتیجه نمی‌تواند پیروز گردد، پس کاری هم از دست آنها ساخته نیست. این تیپ از روشنفکران در حالی که با ناامیدی شکست را نتیجه محتوم مبارزات توده‌ها اعلام می‌نمایند، در همینجا توقف می‌کنند. اما آیا فقدان رهبری انقلابی بر سر جنبش، روشنفکران مبارز را بی‌وظیفه می‌کند؟ آیا درست است که آنها برای خود در جنبش صرفاً نقش نظاره‌گر را قائل شده و منفعل باقی بمانند؟ یا برعکس، اتفاقاً فهم و درک چنان کمبودی باید مسئولیت آنها را دو چندان سازد تا به جای برخورد پاسیفیستی نسبت به جنبش انقلابی‌ای که در جریان است، بتوانند قدم‌های عملی - حتی اگر کوچک هم بوده باشد - در جهت پر کردن خلاء موجود بردارند؟ واقعیت این است که اگر روشنفکران انقلابی وظیفه‌ای که در همین برهه تاریخی بر دوش آنهاست را شناخته و به آن عمل

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

کنند دیگر این ایده پاسیفیستی مجال طرح نخواهد داشت که گویا مبارزات قهرمانانه توده‌های ما چشم اندازی جز شکست پیشروی خود ندارند.

درست است که امروز جای یک رهبری متشکل انقلابی که دارای پیوندهای معین با توده‌ها باشد در جنبش انقلابی کنونی خالی است ولی بحث اصلی باید بر سر آن باشد که این رهبری چگونه باید به وجود آید؟ و آیا شرایط استثنائی و خاص کنونی بهترین و مناسب ترین فرصت را برای روشنفکران مبارز و واقعاً دلسوز توده‌ها به وجود نیاورده است که با اعمال انقلابی خود در جهت ایجاد رهبری لازم انقلابی در جنبش حرکت کنند و بکوشند این جای خالی را پر نمایند؟ اگر خوب توجه کنیم می‌بینیم که نفش چنان فقدانی با همه دردناکی‌اش به هیچوجه نمی‌تواند ضرورت نقشی که روشنفکران انقلابی حتی به صورت منفرد و غیر متشکل می‌توانند و باید در این جنبش ایفاء کنند را کتمان نموده و از اهمیت آن بکاهد. باید دانست که موقعیت و شرایطی از این نوع که امروز در ایران حاکم است در مواقع خاصی در جامعه به وجود می‌آید. درست به همین خاطر روشنفکران مبارز و متعهد باید از فرصت پیش آمده در جهت انجام وظایف انقلابی خود استفاده کنند. کارگران آگاه و روشنفکران مبارز در ایران، اگر امروز قادر به رهبری انقلاب توده‌ها نیستند، باید، چه با دست زدن به حرکت‌های عملی و چه با بردن ایده‌های انقلابی به میان توده‌هایی که در موقعیت کنونی بیش از هر وقت دیگر خواهان کسب آگاهی هستند، راه انقلاب پیروزمند توده‌ها را هموار سازند. بیشک روشنفکران مبارز در داخل ایران می‌توانند به تلاش‌ها و اقدامات عملی ای به منظور تأثیرگذاری بر جنبش توده‌ها و حرکت در جهت ایجاد یک رهبری انقلابی دست بزنند که در خارج از کشور مقدور نیست. اما روشنفکران مبارز در خارج از کشور نیز می‌توانند به کارهایی اقدام کنند که در خدمت تقویت تلاش‌های

درس‌های قیام دیماه

مبارزاتی نیروهای فعال در جنبش در داخل ایران قرار گیرد. یکی از وظایف روشنفکران انقلابی به طور کلی مقابله با ایده‌ها و تبلیغاتی است که رسانه‌های متعلق به دشمنان مردم برای منحرف کردن مبارزات توده‌ها، کاستن از رادیکالیسم مبارزات آنان و یا جهت جلوگیری از پیشروی آن مبارزات به سوی انجام یک انقلاب اجتماعی در میان توده‌ها پخش می‌کنند. اگر بپذیریم که عامل ذهنی و در اینجا تبلیغات زهرآگین ارتجاع قادر به اثر گذاری منفی بر روند جنبش توده‌هاست، پس باید اهمیت لازم را به خنثی کردن تبلیغات رسانه‌های رسمی و غیر رسمی ای که با بودجه نیروهای امپریالیستی می‌چرخند، بدهیم. باید این واقعیت را دائماً یادآور شد که جمهوری اسلامی و رسانه‌های رسمی مربوط به آن تنها دشمن مردم ایران نیستند بلکه امپریالیستها، هر چقدر هم برای مردم ایران پیام بفرستند و ظاهراً از مبارزات مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی پشتیبانی کنند، دشمن شماره یک توده‌های تحت ستم ما بوده و از طرق مختلف و از جمله از طریق بردن ایده‌های انحرافی آنهم در شکل موزیانه در میان توده‌ها سعی در به شکست کشاندن انقلاب توده‌های تحت ستم ایران را دارند. به طور کلی کار افشاگرانه و بردن ایده‌های انقلابی به میان توده‌ها وظیفه خطیری است که از خارج از کشور نیز در حد ممکن می‌توان به آن دست زد. ایده‌های انقلابی وقتی توده‌ها را فرا گیرند، در وجود تاریخ ساز آنها به نیروی مادی تبدیل می‌شوند. از طرف دیگر کارگران و روشنفکران جوان در ایران که خواهان ارتقای آگاهی سیاسی و انقلابی خود می‌باشند، تشنه دریافت مطالبی هستند که به این نیاز آنان پاسخ دهد. از این رو می‌خواهم روی انجام وظیفه رساندن نظرات و تحلیل‌های درست به دست نیروهای انقلابی در داخل کشور اصرار کنم. بگذارید این را هم با صراحت بگویم که آثار منتشر شده از طرف تشکیلات چریک‌های فدائی خلق بهترین منبع در این زمینه می‌باشند. لذا نه

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

فقط از رفقائی که با این تشکیلات در ارتباط هستند، بلکه از همه رفقای انقلابی می‌خواهم که در هر حوزه‌ای که با نظرات چریک‌های فدائی خلق توافق دارند به پخش آن نظرات در میان جوانان انقلابی ایران همت کنند.

شاید دیگر لازم به تأکید نباشد که همانقدر که عنصر آگاه و انقلابی می‌تواند انقلاب توده‌ها را به سهم خود به جلو سوق دهد و یا آن را در مسیری درست به سوی پیروزی رهنمون کند، به همان اندازه عناصر ضد انقلاب، یا اپورتونیست‌ها نیز می‌توانند تأثیرات منفی خود را بر روند حرکت انقلابی توده‌ها به جا گذاشته و انقلاب توده‌ها را از مسیر اصلی خود منحرف و حتی آن را به شکست بکشانند. از این رو هدف از بحثی که شد به طور کلی شناخت وظایفی است که روشنفکران انقلابی چه در داخل ایران و چه در خارج کشور به عهده دارند. وظایفی که عمل به آنها به طور یقین می‌تواند تأثیرات مثبت خود را بر روند جنبش به جا



گذاشته و انقلاب توده‌ها را به جلو سوق دهد؛ و سرباز زدن از آنها شرمندگی را در پیشگاه تاریخ برای روشنفکران ایران رقم خواهد زد.

نعمت الله صالحی

یادداشت یازدهم: گذشته، چراغ راه آینده!

علیرغم این که در مقطع خیزش دیماه، جای یک تشکل انقلابی که قادر به تأثیر گذاری هر چه مؤثرتر بر مبارزات توده‌ای و حتی رهبری آن در میهن تحت سلطه ما باشد خالی بود (و هنوز خالی

درس‌های قیام دیماه

است)، اما کارگران آگاه و روشنفکران مبارز با عملکردها انقلابی خود و طرح شعارهای انقلابی در میان توده‌ها، نقش به سزائی در آن جنبش ایفاء نمودند. این مبارزین در ضمن با طرح شعارهای پرمحتوائی چون "نان، کار، آزادی" و بردن چنان شعارهائی به میان تظاهرات توده‌ای و با نوشتن شعارهای پر محتوا و رادیکال بر دیوارها، حضور زنده نیروهای کمونیست در جامعه ایران را بر همگان آشکار ساختند. می‌دانیم که ارتجاع حاکم برای ایجاد سد در راه ایجاد تشکل‌های انقلابی در ایران، چه در جریان خیزش دیماه و چه پس از آن به اقداماتی چون دستگیریهای گسترده، بیش از پیش میلیتاریزه کردن شهرها و روستاها در سراسر ایران، و شدت دادن به آهنگ سرکوب و اعمال هر چه شدیدتر دیکتاتوری مبادرت نمود. جمهوری اسلامی، همچون هر نیروی ضد انقلاب دیگر می‌کوشد از تجربیات گذشته برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. در این میان نیروهای کمونیست و آگاه جامعه نیز، علیرغم همه دشواری شرایط، از تجاربی که انقلابیون پیشین چه با کار تئوریک قابل تحسین خود و چه با دست زدن به اعمال انقلابی برای نسل‌های بعدی به جا گذاشته‌اند، برخوردارند که باید آنها را در جهت اهداف خود مورد استفاده قرار بدهند. امروز بر خلاف دهه ۴۰ راه ایجاد تشکل‌های انقلابی و چگونگی پیشبرد انقلاب برای روشنفکرانی که به راستی خواهان انجام وظایف انقلابی خود در قبال طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم ایران هستند، روشن و گشوده است. در دهه ۴۰، روشنفکران انقلابی با همه تلاش‌هائی که برای ایجاد یک تشکل مبارزاتی برای خود انجام می‌دادند با شکست مواجه می‌شدند و به راستی آنها خود را با بن بستنی مواجه می‌دیدند. اما کمونیست‌های فدائی (چریک‌های فدائی خلق) چنان بن بستنی را، هم در تئوری و هم در عمل در آخرین سال این دهه و در دهه ۵۰ در هم شکسته و راه گشائی نمودند. بنابراین استفاده از تجارب گذشته در کنار تلاش

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

برای شناخت دقیق امکانات موجود در جامعه دیکتاتور زده کنونی، کلید بسیار مهم و با ارزشی را در اختیار جوانان انقلابی امروز برای ایجاد یک تشکل انقلابی قرار می‌دهد. در دهه پنجاه ثابت شد که تحت سلطه دیکتاتوری امپریالیستی در ایران، یک تشکل انقلابی تنها در پرتو مبارزه مسلحانه با رژیم قادر به حفظ خود، جلب اعتماد توده‌ها و تأثیر گذاری بر مبارزات مردم می‌باشد. اساساً قانونمندی‌های جامعه ایران به دلیل تحت سلطه امپریالیسم بودن جامعه که دیکتاتوری، روبنای ذاتی آن می‌باشد، بیانگر آن است که یک رهبری انقلابی تنها در پروسه مبارزه مسلحانه می‌تواند به وجود آید و انقلاب، تنها با در پیش گرفتن راه مبارزه مسلحانه توسط توده‌های تحت ستم در یک پروسه دراز مدت می‌تواند به پیروزی دست یابد. این یک راه ثابت شده برای دست یابی به پیروزی در شرایط سلطه دیکتاتوری امپریالیستی بر جامعه می‌باشد؛ و باید تأکید کنم که آنچه در اینجا به عنوان رهنمود ارائه می‌شود حاصل تجربه توده‌های انقلابی نه فقط در ایران بلکه در تعدادی از کشورهای دیگر جهان است. اما آیا روشنفکران و کارگران آگاه و انقلابی ایران می‌دانند که اگر قرار است به عنوان یک عامل ذهنی مثبت، انقلاب توده‌ها را به سهم خود به پیش ببرند باید از تجارب گذشته که با خون به دست آمده است، استفاده کنند و در عین حال مسایل مبارزه در شرایط کنونی را با شناخت از واقعیت‌های موجود جامعه پیش ببرند؟ آیا پیشروان جامعه ما می‌دانند که در غیر این صورت دشمنان، شرایطی بس جنایتکارانه تر و طاقت فرساتر از آنچه امروز توده‌های رنج دیده ما با آن مواجهند بر جامعه تحمیل خواهند کرد؟ موانع بر سر راه کدامند؟ شناخت همین موانع، خود قدمی در راه انجام وظایف انقلابی در شرایط کنونی است.

یادداشت دوازدهم: تلاش دشمن برای انحراف مسیر مبارزات توده‌ها!

اگر جنبش انقلابی توده‌ها را عامل عینی به حساب آوریم، باید بدانیم که چه نیروهای آگاه و انقلابی در جامعه و چه ارتجاع قادر به تأثیر گذاری بر این عینیت هستند و می‌توانند جنبش انقلابی را تقویت یا تضعیف نمایند. حال ببینیم برخی از تلاش‌ها و برخوردهای ارتجاع در حوزه کار تبلیغی پس از خیزش دیماه چه بود!

وقتی تظاهرات و قیام‌های قهر آمیز توده‌ای در دیماه به جریان افتاد برای هیچکس و از جمله برای دشمنان مردم (امپریالیست‌ها و گردانندگان جمهوری اسلامی) روشن نبود که دامنه آن به کجا خواهد کشید! واقعیت آن بود که آن خیزش، زمین را زیر پای دشمنان به لرزه در آورد و آنها می‌بایست علاوه بر به کار گیری وسیله عمده و همیشگی خود برای مقابله با توده‌های انقلابی یعنی سرکوب قهر آمیز توده‌ها، به اقدامات دیگری نیز برای زمینه سازی جهت انحراف مسیر جنبش انقلابی دست بزنند. در آغاز شاهد پخش ویدئویی از جلسه "مجلس خُبرگان" جمهوری اسلامی بودیم که نشان می‌داد که خامنه‌ای صرفاً به عنوان ولی فقیه موقت برگزیده شده و لذا هر لحظه می‌تواند کنار رفته و جای خود را به ولی فقیه دیگری بدهد. واقعیت این است که کنار گذاشتن خامنه‌ای یکی از راه‌های فریبکارانه دشمنان مردم در صورت اوج گیری انقلاب توده‌هاست. هدف انتشار دهندگان آن ویدئو نیز جز ایجاد زمینه برای منظور فوق نبود.

اما یکی از بارزترین اقدامات دشمنان جهت خاموش کردن آتش جنبش انقلابی توده‌ها و انحراف مسیر این جنبش، دستاویز قرار

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

دادن ستم بر زنان در ایران و سوء استفاده از خواست زنان ستم‌دیده ایران مبنی بر آزادی پوشش می‌باشد. ستم بر زن هر چند از بدو پدیدار شدن مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات به وجود آمده، و هر چند در دوره شاه نیز این ستم با شدت تمام وجود داشت، ولی جمهوری اسلامی با توسل به ایدئولوژی ارتجاعی خود، ستم بر زن را به مراتب شدیدتر و وحشیانه‌تر از قبل اعمال نموده و قید و بند بر دست و پای زنان را محکمتر ساخته است. حال اگر منکر این واقعیت نباشیم که رژیم مذهبی حاکم را امپریالیستها بر سر کار آورده‌اند، آنگاه می‌توانیم ببینیم که این به واقع دستان خون‌آلود امپریالیستها بود که از آستین آخوندها و رژیم جمهوری اسلامی علیه زنان تحت ستم ما بیرون آمد و توسط آنان شدیدترین ستم‌ها را علیه زنان، این نیمی از جمعیت ایران اعمال کرد. با این حال دیدیم که درست در بحبوحه خیزش انقلابی دیمه و در شرایطی که "هیچ بودگان" چه با شعارهای خود و چه با توسل به قهر انقلابی جهت سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی به فداکارانه‌ترین و انقلابی‌ترین حرکت‌های مبارزاتی مشغول بودند، ناگهان رسانه‌های ارتجاع موضوع "دختران خیابان انقلاب" را در صدر کارهای خود قرار داده و کوشیدند توجه‌ها و به خصوص توجه زنان را از امر مبارزه برای انقلاب، به مبارزه صرف علیه حجاب آنهم به شیوه مبارزه فردی و به اصطلاح "مدنی" (برداشتن روسری از سر و آویزان کردن آن بر سر چوبی) سوق دهند. دیدیم که پس از جنبش دیمه چگونه رسانه‌های متعدد امپریالیستی و حتی رسانه‌های انگلیسی زبان، بلندگوهای خود را در اختیار مبلغین مدافع "آزادی‌های یواشکی زنان" گذاشتند و این پروژه معلوم الحال را به عنوان مدافع زنان تحت ستم ایران معرفی کردند.

از آنجا که ستم بر زن و مبارزه علیه آن یکی از مهمترین مسایل جامعه ماست، کمونیست‌ها و همه نیروهای مترقی و آزادیخواه

درس‌های قیام دیماه

همواره برای رهائی زنان از زیر بار ستم و تحقق خواسته‌های آنان از جمله رفع حجاب اجباری مبارزه کرده‌اند. هم بر این اساس و هم با توجه به این اصل که باید از همه اشکال مبارزاتی توده‌ها دفاع نمود، واضح است که مبارزه در شکل نافرمانی نسبت به قانون تحمیلی حجاب نیز مورد تأیید کمونیست‌ها می‌باشد. بنابراین، افشاگری در مورد نیات رسانه‌های امپریالیستی در رابطه با "حجاب" به هیچوجه به معنی عدم دفاع از زنانی نیست که با قبول هر پیامد ناگواری، به سبکی که در آن رسانه‌ها تبلیغ می‌شود یا به ابتکار خود علیه حجاب اجباری مبارزه می‌کنند. شکی نیست که باید از مبارزات این زنان پشتیبانی کرد، در عین حال که نارسائی و نواقص این نوع مبارزه را هم توضیح داد و زنان مبارز را به شرکت در مبارزات جمعی نه فقط علیه حجاب اجباری بلکه علیه همه ستم‌ها بر زنان، تشویق نمود؛ و به خصوص به آنها یادآور شد که اگر می‌خواهید نه فقط از شر حجاب بلکه از همه شرها و ستم‌هایی که در شرایط کنونی بر زنان وارد می‌شود، رها شوید باید برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک رژیم واقعاً دموکراتیک - که قادر به تأمین گسترده‌ترین آزادی‌ها در جامعه بوده و برابری زنان با مردان را در همه حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی تأمین نماید- مبارزه کنید. اما تا جایی که به رسانه‌هایی که بودجه‌های کلان از نهادهای امپریالیستی دریافت می‌کنند بر می‌گردد، کار آنها را باید در ارتباط با زمینه سازی برای نفوذ در جنبش توده‌ها و جلب توجه به خصوص زنان به طرف خود، جهت عقیم گذاشتن انقلاب توده‌ها ارزیابی کرد. همچنان که در گذشته نیز در شرایطی که مردم ایران علیه رژیم شاه دست به انقلاب زده بودند، رسانه‌هایی چون بی بی سی چنین نقشی را ایفاء کردند. در آن زمان رسانه‌های ارتجاعی با پخش مطالب حساب شده‌ای در مخالفت با شاه می‌کوشیدند خود را در صف مردم ایران و طرفدار آنها نشان دهند تا بتوانند با جلب حسن نظر

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

مردم نسبت به خود، مقاصد ارتجاعی شان که همانا فریب توده‌ها و ایجاد زمینه برای تحمیل آلترناتیوهای امپریالیستی در صورت سرنگونی رژیم شاه بود را به پیش ببرند. همان‌ها هم بودند که ظاهراً در پشتیبانی از انقلاب توده‌ها، عکس خمینی به مثابه به اصطلاح رهبر مردم ایران علیه شاه را در ماه اعلام کرده و برای آن تبلیغ نمودند.

به طور کلی تا جایی که به رسانه‌های یاد شده و نیروهای ضد خلقی بر می‌گردد، اینها امروز ستم بر زن و صرفاً تعدیل یکی از آن ستمها یعنی تحمیل حجاب به زنان را وسیله‌ای در دست خود قرار داده‌اند تا در صورت اوج گیری جنبش و نیاز امپریالیستها به تعویض جمهوری اسلامی با رژیم مرتجع دیگری و یا انجام اصلاحاتی در رژیم فعلی، برای فریب توده‌ها و به خصوص زنان، زمینه سازی کرده و رژیم جدید را که بی شک رژیم جلادی بیش نخواهد بود، به خاطر عدم اعتقاد به حجاب و به اصطلاح سکولار بودنش مقبول جلوه دهند. بی دلیل نیست که در همان بحبوحه خیزش دیمه، از سوی برخی خبرگزاریها به نقل از فرمانده انتظامی تهران بزرگ، خبری مبنی بر این که پلیس دیگر زنان "بدحجاب" را بازداشت نخواهد کرد، منتشر شد - که البته پلیس بعداً آن خبر را به این صورت که "پرونده‌ای در این خصوص برای آنها تشکیل نمی‌شود"، بلکه کلاس‌های آموزش و اصلاح رفتار برای شان برگزار می‌شود، تصحیح کرد. یا دیدیم که همراه با تبلیغات رسانه‌های ارتجاعی برون مرزی، در داخل ایران هم صداهائی از مرتجعین اصلاح طلب حکومت (کسانی چون موسوی تبریزی، قاتل بسیاری از جوانان دهه ۶۰) شنیده شد که سعی کردند مسأله حجاب را در رژیم جمهوری اسلامی به منظور حفظ پایه‌های همین رژیم ضد زن، به گونه‌ای رفع و رجوع نکنند. آنها گفتند که خمینی گویا با حجاب اجباری مخالف بوده و تحمیل آن به زنان در اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی کار چند پاسدار و حزب الله ی بوده است. یا

درس‌های قیام دیماه



حسن ترکاشوند

گفتند که اصلا در قرآن یا اسلام گفته نشده که حجاب اجباری است. به طور خلاصه این قبیل تبلیغات زمینه ساز حفظ حاکمیت امپریالیستی در ایران، چه از طریق ایجاد تغییراتی در رژیم کنونی (با عقب نشینی در مورد حجاب و انجام برخی مسایل فرعی به سود سکولاریسم، همراه با ولی فقیه جدید یا حتی بدون ولی فقیه) و چه جایگزین کردن جمهوری اسلامی با رژیم ارتجاعی مورد تأیید امپریالیستها می‌باشد.

یادداشت سیزدهم: خلع سلاح توده‌ها تحت پوشش تقبیح خشونت!

موضوع دیگر مربوط به بازداشتن توده‌ها از دست زدن به مبارزه مسلحانه علیه دشمنان خود با عنوان "تقبیح خشونت" است.

امروز دیگر این واقعیت بیش از هر وقت دیگر عیان است که با توجه به نیاز واقعی جامعه تحت سلطه ایران برای رهائی، با توجه به تجاربی که توده‌ها بارها در جریان زندگی خود به آن دست یافته‌اند، و همچنین به دلیل تأثیر مثبت و انقلابی‌ای که مبارزین مسلح و در رأس آنها چریک‌های فدائی خلق در دهه پنجاه در جامعه به جا گذاشته‌اند، اکثریت توده‌های تحت ستم ایران به ضرورت مبارزه مسلحانه برای رسیدن به آزادی از طریق سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی واقف بوده و هر جا امکان یافته و می‌یابند به آن دست زده و می‌زنند. بر چنین زمینه‌ای از دیر باز رسانه‌ها و نهادهای مختلف امپریالیستی، تبلیغات گسترده‌ای را علیه مبارزه مسلحانه نیروهای انقلابی، تحت عنوان مبارزه علیه "خشونت" به

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

راه انداخته‌اند. در قاموس این نیروها، البته، سرکوب وحشیانه توده‌ها توسط رژیم‌های ضد خلقی حاکم و ارتکاب به جنایت در حق آنان امری طبیعی و گویا حق حاکمان است ولی توده‌ها و روشنفکران انقلابی هرگاه علیه دشمنان شان به قهر انقلابی مبادرت کنند، خشونت طلب و تروریست خوانده خواهند شد. نیروهای مرتجع ضد انقلابی، مبارزه به اصطلاح مدنی را جایگزین مبارزه مسلحانه قرار می‌دهند که البته در این راه همچون همیشه از یاری جریان‌ات اپورتونیست (عامل نفوذ ایده‌های بورژوازی و خرده بورژوازی در میان طبقه کارگر و در جنبش کمونیستی) نیز برخوردارند. عمده روش رایج در میان اغلب افراد و جریان‌اتی که به اسم چپ خود را معرفی می‌کنند را می‌توان این گونه توضیح داد: آنها به اسم طبقه کارگر یا مردم ستم‌دیده ایران، همان تبلیغاتی که رسانه‌های امپریالیستی پخش می‌کنند را با ادبیات خاص خود به خورد شنوندگان و خوانندگان رسانه‌های خود می‌دهند. بر این مبنا، این جریان‌ات اپورتونیست نیز رژیم جمهوری اسلامی را مستقل از امپریالیسم می‌خوانند و در نتیجه، مزدور و مجری سیاست‌های امپریالیستها بودن این رژیم را نفی و انکار می‌کنند. همچنین آنها به جای آن که واقعیت‌های مادی را مبنای تحلیل‌های خود قرار بدهند و با دید طبقاتی به تحلیل اوضاع بپردازند، اغلب ناهنجاری‌های جامعه و اعمال ضد خلقی جمهوری اسلامی را با ایدئولوژی مذهبی این رژیم توضیح می‌دهند - که خود در ضمن بیانگر و نشان دهنده دید مذهبی و ایده آلیستی در آنهاست. در رابطه با شیوه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی هم یا علناً با عنوان نفی "خشونت" و دفاع از "نافرمانی‌های مدنی" به سبک نیروهای ضد انقلابی اسم و رسم دار و شناخته شده، مردم و روشنفکران و کارگران آگاه را از مبارزه مسلحانه با رژیم باز می‌دارند - که در رابطه با مورد اخیر شاهد بودیم که حتی در اوج قیام‌های قهر آمیز توده‌ای دیمه، به طور خنده دار و تمسخر آمیز

درس‌های قیام دیماه

به آن توده‌های انقلابی "رهنمود" دادند که دست از "مبارزه مسلحانه جدا از توده" بردارند و سعی کردند با یادآوری و تأکید بر "تیغ سرکوب" رژیم و ایجاد هراس در دل توده‌ها، آنها را در جهت حفظ وضع موجود، از اقدامات انقلابی خود علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و عامل سیه روزی توده‌ها، بر حذر دارند (عبارات توی گیومه از اعلامیه هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر به تاریخ ۱۶ دی ۱۳۹۶ برابر با ۶ ژانویه ۲۰۱۸ می‌باشد).

یا تلاش برای گمراه کردن توده‌ها و عناصر آگاه جامعه را به صورت پوشیده با تأکید بر این که هنوز زمان دست بردن به اسلحه فرا نرسیده و شیوه اصلی مبارزه در ایران مبارزه مسالمت آمیز می‌باشد، پیش می‌برند. در این زمینه، یک دسته از اپورتونیست‌ها، طیفی را تشکیل می‌دهند که از یک الگوی سنتی - که البته قبل از این که الگوی واقعی باشد، بیشتر ساخته ذهن خودشان است - در رابطه با جنبش و انقلاب توده‌ها پیروی می‌کنند. بر اساس این الگو، ابتدا تظاهرات توده‌ای به جریان می‌افتد. بعد کارگران باید به طور هماهنگ و در یک موعد مشخص دست به اعتصاب سراسری بزنند. به دنبال اعتصاب سراسری، لحظه قیام فرا می‌رسد، یک قیام ناگهانی بزرگ! البته مشخص نیست که قیام مورد نظر اینان چگونه قیامی است؟ بزرگیش به چه اندازه است و تفاوتش مثلاً با قیام‌های توده‌ای دیماه ۱۳۹۶ در چیست؟ تصورشان آن است که گویا هر انقلابی همان طریقی را طی می‌کند که در سال‌های منتهی به قیام بهمن گذشت - و البته نمی‌خواهند به روی خود بیاورند که آن قیام، پیروزمند نبود و هر قیام توده‌ای الزاماً باید رهبری انقلابی داشته باشد تا پیروز گردد. این طیف آماده است تا اگر توده‌ها و به خصوص کارگران، مطابق الگوی او رفتار نکردند، در شرایطی که ارتجاع، باز بتواند بر اوضاع

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

مسلط شود، دست به کار شده و در مذمت و سرزنش توده‌ها سخنها بگوید و بدون آنکه به روی خود بیاورد که وظایفی در انقلاب بر دوشش بود که حتی در فرصتهائی که به دلیل مبارزه انقلابی توده‌ها در جامعه پیش آمده بود به آن عمل نکرد، مردم را مقصر وضع پیش آمده معرفی کند - به همان گونه که مثلاً سازمان فدائیان اقلیت، پس از همه ضربات سنگینی که چه در دوره همزیستی با "اکثریتی"ها در درون سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق ایران و چه در دوره بعد از جدائی از آنها، به جنبش توده‌ها و به جنبش کمونیستی ایران وارد آورده، باز از توده‌های ایران طلبکار است، و در مقالاتش آنها را مقصر روی کار آمدن خمینی جا می‌زند. اما نکته مهم و اساسی در برخورد این طیف با موضوع انقلاب و قیام آن است که حتی در حال حاضر در رابطه با شرایط جدیداً پیش آمده در ایران - که مسلماً کسی نمی‌تواند منکر تفاوت آن با شرایط مثلاً یکسال پیش باشد - وظیفه‌ای برای خود قائل نیست و نه برای روشنفکران و کارگران آگاه و نه برای کل توده‌ها، رهنمود مشخصی منطبق با شرایط جدید ندارد. جنبش مردم در حال پیشروی است و کسانی که به این طیف تعلق دارند به بن بستى که در آن گرفتارند فکر می‌کنند. چون می‌دانند که قیامی که انتظار فرا رسیدنش را دارند به دلیل نداشتن رهبری کمونیستی بر سر آن، همانند قیام بهمن محکوم به شکست است. پس به جای آنکه به عدم انطباق تئوری‌های خود با شرایط جامعه ایران اعتراف نموده و راه دیگری در پیش گیرند، نا امید و منفعل باقی می‌مانند. به طور کلی چه تلاش‌های تبلیغاتی آگاهانه دشمنان مردم و چه ایده‌ها و نظرات گمراه کننده اپورتونیست‌ها، سنگ راه پیشرفت مبارزات انقلابی توده‌ها می‌باشند که چه آگاهانه و یا نا آگاهانه در خدمت حفظ وضع شدیداً ظالمانه و نکبت بار کنونی قرار دارند.

یادداشت چهاردهم: انعکاس گوناگونی طبقات در جامعه

در ارائه نظر و راه حل‌های مختلف!

روی این نکته باید تأکید کرد که اگر قبول داریم که اقشار و طبقات مختلف، جامعه ایران را تشکیل می‌دهند پس وجود ایده‌ها و نظرات مختلف در رابطه با انقلاب نیز در این جامعه امری طبیعی است. به همان صورت که طبقه کارگر و بی‌چیزان و تهیدستان جامعه و انبوه زحمتکشان که نزدیکترین متحد طبقه کارگر هستند، به طور غریزی خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و دگرگونی بنیادی سیستم ظالمانه موجود در جامعه می‌باشند و به عبارت دیگر خواهان جایگزین کردن سیستم سرمایه‌داری وابسته کنونی با سیستمی هستند که برابری واقعی و گسترده‌ترین آزادیها در آن تأمین شود، به همین ترتیب بورژواها و خرده بورژواهای وابسته که منافعشان از قبیل حفظ سیستم ظالمانه سرمایه‌داری وابسته حاکم بر ایران می‌گذرد، شدیداً در حفظ این سیستم می‌کوشند. در این میان، قشرهای نیمه مرفه و مرفه خرده بورژوازی نیز هستند که در انقلاب دموکراتیک و ضد سلطه امپریالیسم در ایران می‌توانند متحد طبقه کارگر باشند. از این رو پیشروان انقلاب باید با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب، از نیروی آنها به نفع انقلاب سود جویند. با این حال این قشرها به خاطر شرایط زندگی شان که ما بین بورژوازی و طبقه کارگر قرار گرفته‌اند در انقلاب، نیروی متزلزل به شمار می‌آیند. این خرده بورژوازی درست به دلیل ماهیت طبقاتی خود به راحتی فریب تبلیغات بورژوازی را می‌خورد (برخی از اینها با توجیهاتی که بورژوازی برایشان دست و پا می‌کرد و یا تبلیغاتی که مثلاً از طریق ورزشکاران یا هنرپیشه‌هایش به راه می‌انداخت، با پای لرزان در انتخابات رژیم شرکت می‌کردند) و با نادانی خود، ناخواسته اعمالی به نفع ارتجاع انجام می‌دهند. با این حال همین قشرهای خرده بورژوازی در شرایط انقلابی، پتانسیل آن را دارند که در کنار کارگران و زحمتکشان به اعمال

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

انقلابی دست بزنند. در هر حال، بر زمینه وجود اقشار و طبقات گوناگون در جامعه، افکار و نظرات متفاوتی - از افکار و نظرات انقلابی و کمونیستی گرفته تا سازشکارانه و مماشات طلبانه و یا به طور عیان ضد انقلابی - در جامعه ایران وجود دارند و بالطبع در به جلو بردن و یا به عقب راندن انقلاب کنونی نیز نقش ایفاء می‌کنند. در صورت وجود تشکل‌های سیاسی در ایران، با بررسی نظرات و مواضع سیاسی آنان می‌شد نشان داد که هر یک منعکس کننده منافع کدام قشر و طبقه در جامعه می‌باشند. همچنین باید یادآور شد که از آنجا که امپریالیستها دشمنان اصلی مردم ما می‌باشند، عملکردها و تبلیغات آنها باید مستقلاً به طور جدی مورد برخورد قرار گیرند.

یادداشت پانزدهم: تفرقه انداز و حکومت کن!

توجه به تبلیغات رسانه‌های ارتجاعی نشان می‌دهد که آنها برای جلوگیری از پیشرفت انقلاب توده‌های رنج دیده ایران در هر جا که توده‌ها به پا خاسته و از خود قدرت نشان می‌دهند، اینان با طرح اما و اگرها و یا به طور موزیانه با قاطی کردن حقیقت و خلاف حقیقت با هم و ارائه اطلاعات نادرست در مورد آن جنبش مشخص، سعی در ایجاد تفرقه و سردرگمی در میان مردم نموده و می‌کوشند مانع از حمایت و پشتیبانی بخش‌های دیگر جامعه از آن جنبش معین گردند. دیدیم که مثلاً وقتی در اویش به مبارزه علیه رژیم برخاستند، انگار که در اویش یک گروه یا کاست کوچکی هستند و یا دارای تشکیلات سیاسی می‌باشند، تبلیغات موزیانه ارتجاع کوشید با تکیه بر اصلاح طلب بودن فلان رهبر مذهبی در اویش و نشان دادن عکس‌هایی از مریدان وی که به دست بوس وی رفته‌اند، همه **توده‌های میلیونی** متعلق به آن فرقه مذهبی را هم اصلاح طلب و ضدانقلابی جلوه دهد. یا کوشیدند مبارزه این توده‌ها برای رفع ستم مذهبی و سرکوبگری‌های جمهوری

درس‌های قیام دیماه

اسلامی علیه خود را در حد مبارزه دو فرقه مذهبی تقلیل دهند و آن را از نوع جنگ‌های مذهبی "حیدری" و "نعمتی" جلوه دهند که گویا هر یک برای مسلط کردن مذهب خود در جامعه، با یکدیگر می‌جنگند. به این ترتیب تبلیغات ارتجاع، مسأله اصلی که همانا بر سر اعمال ستم مذهبی به درویش به عنوان بخشی از توده‌های ایران توسط جمهوری اسلامی می‌باشد را پرده پوشی نمود و یا به حاشیه راند. این یکی از تلاش‌های دشمنان مردم تحت ستم ایران برای باز داشتن دیگر توده‌ها از پشتیبانی از مبارزات درویش در مقابل دشمن مشترک بود.^۱

همین سیاست "تفرقه بیافکن و حکومت کن" بعداً در مورد

^۱ پاورقی زیر به هنگام چاپ این کتاب به یادداشت پانزدهم اضافه شده است.

رسانه‌های امپریالیستی در برخورد به این حرکت اعتراضی درویش تبلیغات شدیداً حيله گرانه‌ای را جهت منفرد کردن درویش مبارز و جلوگیری از حمایت دیگر توده‌های تحت ستم ایران از حرکت متهورانه آنان علیه رژیم ستمگر جمهوری اسلامی به کار انداختند. این رسانه‌ها با نشان دادن تصویر فردی از قماش اصلاح طلبان حکومتی به عنوان به اصطلاح رهبر درویش و نشان دادن صحنه مشمنز کننده تعظیم کسانی به او و دست بوسی اش، سعی کردند این طور القاء کنند که گویا کسانی که در خیابان علیه رژیم جلاد جمهوری اسلامی می‌جنگند مشتبی افراد عقب مانده مذهبی می‌باشند و گویا صرفاً از روی نادانی ناشی از قبول خرافات مذهبی دست به چنان مبارزه قاطع و فداکارانه زده‌اند. یک نمونه از این تبلیغات فریبکارانه مربوط به خبرنگار صدای آمریکا بود که با تمرکز تبلیغاتش بر آن رهبر کذائی مرتب می‌گفت خط قرمز درویش دستگیری آن رهبر است. این خبرنگار علیرغم جنگ آشکار مبارزین درویش با نیروهای وحشی مسلح رژیم اعلام می‌کرد که اینها مبارزه مسالمت آمیز می‌کنند و این را اتفاقاً با حضور در صحنه‌ای می‌گفت که در همانجا درویش تحت ستم یکی از "خانه‌های امن" یا به واقع یکی از شکنجه گاه‌های مخفی وزارت اطلاعات را مورد حمله خود قرار داده و آن را تخریب کرده بودند. متأسفانه تا جایی که به خارج از کشور مربوط است این تبلیغات حيله گرانه تا حد زیادی مؤثر افتاد و حتی روشنفکران مبارزی که مدعی آزادی اندیشه هستند و در گذشته از حقوق اقلیت‌های مذهبی دفاع کرده‌اند، با این باور که گویا درویش رزمنده در خیابان صرفاً به خاطر "رهبرشان" چنان می‌کنند از دفاع از حقوق بدیهی این اقلیت مذهبی سر باز زدند.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

کشاورزان مبارز اصفهان که به نوبه خود با مبارزات قهرمانانه شان پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی را هر چه بیشتر در معرض دید همگان قرار دادند، به کار گرفته شد. اما و اگر برای باز داشتن توده‌های دیگر در تقویت مبارزه کشاورزان شرق اصفهان به این صورت بود که کوشیدند آن مبارزات را به موضوع تضاد اصفهانی‌ها با یزدی‌ها نسبت داده و حول آن متمرکز کنند. به این نحو سیاست تفرقه افکنی، در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی با باز گذاشتن دست سرمایه داران برای اجرای طرح‌های سود جویانه شان موجب بدبختی و از هستی ساقط شدن دهقانان آن دیار گشته است، در خدمت کاستن از بار مبارزه سیاسی کشاورزان علیه رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم قرار گرفت.

اما بارزترین نمونه در تلاش‌های تفرقه افکنانه ارتجاع، در مورد مبارزات حق طلبانه اخیر خلق عرب در خوزستان بود. تبلیغات شوینیبستی عظمت طلبانه از یک طرف هجوم اعراب در گذشته‌های دور به ایران را بر سر خلق محروم عرب در عصر کنونی در بخش جنوبی ایران می‌کوبد، و از طرف دیگر وجود حکومت اسلامی جنایتکار حاکم بر ایران که برای پیشبرد مقاصد ارتجاعی خود از آیه‌های قرآن و دیگر متن‌های مذهبی به زبان عربی استفاده می‌کنند را با خلق عرب خوزستان مرتبط می‌سازند. چنین است که توده‌های تحت ستم عرب، امروز در معرض بدترین توهین‌ها و تحقیرها قرار گرفته‌اند تا جائی که مرتجعین حتی سعی دارند هویت ملی خلق عرب را هم از آنان بگیرند و گوئی که عرب بودن ننگ است ظاهراً با دلسوزی به آنها القاء می‌کنند که شما عرب نیستید بلکه عرب زبان می‌باشید!! با توجه به چنین واقعیاتی است که می‌توان گفت که در شرایط کنونی، خلق عرب از ستم‌دیده ترین خلق‌های ایران می‌باشد.

با خیزش قهرمانانه اخیر این خلق در کنار دیگر توده‌های خوزستان

درس‌های قیام دیماه

که به جنگ قهرمانانه با نیروهای مسلح رژیم نیز پرداختند، رسانه‌های ارتجاعی از هیچ تبلیغی علیه این خلق کوتاهی نکردند، تا جایی که طرح خواست ملی در کنار دیگر خواسته‌های این توده‌های ستم‌دیده را خواست جدائی طلبی جلوه دادند و قیام آنان علیه ظلم و ستم بی حد و حصری که به این خلق تحمیل شده است را ناشی از تحریک دولت عربستان جا زدند. شکی نیست که این تبلیغات ارتجاعی نیز در خدمت ایجاد سردرگمی در میان مردم و سیاست تفرقه انداز و حکومت کن قرار داشت، امری که نفع آن تنها به جیب دشمن مشترک یعنی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی می‌رود.

باید دانست که یکی از ترفندهای رسانه‌های ارتجاع با پز ظاهراً بی طرفی، قرار دادن اطلاعات نادرست در اختیار افکار عمومی است. به طور کلی روشنفکران مبارز ما باید با هشجاری تمام به مسایل و مطالب مطرح شده توسط رسانه‌های گوناگون و به خصوص رسانه‌های امپریالیستی برخورد کنند و ندانسته بر اساس دروغ‌های آنان به تحلیل مسایل نپردازند. به خصوص در مورد این رسانه‌ها همواره باید این آموزش داهیانیه مارکس را به خاطر داشت که هر ایده و نظری، منافع طبقاتی معینی را منعکس می‌کند و باید کوشش کرد آن منافع را تشخیص داد. این سخن لنین را هم باید به خاطر سپرد که "مادامی که افراد فرا نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی، منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود."

یادداشت شانزدهم: تناقضی دردناک، مبارزه وقفه ناپذیر در داخل ایران، رخوت سیاسی در خارج کشور!

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

علیرغم این که امروز توده‌های انقلابی در داخل کشور با شجاعت تمام به صحنه مبارزه می‌آیند و برای تحقق خواست‌هایشان به مفهوم واقعی کلمه خود را به آب و آتش می‌زنند ولی تحرک چشمگیر و قابل توجهی در خارج از کشور در دفاع و پشتیبانی از مبارزات آنان دیده نمی‌شود. مسلماً عوامل مختلفی در ایجاد چنین وضعی نقش بازی می‌کنند از جمله ترکیب طبقاتی کنونی افراد مقیم خارج (مثلاً در مقایسه با دوره فعالیت کنفدراسیون که اغلب از دانشجویان مبارز و انقلابی با خاستگاه طبقاتی خرده بورژوازی و معمولاً خرده بورژوازی رو به پائین تشکیل می‌شد که در عین حال با جامعه ایران رابطه تنگاتنگی داشتند)، عدم شرکت در مبارزات علنی به دلیل رفت و آمد به ایران و غیره. در عین حال باید تأثیر تبلیغات رسانه‌های گوناگون را ذکر کرد که همانطور که اشاره شد در رابطه با هر بخش از مبارزات توده‌ها به ایزوله کردن آن جنبش و ایجاد تفرقه در میان مردم می‌پردازند. همچنین دست بالا داشتن تفکرات راست روانه و پیروی از تبلیغات رسانه‌های معلوم الحال، یکی دیگر از عوامل وجود رخوت مبارزاتی در خارج از کشور می‌باشد. در این مورد می‌توان دید که اگر رسانه‌هایی یا نهادهای حقوق بشری، نام فرد مشخصی را از میان کارگران و یا زندانیان سیاسی و غیره مطرح کرده و روی آنتن بردند، آنوقت کسانی هم به پشتیبانی از آن فرد یا افراد خاص برخاسته و دست به کار تبلیغ یا انجام حرکت عملی در همان رابطه می‌زنند. در غیر این صورت حتی اگر مثلاً کارگران این یا آن کارخانه و موسسه، مورد ظالمانه‌ترین برخوردها از طرف جمهوری اسلامی قرا بگیرند، اگر آنها را در جریان تجمعات اعتراضی شان دستگیر و زندانی کنند، و یا به خاطر مبارزه برای دریافت حقوق‌های پرداخت نشده شان و سرخم نکردن در مقابل توهین و تحقیرهای فلان کارفرما و مدیر به دادگاه کشانده و حکم برایشان صادر کنند (برجسته‌ترین مورد در این زمینه کارگران مبارز هفت تپه

درس‌های قیام دیماه

می‌باشند) و یا حتی ایادی رژیم با ماشین به کارگران بزنند و به قصد کشت از روی آنها بگذرند (موردی که برای کارگران مبارز فولاد اهواز پیش آمد)، همان کسانی که با پیروی از خط و سیاست سازمانهای بورژوائی با ادعای دفاع از حقوق بشر سعی دارند خود را مدافع طبقه کارگر جلوه دهند، گوئی که اصلاً اطلاعی از چنین حوادث حاد کارگری ندارند، سکوت اختیار کرده و عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند.

به نظر می‌رسد که کم‌تحرکی و عدم انجام وظیفه خود در قبال توده‌ها و جنبش‌های آنان (به طرق مختلف و از جمله از طریق برپائی آکسیون‌هایی به دفاع و پشتیبانی از مبارزات مردم در داخل ایران) با این اندیشه که در آغاز قیام‌های توده‌ای در دیماه منتشر شد - مبنی بر این که آن مبارزات به دلیل فقدان رهبری بر سر جنبش شکست خواهند خورد - نیز مرتبط است. نیروهای راست با چنین اعتقادی و با بی‌تحرکی و انفعال خود منتظر می‌مانند تا جنبش به قهقرا رفته و آتش مبارزه توده‌ها خاموش گردد. در حالی که اتفاقاً اگر کسی خواهان شکل‌گیری یک رهبری انقلابی در جنبش انقلابی ایران باشد، باید با همه وجود در جهت تقویت مبارزات کنونی توده‌ها بکوشد، چرا که رهبری، درست در جریان چنین مبارزاتی ساخته و پرورده می‌شود. این را تجربه مبارزات عمومی گذشته مثلاً در دهه چهل، چون اعتراض به "خودکشی فرمودن" تختی به عنوان قهرمان ملی ایران و یا اعتراض عمومی به گران شدن بلیط اتوبوس و غیره در دوره شاه و شرکت جوانان انقلابی آن دوره که اغلب آنها بعداً به کادرها و رهبران سازمان‌های انقلابی دهه پنجاه تبدیل شدند، نیز ثابت می‌کند.

در اینجا، هدف از طرح چنین موضوعاتی هشدار به نیروهای مبارز و متعهد است تا به اهمیت برخوردهای مبارزه جویانه خود در

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

شرایط حساس کنونی هر چه بیشتر وقوف یافته و بدانند که عدم تسلیم به رخوت سیاسی موجود در خارج از کشور و اقدام به اتحاد عمل‌های مبارزاتی جهت دفاع و پشتیبانی از مبارزات فداکارانه توده‌های ستمدیده ایران، کوشش در رساندن ایده‌ها و تحلیل‌های انقلابی به دست نیروهای مبارز در داخل کشور و... از وظایف انقلابی آنان در شرایط کنونی است. کمونیست جنگجوی بزرگ، پارتیزان محبوب نیروهای انقلابی و آزادیخواه جهان، چه گواری کبیر، به انقلابیون یادآور شده است که "انقلاب سببی نیست که پس از رسیدن می‌افتد. ما باید به افتادن مجبورش کنیم". او با این سخن، همه نیروهای انقلابی و مبارز را در هر کجا که باشند دعوت می‌کند که با هر آنچه در توان دارند و به هر شکل که قادرند به پیشرفت انقلاب کمک کنند. کسانی که واقعا خواهان برقراری سوسیالیسم در ایران هستند باید بدانند که سوسیالیسم به هیچوجه خود به خود با لشکری از پرولتاریای آگاه در یک روز آفتابی، ظاهر نخواهد شد بلکه پیشرفت همین مبارزاتی که کارگران و مردم انقلابی ما علیرغم همه سرکوبهای وحشیانه جمهوری اسلامی در حال حاضر انجام می‌دهند، راه را برای رسیدن به سوسیالیسم می‌گشاید. وظیفه همه نیروهای کمونیست و مبارز است که با اعمال مبارزاتی خود و پشتیبانی فعال از مبارزات انقلابی توده‌های در بند ایران در هموار کردن این راه بکوشند.

یادداشت هفدهم: مبارزه مسلحانه، شرط اساسی پیشروی جنبش و تأکید بر آن از طرف توده‌ها !

از موضع طبقه کارگر، به نظر من توضیح و تشریح دو موضوع در جنبش جاری از اهمیت زیادی برخوردار است. یکی تأکید بر ضرورت مبارزه مسلحانه که در شرایط کنونی به کارگیری آن، انقلاب را به جلو خواهد برد، و دیگری بحث در مورد رژیم‌ها که باید

درس‌های قیام دیماه

جایگزین رژیم جمهوری اسلامی گردد.

جای تردید نیست که توده‌ها به شیوه‌های مختلف مبارزه دست می‌زنند و مبارزه آنها در اشکال و شیوه‌های مختلف تأثیر مثبت خود را بر جریان امور باقی می‌گذارند- حتی اگر آن مبارزه، ارائه هنری ظریف در بحبوحه یک جنگ خشن و خونین باشد. همه این مبارزات برای مقابله با دشمن و شکست دادن آن لازم و ضروری می‌باشند. اما واقعیت این است که همه اشکال مبارزه دارای ارزش واحد نیستند. به همین دلیل باید بین شیوه اصلی و شیوه‌های فرعی مبارزه فرق گذاشت. با پیشبرد شیوه اصلی مبارزه است که همه شیوه‌های فرعی در ارتباط با آن، نقش خود را به طور هر چه مؤثرتر ایفاء می‌کنند. در ایران، بر مبنای تحلیل از شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه و متکی بر تجربه خونین گذشته، ثابت شده است که شیوه اصلی مبارزه، مبارزه مسلحانه می‌باشد. اما اکنون مسأله به طور مشخص به این شکل مطرح است که در حال حاضر و در شرایط خاصی که جامعه ما در آن قرار گرفته است، کدام شیوه از مبارزه می‌تواند مبارزات توده‌ها را به جلو سوق دهد؟

ابتدا روی این موضوع تأکید کنم که اگر چه این درست است که انقلاب در هر جامعه‌ای بر اساس شرایط و اوضاع و احوال آن جامعه پروسه خاصی را طی می‌کند و الگو برداری از چگونگی انقلاب در این یا آن کشور به هیچوجه جایز نیست، ولی تجربه انقلابات در همه جوامع بشری بیانگر آنند که انقلاب در همه جا دارای یک رشته قوانین عام می‌باشد و قانونمندی‌های عامی بر همه انقلابات حاکم است. به همین خاطر انقلابها درس‌های آموختنی زیادی دارند. یکی از درسها در رابطه با قانونمندی‌های عام انقلاب این است که برای این که انقلابی در جامعه به وقوع بپیوندد، یعنی تحول و دگرگونی به وجود آید، پیش از آن یک دوره

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

انقلابی در جامعه شکل می‌گیرد. در چنین دوره‌ای، روشنفکران مبارز موظفند علاوه بر انجام وظایفی که در دوره‌های آرام به عهده داشتند، وظایف جدیدی را بر اساس شرایط انقلابی به وجود آمده در جامعه به عهده بگیرند. اگر توجه شود که انقلاب را همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، اساساً دو عامل عمده یعنی حرکت‌های انقلابی توده‌ها به مثابه عامل عینی و حرکت و برخورد روشنفکران مبارز به مثابه عامل ذهنی می‌توانند به پیش برده و به هدف خود برسانند، آنگاه می‌توان به اهمیت برجسته و عظیم وظایفی که روشنفکران انقلابی در چنین دوره‌ای به عهده دارند بیشتر پی برد. در اینجا است که باید در رابطه با جنبش انقلابی جاری در ایران، به آموزش‌هایی که لنین مطرح کرده است رجوع کنیم.

رساله "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" از لنین، آموزش‌های مهمی در ارتباط با شرایط کنونی جامعه ایران برای ما در بر دارد. لنین این کتاب را در ژوئیه سال ۱۹۰۵، در دوره‌ای که کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم پا به عرصه مبارزه علیه حکومت تزار گذاشته و در اینجا و آنجا مبارزه حاد بین این توده‌ها و حکومت جریان داشت، نوشته و طی آن تماماً می‌کوشد وظایف مهم و اصلی و خاص انقلابیون کمونیست در آن دوره را توضیح دهد. در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" در اساس دو موضوع مهم جلب توجه می‌کنند. موضوع اول مربوط به حکومتی است که باید جایگزین حکومتی شود که باید سرنگون گردد، و دیگری تأکید بر ضرورت سازماندهی مقاومت مسلحانه توده‌ها می‌باشد که در این مورد لنین بارها و به صورت‌های مختلف از اهمیت این موضوع سخن گفته و آن را مورد تأکید قرار می‌دهد. از جمله وی می‌نویسد: "انقلابیگری مبتذل نمی‌فهمد که حرف هم عمل است؛ این اصل در مورد تاریخ به طور کلی و یا در مورد آن عصرهایی از تاریخ که بر آمد سیاسی آشکاری از طرف توده‌ها وجود ندارد و هیچ کودتائی نمی‌تواند

درس‌های قیام دیماه

جایگزین آن شود یا مصنوعاً آن را به وجود آورد، مسلماً صدق می‌نماید. انقلابیون دنباله رو نمی‌فهمند که وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی "روبنای" کهن جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که برآمد سیاسی، آشکار طبقات و توده‌ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند، صورت واقعیت به خود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد، آنوقت به شیوه گذشته به "حرف" اکتفاء کردن و در عین حال برای پرداختن به عمل شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل... معنایش جمود فکری، رخوت و دراز گوئی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و غدر ورزی در آن است."

لنین درست برخلاف تبلیغات غیر واقعی و گمراه کننده اپورتونیست‌های ایران که همیشه اینطور تبلیغ کرده‌اند که گویا لنین تنها موقعی که توده‌های میلیونی دست به قیام زده‌اند، مبارزه مسلحانه را مورد تأیید قرار داده است، در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" در ارتباط با باندهای سیاهی که حکومت تزار پس از نهم ژانویه (آغاز پروسه انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه)، علیه کارگران و دیگر توده‌های انقلابی به وجود آورده بود یکی از بندهای قطعنامه کنگره سوم حزب خود را به این صورت بیان می‌کند: "به تمام سازمان‌های حزبی دستور داده شود: ... بر ضد تعرض باندهای سیاه و به طور کلی تمام عناصر مرتجع‌ی که از طرف دولت هدایت می‌شوند، سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند". لنین این سخن را در شرایطی مطرح کرده است که هنوز اکثریت توده‌های روسیه به لزوم قیام مسلحانه پی نبرده بودند و تا دسامبر که قیام توده‌ای صورت گرفت، حدود پنج ماه فاصله بود. اساساً او کتاب مورد بحث را در شرایطی نوشته است که انقلاب در قدم‌های اولیه خود بود و حتی هنوز حوادث انقلابی بزرگی چون قیام در رزمناو پوتمکین نیز

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

رخ نداده بود و معلوم نبود که آیا توده‌ها خواهند توانست جنبش خود را به جلو ببرند و یا حکومت تزار، موفق به سرکوب و خفه کردن جنبش انقلابی آنان در نیمه راه خواهد شد. با این حال وی در این کتاب، آشکارا از لزوم سازماندهی مقاومت مسلحانه توده‌ها سخن گفته و بارها بر "لزوم سرکوبی بیرحمانه ضد انقلاب" تأکید می‌کند. اگر راه انقلاب و کسب قدرت سیاسی در روسیه، قیام مسلحانه توده‌ای بود، می‌بینیم کمونیست‌های آن کشور و در رأس آنها لنین به این شکل خود را برای آن قیام آماده می‌کردند. آنها به واقع تدارک قیام مسلحانه و تدارک ایجاد یک ارتش انقلابی را می‌دیدند. در همین رابطه وی می‌نویسد: "یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر آن است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟".

لنین، از "کار ایجاد یک ارتش انقلابی" (برای ایجاد حکومتی انقلابی) صحبت می‌کند. وی حتی برای اثبات ضرورت و اهمیت مبارزه مسلحانه در آن دوره و اقلع مخالفین، به مارکس رجوع کرده و برخورد او نسبت به "یاوه سرایان بورژوا دموکرات فرانکفورت" را بیان می‌کند. لنین می‌نویسد که مارکس "لیبرال‌های" آسواپاژدنیه مآب فرانکفورت" را که در سال ۱۸۴۸ در پارلمان "انواع تصمیمات دموکراتیک اتخاذ می‌نمودند، انواع آزادیهای وضع می‌نمودند، ولی عملاً قدرت را در دست شاه باقی می‌گذاشتند و بر ضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزه مسلحانه نمی‌پرداختند"، "با تازیانه طعنه‌های بی رحمانه خود می‌کوبید". واضح است که چه این برخورد مارکس و چه برجسته کردن اعتقاد مارکس به مبارزه مسلحانه در شرایطی که در مورد آن نوشته است از طرف لنین، و تأکیدات خود لنین بر

درس‌های قیام دیماه

ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط مبارزاتی سال ۱۹۰۵، کاملاً با پندارها و خیالبافی‌های اپورتونیست‌های وطنی ما مغایرت دارد. این جریان‌های اپورتونیستی، در حالی که راه انقلاب ایران را همچون روسیه، قیام توده‌ای مسلحانه می‌نامند ولی حتی در شرایط کنونی هم که توده‌ها به اشکال مختلف، آمادگی خود برای مبارزه مسلحانه را نشان داده، و با هزار زبان ضرورت آن را برای رهائی خود از زیر بار ظلم و ستم اعلام می‌کنند، باز ضرورت سازماندهی مقاومت مسلحانه توده‌ها - به گونه‌ای که لنین توصیه می‌کرد - در ارتباط با تدارک برای "قیام" مورد نظر خود را انکار می‌کنند و لذا آن را در میان مردم تبلیغ نمی‌کنند. تازه، پا از این هم فراتر گذاشته شده و در شرایطی که توده‌ها حتی در اینجا و آنجا دست به سلاح می‌برند و یا در جریان مبارزات قهر آمیز خود با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، به دشمنان شان از توسل خود به مبارزه مسلحانه هشدار می‌دهند و با شعارهایی چون "وای به روزی که مسلح شویم" و یا در حین تأکید بر اتحاد مردم ایران و مشخصاً بیان "چهار محال متحد لرستان" با شعار "وای اگر چهار محال دست به برنو شود"، "بجنگ تا بجنگیم"، "آتش، جواب آتش"، آنها را می‌ترسانند، جریان‌های اپورتونیست اساساً خود این واقعیت و صورت مسئله مبنی بر آمادگی توده‌ها برای انجام مبارزه مسلحانه را وارونه جلوه می‌دهند و همچنانچه در مطلبی با نام "بحران انقلابی و رشد اعتراضات در اشکال تعرضی و قهری" از سازمان فدائیان اقلیت (به تاریخ ۲۸ استفند ۱۳۹۶) مشاهده می‌کنیم، اعلام می‌شود که "شرایط برای بکارگیری قهر در ابعاد توده‌ای آن مهیا نمی‌باشد."

اپورتونیست‌های وطنی ما همواره کوشیده‌اند خود را طرفدار طبقه کارگر و پیرو اندیشه‌های لنین جلوه دهند. با درکی که آنها از انقلاب در روسیه ارائه می‌دهند، که البته مغایر با واقعیت جریان

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

سه انقلاب در روسیه می‌باشد، همانطور که اشاره شد، آن‌ها معتقد هستند که دست بردن به سلاح تنها موقعی جایز است که توده میلیونی قیام بزرگ خود را برپا کرده است. اما لنین در نوشته‌های خود عکس آنچه این اپورتونیست‌ها از قول وی تبلیغ می‌کنند را منعکس کرده است. مثلاً لنین در سال ۱۹۰۵، حتی از مبارزه پارتیزانی کارگران سخن گفته و این شیوه از مبارزه را که در آن زمان تازگی داشت به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی مؤثر مورد تأیید قرار داده است. او به طور مشخص در مقاله درس‌های قیام مسکو از مبارزه پارتیزانی (چریکی) کارگرانی که با "قابلیت تحرک" در "گروه‌های ده نفری، سه نفری و حتی دو نفری" فعالیت می‌کردند یاد کرده و آن "تاکتیک پارتیزانی" را مورد تأیید قرار داده و می‌ستاید. از همین جا می‌توان تفاوت برخورد لنین با کسانی که از لنین سخن می‌گویند، ولی برضد آموزش‌های او عمل می‌کنند را دریافت. لنین با افتخار و با تأیید از تاکتیک پارتیزانی که کارگران به آن دست می‌زدند صحبت می‌کند، ولی مبارزه پارتیزانی یا چریکی در نزد این به اصطلاح مدافعین شیوه مسالمت آمیز مبارزه و اخیراً مدافعین مبارزه مدنی و ضد "خشونت" - که تازه می‌خواهند به عنوان طرفدار طبقه کارگر هم شناخته شوند - در حکم "گُفر" می‌باشد. چنین است که برای اپورتونیست‌های وطنی ما، آن "شرایط معین" که می‌توان دست به اسلحه بُرد، یک مفهوم متافیزیکی است که هیچوقت فرا نمی‌رسد و انجام چنین مبارزه‌ای در نزد آنها همیشه زود است و شرایط برای انجامش "مهیا" نمی‌باشد. اما سخنان فوق‌الذکر از لنین باز مهر تأیید بر درستی رهنمود چریک‌های فدائی خلق ایران می‌زند که در شرایطی که خود توده‌ها چه در شعارهای خود و چه در عمل، آمادگی خویش برای برداشتن سلاح و مبارزه با دشمنانشان را آشکارا بیان می‌کنند، بر ضرورت سازماندهی مسلح توده‌ها پای فشرده و به همین منظور روشنفکران و کارگران آگاه را به ایجاد

یادداشت هجدهم: بدون نابودی نظم ظالمانه سرمایه‌داری، رهائی ممکن نیست!

یکی از عمده‌ترین مسائلی که در دوره انقلاب مطرح می‌شود و امروز در جامعه ما مطرح است، این است که چه حکومتی باید جانشین حکومت فعلی گردد. اتفاقاً درست بعد از خیزش دیمه بود که عده‌ای از اصلاح‌طلبان در خارج از حکومت در پاسخ به این مسأله، به انتشار بیانیه‌ای دست زدند و در آن از لزوم "گذار مسالمت‌آمیز از نظام جمهوری اسلامی به یک دموکراسی سکولار پارلمانی" سخن گفتند. اینان که البته شعار توده‌های آگاه و جان به لب رسیده ایران مبنی بر "اصول‌گرا، اصلاح‌طلب، دیگه‌تمامه‌ماجر" را شنیده بودند، بدون این که به روی خود بیاورند که خودشان اصلاح‌طلبانی بیش نیستند که برای حفظ سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران به فکر "رفراندوم" افتاده‌اند، گفتند که: "مجموعه تجربیات ۴۰ ساله، حاکی از اصلاح‌ناپذیری نظام جمهوری اسلامی ایران است!" و خواستار "برگزاری رفراندوم، جهت تعیین نوع حکومت تحت نظارت سازمان ملل متحد" شدند. اینان برای این که خود را دموکرات و آزادیخواه جلوه دهند، از "برابری کامل زنان، قومیت‌ها، ادیان و مذاهب در همه زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" (از متن بیانیه اصلاح‌طلبان طرفدار رفراندوم) سخن می‌گویند. این نوع وعده و وعیدها و برنامه‌ها البته در ایران تازگی ندارد و جریان‌ات دیگری هم که همگی ادعای آزادیخواه و دموکرات بودن دارند، با چنین وعده‌هایی مدعی جانشینی برای جمهوری اسلامی هستند. همه اینان که خود را برای "گذار مسالمت‌آمیز از نظام جمهوری اسلامی" آماده می‌کنند برنامه خود را بیان می‌کنند و همانند خمینی - که وعده‌های دلنشین می‌داد، آب و برق را برای

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

مردم مجانی می‌کرد و پول نفت را بر سر سفره ستمدیدگان آورده و مسأله مسکن و غیره را در حرف برای آنان تأمین می‌نمود و حتی آنقدر خود را معتقد به دموکراسی جا می‌زد که ابراز می‌کرد که کمونیستها هم در رژیم مورد نظر او در ابراز عقایدشان آزاد خواهند بود - وعده‌های زیبایی می‌دهند. نقطه اشتراک همه این به اصطلاح آلترناتیوها آن است که در حالی که از همه چیزهای خوب سخن می‌گویند، اما فقط در مورد یک چیز - گوئی که اصلاً وجود ندارد - کلامی بر زبان نمی‌رانند. هیچ یک از آنها نمی‌گویند که در صورت روی کار آمدن در فردای سقوط جمهوری اسلامی، با سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم بر کشور، این بانی و عامل اصلی همه مصیبت‌ها و فقر و بدبختی و نابسامانی‌های جامعه چه خواهند کرد؟ و برقراری حکومت مورد نظرشان، چگونه بر بحران‌های موجود در این نظام فائق آمده و امکان از بین بردن فقر و فلاکت و فاصله طبقاتی عظیم کنونی را خواهد داشت و مشکلات دیگری نظیر بی‌آبی و گردریزها و غیره را چگونه حل خواهد کرد!

هنگامی که در یک جامعه انقلاب آغاز می‌شود در ابتدا به نظر می‌رسد که همه مخالفین رژیم حاکم حرفشان یکی است و در فردای سرنگونی رژیم حاکم منافع یکسانی دارند. ولی با پیشرفت انقلاب معلوم می‌شود که طبقات مختلف موجود در جامعه از سرنگونی، هدف و خواسته‌های متفاوت و حتی متضادی را تعقیب می‌کنند. در اینجا است که باید متوجه بود که همه تبلیغاتی که همواره کوشیده‌اند به جای سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران، اسلام را عامل همه مصیبت‌ها و بدبختی‌ها و مشکلات جامعه نشان بدهند و این طور جلوه می‌دهند که گویا به صرف سرنگونی "رژیم استبداد دینی"، توده‌های میلیونی تحت ستم ایران به خواسته‌های خود خواهند رسید، امروز فرصت یافته‌اند که با وعده دموکراسی سکولار به فریب مردم بپردازند. اما

درس‌های قیام دیماه

واقعیت این است که مسایل مردم ایران با صرف از بین رفتن "رژیم استبداد دینی" یعنی به صرف تعویض شکلی از حکومت با شکلی دیگر حل نمی‌شود، کما اینکه با رفتن رژیم شاه و آمدن جمهوری اسلامی در شرایطی که سیستم سرمایه‌داری وابسته و عوامل اصلی ایجاد کننده فقر و نابسامانی و دیکتاتوری بر سر جای خود ماندند، نه تنها وضع بهتر از سابق نشد، بلکه بدتر نیز شد. این تجربه و تجربه‌های دیگر در جوامع تحت سلطه امپریالیستها نشان می‌دهند که حاکمیت امپریالیستی همچون جادوگری پلید می‌تواند به شکل‌های مختلف خود را عرضه کند. در یک جا می‌تواند شکل دینی به خود بگیرد، در جایی دیگر به صورت حکومت غیر دینی در آید، در موقعیتی حاکمیت خود را به عنوان یک قدرت نظامی اعمال کند و غیره. در مورد فراندومی هم که به آن اشاره شد، این موضوع قابل ذکر است که اولاً این فراندوم را چه کسی قرار است برگزار کند؟ آیا خود جمهوری اسلامی برگزار کننده آن است؟ یا یک قدرت دیگر و کدام قدرت؟ ثانیاً از نظارت سازمان ملل بر این فراندوم سخن گفته شده است. اما امروز دیگر بر همگان آشکار شده است که سازمان ملل، سازمان و نهاد متعلق به قدرت‌های امپریالیستی و به خصوص امپریالیسم آمریکا است. این قدرت‌ها که دشمنان مردم ایران هستند چگونه ممکن است به ضرر سرمایه داران (و به واقع به ضرر سلطه و حاکمیت خود) و به نفع مردم ایران عمل کنند؟ حال بگذریم از این که توده‌های تحت ستم در زیر سلطه دیکتاتوری، اساساً از امکان تشکل محرومند و از قدرت تبلیغی و بسیجی ای که مدافعان سیستم سرمایه‌داری دارند؛ برخوردار نیستند و در نتیجه در طی فراندوم نخواهند توانست نظرات و خواسته‌های خود را به کرسی بنشانند. ما تجربه انقلاب ستم‌دیدگان مصر برای رهائی از ستم و استثمار و دنیای وحشتناک سرمایه‌داری در آن کشور را نیز داریم که چگونه وقتی توده‌های ستم‌دیده با تحمل رنج و زحمت بسیار و

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

با ریختن خون خود، حکومت دیکتاتور حُسنی مُبارک که مدافع سرمایه داران آن کشور بود را سرنگون کردند، با کوشش نیروهائی از اپوزیسیون از قماش رفراندوم‌چی‌های وطنی ما، رفراندومی برپا شد. ولی نتیجه آن با تقلب‌های ذاتیش، روی کار آمدن یک جریان مرتجع دیگر شد و از صندوق رأی رفراندوم حکومت اسلامی مُرسی بیرون آمد. به این ترتیب انرژی انقلابی توده‌ها به جای افتادن در مسیر نابودی کل سیستم سرمایه‌داری در آن کشور در مسیر رفراندوم و تعویض نوکری با نوکر دیگری در دستگاه امپریالیسم به هرز رفت. البته حکومت اسلامی مُرسی تنها یک سال دوام آورد و توده‌ها با جان بازیها و فداکاری‌های خود توانستند حکومت مُرسی را نیز سرنگون کنند. با این حال با توجه به هرز رفتن انرژی انقلابی توده‌ها در مسیرهای انحرافی، طبقه کارگر و توده‌های دلیر مصر، موفق به برقراری حکومتی از آن خود نشدند. در نتیجه امپریالیسم آمریکا این بار با یک کودتای نظامی و روی کار آوردن مهره‌های نظامی شناخته شده خود، شعله‌های انقلاب مردم مبارز مصر را خاموش ساخت. باید از تجربه انقلاب مصر آموخت و متوجه بود که اگر موضوع بر سر تحقق خواسته‌های مردم ایران است نه "رفراندوم" با چشم انداز به اصطلاح "دموکراسی سکولار پارلمانی" و نه کجراهه‌های دیگری نظیر احیای سلطنت هیچیک قادر به پاسخگوئی به خواسته‌های مردم نمی‌باشند. برعکس، چه آلترناتیوهای ظاهراً امتحان پس نداده و چه سپردن حکومت به دست دار و دسته جنایتکار و فاسد سلطنت طلبان که برای بازگرداندن اوضاع به وضع آرام مورد نیاز سرمایه داران مطرح می‌شوند، تنها دیکتاتوری و اختناق به مراتب شدیدتر و خفقان آورتر از امروز بر جامعه تحمیل خواهند نمود. این به اصطلاح آلترناتیوها، همگی به دنیای کُهنه سرمایه‌داری تعلق دارند و دنیای آنان با دنیائی که اکثریت مردم برای رهائی خود در فردای نابودی سیستم سرمایه‌داری در ایران می‌طلبند، فرسنگها

درس‌های قیام دیماه

فاصله دارد. مصر نمونه گویائی است که در مقابل چشم همگان قرار دارد. آیا کسی هست که مدعی شود که با روی کار آمدن حکومت به اصطلاح سکولار نظامیان در مصر، زباله گردی، گور خوابی و صدها مصیبت و درد و بلائی که سرمایه‌داری برای مردم آن دیار به وجود آورده، از جامعه مصر رخت بر بسته است؟ نه تنها چنین نیست بلکه امروز دیکتاتوری عنان گسیخته تری از پیش بر جامعه مصر مستولی است؛ و در عین حال به دلیل حل نشدن مسایل توده‌ها و تضادهای رشد یافته موجود، مردم با نا امنی ناشی از انفجارهای هر از چند گاهی نیز در آنجا مواجه‌اند.

یادداشت نوزدهم: سلطنت، آلترناتیوی وابسته و سرکوبگر!

تجربه توده‌های مبارز ما در انقلاب علیه رژیم شاه نشان می‌دهد که امپریالیستها که سرزمین ما را ملک خصوصی خود تلقی می‌کنند، جهت حفظ حاکمیت خود در ایران، به هنگامی که توده‌ها با خیزش قهرمانانه خود عزم به سرنگونی رژیم دست نشانده آنان می‌نمایند، به زمینه سازی برای آلترناتیوهای مختلف مورد تأیید خود دست می‌زنند. امروز نیز شاهدیم که نیروهای مرتجع که مسلماً آبشخورشان سرمایه داران (در اساس امپریالیستها) می‌باشند به دلیل احساس خطر از اوج گیری مبارزات توده‌ها به موضوع "گذر از جمهوری اسلامی" پرداخته و کنفرانس‌هایی هم در این رابطه تشکیل می‌دهند. یکی از آلترناتیوهای مطرح شده در حال حاضر، بر گرداندن سلطنت پهلوی به ایران می‌باشد. به همین منظور صحنه سازی و زمینه سازی به این صورت آغاز شده است: ابتدا از طرف سازمان میراث فرهنگی خود جمهوری اسلامی اعلام می‌شود که جسد مومیائی شده رضا شاه پیدا شده است و آنگاه این موضوع که حتی اگر دروغ نبوده و واقعی هم بوده باشد، در جامعه‌ای که با

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

هزاران مسأله و مشکل و مصیبت و حادثه‌های گوناگون مواجه است، بی ارزش‌ترین و پیش‌پا افتاده‌ترین خبر می‌توانست باشد، ناگهان توسط خبرگزاری‌های مختلف و از جمله بی‌بی‌سی به مهمترین و اصلی‌ترین خبر روز تبدیل می‌شود. بعد این رسانه‌ها بحث و گفتگو در مورد این موضوع را تا آنجا که می‌توانند کش می‌دهند تا ذهن همگان را در بر گیرد. اتفاقاً این برخورد به عنوان زمینه‌سازی برای احیای سلطنت از نوع همان کارهائی است که مردم ایران در زمان شاه هنگامی که امپریالیستها قصد روی کار آوردن خمینی را داشتند، با آن مواجه شدند. در زمان شاه وقتی معلوم شد که شاه دیگر قادر به جلوگیری از امواج انقلابی توده‌ها نیست، امپریالیسم آمریکا برای گذر از رژیم شاه، بر اساس آنچه بعداً منتشر شد، همزمان ۷ آلترناتیو را مورد توجه خود قرار داد. برخی از آن آلترناتیوها عبارت بودند از: ۱- کودتا توسط ارتش، ۲- تشکیل شورای سلطنت و دادن زمام امور به دست این شورا، ۳- تشکیل دولت توسط بختیار، ۴- حمایت از خمینی و ایجاد شرایط گذار مسالمت‌آمیز قدرت به دست روحانیون و تشکیل یک حکومت اسلامی. همانطور که می‌دانیم از میان آلترناتیوهای مطرح شده، پروژه خمینی و آلترناتیو روی کار آوردن یک حکومت اسلامی در ایران در دستور کار آمریکائی‌ها همراه با شرکای اروپائی شان قرار گرفت. در این رابطه چگونگی زمینه‌سازی برای مطرح کردن خمینی و تقویت او و دار و دسته‌اش حاوی تجربه جالبی است.

اگر چه نام خمینی در جریان مبارزه بخشی از خرده بورژوازی با رژیم شاه در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ در جامعه مطرح شد اما با توجه به تبعید او به عراق و عدم انجام فعالیتی از طرف وی و هوادارانش در ایران، خمینی نه مهره‌ای به حساب می‌آمد و نه دیگر نامی از او در میان مردمی که در صحنه مبارزه بودند مطرح بود. در تمام سالهای جنبش مسلحانه که جوانان فداکار و جان

درس‌های قیام دیماه

برکف علیه رژیم شاه و سلطه امپریالیسم در ایران مبارزه می‌کردند، وی هرگز حمایتی از این جنبش نکرد و به تأیید آن نپرداخت. با این حال، در فضای سیاسی‌ای که انقلابیون مسلح در جامعه به وجود آورده بودند، وی نیز هر از چند گاهی به صدور اعلامیه‌هایی در مخالفت با شاه دست می‌زد که به دست طرفداران محدودش در ایران می‌رسید. به همین خاطر بود که خیلی از جوانانی که در سالهای ۵۶-۵۷ دست اندر کار انقلاب در ایران بودند، اطلاع خیلی کمی از او داشتند؛ و نوجوانانی که یک پای قضیه در دوره انقلاب به شمار می‌رفتند، حتی نامی هم از وی نشنیده بودند. در چنین شرایطی برای مطرح کردن خمینی به عنوان آلترناتیوی برای شاه، این شگرد به کار رفت که ناگهان در روزنامه اطلاعات که یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار دوره شاه بود، مطلبی علیه خمینی درج گردید. در آن مطلب برای تحریک طرفداران خمینی به منظور آوردن آنها به صحنه مبارزه علیه شاه، حرفهای تند و توهین آمیزی علیه خمینی نوشته شده بود. در پای این مطلب هم اسم مستعار "رشیدی مطلق" قرار داده شده بود که بعدها گفته شد که نویسنده اصلی‌اش داریوش همایون، وزیر اطلاعات رژیم شاه بوده است. درج آن مطلب در روزنامه اطلاعات علیه خمینی با تبلیغاتی که رسانه‌های گوناگون حول آن به راه انداختند، کار خود را کرد. طولی نکشید که طلبه‌های حوزه علمیه قم در دفاع از خمینی به صحنه مبارزه علیه رژیم شاه وارد شدند. با حمله نیروهای مسلح شاه که منجر به کشته شدن تعدادی گردید، نام خمینی با مبارزه علیه شاه در آن شرایط انقلابی (سال ۱۳۵۶) در هم آمیخت. بر چنین زمینه‌ای بود که وقتی دست امپریالیستها به طور مشخص در پشت خمینی قرار گرفت، و هنگامی که امکانات لازم و نیروگیری از میان اقبشار عقب مانده برای قدرت گیری وی در ایران توسط بورژوازی وابسته فراهم و آماده گشت، خمینی دیگر در تبلیغات امپریالیستی "امام" و

امروز اعلام خبر به اصطلاح پیدا شدن اسکلت رضا شاه (کسی که به دلیل شدت و حدت دیکتاتوری اش، از طرف توده‌ها لقب قُلدر گرفت)، یادآور شگرد روزنامه اطلاعات در مورد خمینی است. با این تفاوت که در آن زمان اوضاع این طور اقتضاء می‌کرد که مطرح و بزرگ کردن خمینی از طریق توهین به وی انجام شود ولی امروز با سرمایه گذاری روی نفرت برحق توده‌ها از رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در جثه نحیف سلطنت می‌دمند و سعی دارند آن را به عنوان قدرتی که معجزه آسا اوضاع ایران را به وضع مطلوب (مطلوب از دید و به نفع چه قشر و طبقه‌ای؟) در خواهد آورد، معرفی کنند که برای بسیاری، تبلیغات مکارانه بی بی سی مبنی بر تقدس دادن به خمینی و نشان دادن آن در ماه را تداعی می‌کند. این را هم باید بدانیم که تبلیغ برای رضا شاه (یا همان "رضا قُلدر" معروف در میان مردم عهد خود)، از سالهای بسیار دور در رژیم جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت. حتی در دانشگاه‌ها، در شرایط فقدان آزادی بیان برای دانشجویان آزادیخواه و میدان داری بسیجی‌ها و انجمن اسلامی‌ها، آشکارا سخنرانی‌هایی به نفع وی انجام می‌شد. دامنه چنین تبلیغاتی تا به آنجا بود که حتی در خود تلویزیون رسمی یا همان صدا و سیما جمهوری اسلامی، بلندگو جلوی دهان افراد مرتجع گرفته می‌شد تا آنها برای مردم از دانشگاه ساختن رضا شاه و این که گویا ایران در زمان وی به اصطلاح به چه عظمتی رسید، صحبت کنند و ذهن مردم را از جعل و دروغ و تحریف مشوّب سازند. با راه اندازی تلویزیون "من و تو" که گفته می‌شود بودجه‌اش را پنتاگون تامین می‌کند نیز تبلیغات به نفع رضا شاه و مطرح کردن آن جلاد، دامنه هر چه شدیدتری به خود گرفت. این تلویزیون با جعل تاریخ، کسی را که امپریالیسم انگلیس برای تسهیل غارتگری‌های خویش و به یغما بردن ثروت‌های سرزمین ما بر سر کار آورد، فردی

درس‌های قیام دیماه

ملی جا می‌زند؛ و این ضد ملی ترین شاه در ایران که بدبختی‌های امروز جامعه ما از بنیادی است که وی به نفع امپریالیسم در ایران به وجود آورد را برای جوانانی که به دلیل اختناق و شرایط دیکتاتوری از تاریخ سرزمین خود غیر مطلع می‌باشند، به عنوان گویا نجات بخش ایران معرفی می‌کند.

اما فاز جدید از تلاش‌های ارتجاع برای تبلیغ به نفع سلطنت در پشت نام رضا شاه، امروز در شرایط حساس کنونی که توده‌های انقلابی ایران با نثار خون خود مرگ رژیم جمهوری اسلامی را نزدیک ساخته و خواستار ایجاد نظامی نوین برای تحقق خواسته‌های انقلابی و بر حق خویش می‌باشند، با اعلام خبر پیدا شدن اسکلت آن مردک آغاز شده است. لازم نیست در اینجا از جنایات فجیعی که چه صاحب آن اسکلت بی مقدار و چه پسر عاری از مهرش، شاه در حق مردم ایران مرتکب شده‌اند، صحبت شود. اتفاقاً علیرغم همه ظاهر سازی‌ها و پُزهای به اصطلاح دموکراتیکی که باقی مانده آنها با نام رضا شاه دوم در جلوی دوربین‌ها به خود می‌گیرد و خود را فردی دموکرات که گویا تابع نظر مردم خواهد بود، جلوه می‌دهد، از هم اکنون بحث بر سر نشان دادن "اقتدار" (بخوان دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز علیه توده‌ها) از نوع رضا شاهی از طرف وی برای "آرام" کردن اوضاع مملکت - البته کماکان به منظور تأمین منافع سرمایه داران - می‌باشد.

اعلام خبر فوق و به این بهانه بسج شدن عده‌ای و سردادن شعار به نفع برگشت مجدد سلطنت در فلان استودیوی ورزشی و کوشش در یارگیری برای این منظور، همه از تلاش‌های سرمایه داران زالو صفت به منظور زمینه سازی جهت به قدرت رساندن مجدد سلطنت پهلوی در فردای سقوط جمهوری اسلامی حکایت می‌کنند. این، یکی از آلترناتیوهای آنان می‌باشد تا بتوانند

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

سیستم ظالمانه خود را همچنان حفظ و پا برجا نگاه دارند. امپریالیستها و بورژوازی وابسته ایران به عنوان دشمنان قسم خورده کارگران و همه مردم ستمدیده ما، از تلاش برای بازگرداندن مجدد سلطنت پهلوی به ایران، این هدف را هم تعقیب می‌کنند که "جام زهر" به مردم ما خورانده و به آنها القاء کنند که تلاشهای شان برای سرنگونی رژیم شاه بی فایده بوده است؛ و آنها را وادار کنند تا با خفت و خواری هر گونه ظلم و ستم و ذلتی را پذیرا شده، سر تسلیم در مقابل اربابان فرود آورند و هرگز به فکر بهبود شرایط زندگی شان نیفتاده و دست به انقلاب نزنند. این به نوبه خود یکی از مضرات وحشتناک برگشت مجدد سلطنت پهلوی به ایران می‌باشد.

این را هم باید اضافه کرد که ممکن است در آینده آلترناتیوهای دیگری هم مطرح شوند. اما شکی نمی‌توان داشت که با توجه به این واقعیت که بحران اقتصادی موجود در ایران ریشه در بحران نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم دارد و این اقتصاد بطور ارگانیک با سیستم جهانی سرمایه‌داری تنیده شده است، هیچ یک از آن آلترناتیوها قادر به حل بحران اقتصادی در ایران نخواهند بود و در نتیجه نخواهند توانست حتی اندکی اوضاع اجتماعی را بهبود بخشند. اساساً آلترناتیوهائی که نیروهای راست و مرتجع مبلغ آنها باشند همگی برای حفظ حاکمیت امپریالیستی در ایران در اشکال و ظواهر مختلف طرح ریزی می‌شوند. آن قبیل آلترناتیوها با همه ادعاهای دروغین آزادیخواهانه شان، هر چقدر هم در شکل و ظاهر با یکدیگر متفاوت باشند در صورت سقوط جمهوری اسلامی تنها خواهند کوشید با توسل به دیکتاتوری هر چه خشن تر و سرکوب هر چه وحشیانه تر توده‌ها (خشن تر و وحشیانه تر از آنچه جمهوری اسلامی معرّف آن است)، نظم سیاسی جدید خود را بر جامعه حاکم کنند. بنابراین، بسیار مهم است که روشنفکران مبارز و توده‌های دربند ما معیارهای مشخصی برای شناخت

درس‌های قیام دیماه

آلترناتیو‌هایی که مطرح می‌شوند، داشته باشند. به طور کلی، برای شناخت ماهیت هر آلترناتیوی باید چگونگی برخورد و موضع آن نسبت به سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و ارتش به مثابه ستون فقرات حاکمیت امپریالیستی در ایران مورد ارزیابی قرار گیرد. تداوم نظام سرمایه‌داری و دست نخورده باقی گذاشتن نیروی مسلح اصلی حافظ آن یعنی ارتش (دیروز با عنوان شاهنشاهی، امروز اسلامی و فردا با نامی دیگر)، آری بقای این دو کافی است تا همه بندهای ظاهراً زیبای برنامه هر آلترناتیوی و وعده‌هایی که می‌دهند پوچ و دروغین از آب در آیند.

مسئله جدی دیگر این است که با توجه به جنگ طلبی امپریالیسم آمریکا و نقشی که به جمهوری اسلامی با عنوان‌هایی نظیر "محور شر"، "رژیم یاغی"، یا "اصلی‌ترین دولت حامی تروریسم" داده شده و همچنین تضادهای فیمابین امپریالیستها، ممکن است نقشه‌های شومی از طرف این امپریالیسم علیه مردم تحت سلطه ایران پیاده شود که در این صورت وضعیت دیگری در جامعه ما شکل خواهد گرفت.

یادداشت بیستم: انقلاب برای نابودی نظم موجود تنها راه رهایی!

اگر خوب توجه کنیم می‌بینیم که امروز جامعه ایران در واقع با دو گزینش در مقابل خود روبروست. گزینش اول حفظ حاکمیت امپریالیستی در ایران یعنی تداوم سیستم سرمایه‌داری موجود - چه با حفظ جمهوری اسلامی و چه با جایگزینی آن با آلترناتیوهای ارتجاعی دیگر و تحمل وضعیتی حتی بدتر از وضعیت کنونی - می‌باشد. گزینش دوم به طبقه کارگر و متحدینش مربوط می‌شود و آن همانا تداوم انقلاب، مبارزه با دشمنان رنگارنگ توده‌های تحت ستم تا کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. حقیقت

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

آن است که انقلاب مردم ایران تنها با رهبری طبقه کارگر متشکل و مسلح به ایدئولوژی خود (مارکسیسم - لنینیسم) می‌تواند پیروز گردد. امری که صرفنظر از همه جمع‌بندی‌های تئوریک مارکسیستی که خود از تجارب انقلابی مایه گرفته‌اند، تجربه‌های مبارزاتی اخیر مردم ایران و توده‌های مبارز در خاورمیانه نیز مهر تأیید بر آن می‌زنند. اما این نیز حقیقتی است که طبقه کارگر در حال حاضر حتی از تشکل صنفی خود نیز برخوردار نیست، چه رسد به این که دارای تشکیلات سیاسی انقلابی از آن خود باشد و در شرایط دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز حاکم بر جامعه نیز دست یابی به تشکل طبقه کارگر آسان به نظر نمی‌رسد. اما آیا همه راه‌ها برای متشکل شدن به روی طبقه کارگر ما بسته است؟ این طور نیست. طبقه کارگر ایران در پروسه مبارزه مسلحانه قاطع علیه دشمنانش هر چند در طولانی مدت، می‌تواند خود را به صورت یک نیروی متشکل و آگاه در آورده و با جلب همه ستمدیدگان جامعه به طرف خود، خویشان را به عنوان نیروی رهبری کننده مبارزات توده‌ها شناسانده و تثبیت نماید. این، راهی است که کارگران پیشرو با همراهی روشنفکران انقلابی باید با ایجاد تشکل‌های سیاسی - نظامی و بهره‌گیری از تجربه جنبش مسلحانه در دهه پنجاه و جنبش پیشمرگان مسلح خلق کُرد در اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی، آغازگر آن باشند.

تجربه نشان می‌دهد که در جامعه ما، خرده بورژواهای متوهم و کوتاه بین، برای نجات خود از سلطه دیکتاتوری حاکم چشم به تعویض حکومتها می‌دوزند و بدون توجه به این که رژیم جدید چه ماهیتی می‌تواند داشته باشد، صرفاً رفتن این رژیم و آمدن رژیمی دیگر را انتظار می‌کشند. به عبارت دیگر آنها هنوز علیرغم همه تجربیات تلخ گذشته می‌خواهند همچنان در چهارچوب انتخاب بین بد و بدتر حرکت کنند - که البته وقتی چشم باز می‌کنند، می‌بینند بد و بدتر توهمی بیش نبوده و آن که روی کار آمده بدترین است.

درس‌های قیام دیماه

به طور عمده همین قشرها هستند که بر اساس توهمات خود، فریفته تبلیغات ارتجاع می‌شوند و در پشت آلترناتیوهای آنها راه می‌افتند. اما این قشرها هم باید از تجربیات گذشته درس بگیرند و آگاه باشند که تنها به دست آوردن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است که می‌تواند آنها را از دیکتاتوری و مصائب و مشکلات ناشی از نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم برهاند. به همین خاطر، در مقابل این سنوال که چه حکومتی باید جایگزین حکومت جمهوری اسلامی گردد باید بگوئیم، حکومتی که طبقه کارگر در رأس آن قرار گرفته است. واقعیت این است که تنها چنین حکومتی قادر به حل مسایل جامعه ایران بوده و امکان تحقق خواست‌های وسیع‌ترین توده‌های تحت ستم کنونی ما را داراست. طبقه کارگر، طبقه‌ای است که منافعش با دگرگونی سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود و به عبارتی دیگر با از بین بردن کامل سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران تأمین می‌گردد. از این رو، تنها این طبقه قادر است با کمک توده‌های دیگر به پی ریزی اقتصادی نوین در جامعه دست زده و جامعه را به سوی سوسیالیسم، یعنی جامعه‌ای که برابری و وسیع‌ترین آزادی‌های دموکراتیک برای اکثریت آحاد جامعه در آن تضمین می‌گردد، رهنمون شود.

شکی نیست که نه فقط از طرف دشمنان شناخته شده، بلکه از میان خرده بورژواها نیز این فریاد بلند خواهد شد که راه مبارزه مسلحانه برای دستیابی طبقه کارگر به قدرت سیاسی، دور از دسترس و پر هزینه می‌باشد. اما اولاً این راه هر چقدر هم در دوردست‌ها جلوه کند، تنها راه رسیدن به آزادی و رهائی ایران از قید سلطه امپریالیستها است. اما در مورد گویا پر هزینه بودن این راه، تنها کافی است که به جنگهای ارتجاعی ای که امپریالیستها هر آن ممکن است بر مردم ما تحمیل کنند توجه شود. کدامیک

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

پرهزینه تر است؟ دست روی دست گذاشتن و به دشمنان امکان یکه تازی دادن و در جنگهای ارتجاعی ای که آنها به راه می‌اندازند، گوشت دم توپ شدن، در میدان‌های مین کشته شدن و در صورت زنده ماندن، به معلول این یا آن درجه تبدیل شدن، و یا، راه انقلاب، راه شرکت در جنگهای انقلابی را برگزیدن و سرفرازانه با دشمن جنگیدن و با عملکردهای خود، تجارب انقلابی برای پیشروی‌های بعدی به جای گذاشتن، دشمن را ضعیف و ضعیفتر کردن و بالاخره به گورستان تاریخ سپردن؟ به سالهای اول روی کار آمدن همین رژیم دد منش جمهوری اسلامی برگردیم. آیا اگر سازمان‌های سیاسی موجود برای تداوم انقلابی که اوچش قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن بود به سازماندهی مسلح توده‌ها پرداخته و به توده‌ها در مبارزه شان برای تحقق خواسته‌های خویش یاری رسانده و موجب پیشروی آن مبارزات می‌شدند، آنگاه به جای شرایط خونباری که حاکمیت ننگین و دار و شکنجه جمهوری اسلامی به وجود آورد و تا به امروز به آن تداوم بخشیده، وضع دیگری در جامعه ایران شکل نمی‌گرفت؟

اگر تنها به مورد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در شرایط بعد از قیام توده‌ها پردازیم می‌بینیم که با توجه به روی آوری توده‌ها به سوی آن - با این توهم که آن سازمان وارث راه و سنن انقلابی کمونیست‌های فدائی می‌باشد - سازمان مذکور از نیروی عظیم و قدرت زیادی برخوردار شده بود. اما این سازمان علیرغم نیرو و توان قابل ملاحظه خود تحت رهبری مماشات طلبانه و سازشکارانه دار و دسته فرخ نگهدار نه تنها از سازماندهی مسلح توده‌ها برای تحقق خواسته‌های برحق آنان اجتناب کرد، بلکه هر جا نیز که توده‌ها خود برای تداوم انقلاب خویش و تغییر و بهبود شرایط زندگیشان دست به اسلحه برده و به جنگ با جمهوری اسلامی برخاستند، در مقابل آنان ایستاد و به خلع سلاح آن توده‌ها پرداخت، و حتی در مورد دهقانان دلیر تُرکمن صحرا موجب

درس‌های قیام دیماه

شکست خونین مبارزات آنان شد. توجیه آنان برای همه این مماشات طلبی‌ها و برخوردهای خیانت آمیز آن بود که مبارزه انقلابی، فضای نسبتاً آزاد به وجود آمده را از بین برده و باعث ایجاد اختناق و دیکتاتوری خواهد شد. اما آیا این جمهوری اسلامی نبود که توانست در شرایطی که جریان‌های سیاسی به وظایفی که بر عهده شان بود، عمل نکردند و برعکس بنا به ماهیت خرده بورژوازی شان به خام کردن و فریب توده‌ها و جلوگیری از مبارزات انقلابی آنها مشغول شدند، به تحکیم پایه‌های رژیم خود پرداخته و توانست با کشتار بی رحمانه و فجیع توده‌ها و محبوس کردن آنها در سیاهچال‌های خود، اختناق و دیکتاتوری را در ابعادی حتی فراتر از دوره شاه در جامعه برقرار نماید؟ در آن مقطع همچنین از طرف رسانه‌های ارتجاعی تبلیغ می‌شد که اگر به اقدام انقلابی علیه جمهوری اسلامی دست زده شود، ایران به لبنان دیگر (که کشوری جنگ زده بود)، تبدیل خواهد شد و با ایجاد هراس و نگرانی در دل مردم آنها را از تداوم انقلاب و مبارزه قاطع با جمهوری اسلامی باز می‌داشتند. آیا چنان تبلیغاتی همچون تبلیغات مشابهی که امروز در نفی مبارزه انقلابی صورت می‌گیرد از اصالت برخوردار بودند؟ دیدیم که اگر انقلاب در سال ۵۷ تداوم پیدا نکرد و مبارزه مسلحانه در وسعت سراسر ایران جاری نشد، به جای آن، دشمنان مردم ما یعنی امپریالیستها، جنگ ارتجاعی ایران و عراق را به مدت ۸ سال به مردم ما تحمیل کردند. آیا آنها جوانان و نوجوانان ما را در راه مقاصد ارتجاعی خود در خونشان نغلطاندند و علاوه بر همه رنج و مصیبت‌هایی که به مردم دادند، موجب قتل عزیزان آنها نشدند و زندگی را از جمعیتی در حدود بیش از دویست هزار نفر به عنوان کشته شدگان جنگ ایران و عراق نگرفتند؟ واقعیت این است که در مقایسه با جنگ و خونریزی‌هایی که دشمنان به مردم ما تحمیل می‌کنند، و یا حتی کشته شدن تدریجی انسانها در اثر

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

فقر و فلاکت و مصیبت‌های تحمیلی گوناگون و یا در کارخانه‌ها و انفجارهای معدن‌های بدون حفاظت‌های ایمنی و موارد دیگر، اتفاقاً راه مبارزه انقلابی با دشمن، کم هزینه ترین راه بوده و کوتاه ترین مسیر برای رسیدن به جامعه آزاد و رها از هر گونه ظلم و ستم می‌باشد.

عمر سیستم سرمایه‌داری، دیگر به سر رسیده است. بحران‌های درونی لاعلاج این سیستم با جنگ‌هایی که در تداوم آن بحرانها، مرتب در این یا آن گوشه جهان به راه می‌اندازند همگی نشانگر دست و پا زدن‌های آخر سیستم سرمایه‌داری برای نجات از مرگ محتوم خویش می‌باشد. تاریخ گواه آن است که چنین سیستم‌های ظالمانه با مبارزات توده‌ها در طول زمان ضعیف و ضعیف تر گشته و بالاخره نابود می‌گردند. بنابراین، مهم این است که راه درست مبارزه شناخته شده و پیموده شود. کمونیست‌های فدائی و دیگر انقلابیون مسلحی که در دهه پنجاه، تاریخ پر افتخاری در جامعه ما به وجود آوردند در حالی که معتقد بودند که ایران تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد و از این رو برای رهایی توده‌ها از زیر این سلطه می‌جنگیدند، اما چشم انداز پیروزی را نزدیک نمی‌دیدند. برعکس حتی این اعتقاد وجود داشت که ایران با توجه به اهمیتش برای امپریالیستها ممکن است از آخرین کشورهای باشد که از قید سلطه امپریالیسم رها می‌گردد. با این حال، عشق به رهایی توده‌ها و شوق رسیدن به جامعه‌ای که سعادت توده‌ها در آن تضمین گردد تا به آن حد در وجود این انقلابیون شعله می‌کشید که حاضر شدند حتی جان خود را نیز در این راه فدا کنند. به راستی که اگر موضوع بر سر پایان دادن به همه مصیبت‌ها و زجر و ناله‌هایی است که سیستم سرمایه‌داری در ایران تحت سلطه امپریالیستها برای کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه به وجود آورده است، اگر قرار رسیدن به سوسیالیسم و جامعه آزاد بشری است، باید برخورد چنین

درس‌های قیام دیماه

انقلابیونی، الگوی مبارزاتی کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی قرار گیرد.

اردیبهشت ۱۳۹۷



آریا روزبھی بابادی



نعمت شفیع



علی پولادی



علی مومنی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

دو مفهوم از انقلاب در ادبیات مارکسیستی!

ورود ناگهانی توده‌های عظیمی از ستم‌دیدگان ایران به صحنه مبارزه سیاسی علیه رژیم حاکم در دیماه ۱۳۹۶ (که اکثریت آنها را کسانی تشکیل می‌دادند که جز زنجیرهای دست و پایشان چیزی برای از دست دادن نداشتند یعنی کارگران و ارتش ذخیره کار) و جریان یافتن یک مبارزه انقلابی و سلحشورانه در جامعه که حدود ۱۴۰ شهر و روستای کشور را در نوردید، آغاز انقلابی را در ایران اعلام نمود که با گسترش حرکت‌های انقلابی توده‌ای در اقصی نقاط کشور در پی تظاهرات و قیام‌های توده‌ای دیماه، هم امروز در جامعه ما جاری است. جریان مبارزات انقلابی و قهر آمیز توده‌های وسیعی از مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی و همچنین وجود روحیات انقلابی والا در میان توده‌ها و از طرف دیگر شدت گیری هر چه تمامتر سرکوب و دیکتاتوری و میلیتاریزه کردن جامعه توسط جمهوری اسلامی، از نشانه‌های بارز جریان انقلاب در ایران تحت سلطه و در بند ماست.

چه در جنبش دیماه و چه پس از آن شعارهائی از طرف توده‌های انقلابی سر داده شدند که منعکس کننده خواسته‌های مبارزاتی آنها می‌باشند. تعمق در این شعارها و خواسته‌های این توده‌های به پا خاسته نظیر "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید"، "اصول گرا، اصلاح طلب، دیگه تمامه ماجرا"، "نان، کار، آزادی!" آشکارا نشان می‌دهند که آنچه آماج مبارزات جسورانه و حملات خشم‌آگین توده‌های انقلابی ما قرار دارد، حکومت و نظامی است که زندگی را بر آنان سیاه کرده است، یعنی نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر جامعه تحت سلطه ایران و رژیم حافظ آن با تمام

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

جناح‌های ضد خلقی اش. در عین حال شعار "نان، کار، آزادی" آنها مبین و منعکس کننده این واقعیت است که توده‌های به پا خاسته ایران - از کارگران و زحمتکشان گرفته تا اقشار خرده بورژوازی شهر و روستا - با نفی رژیم و سیستم سرمایه داری وابسته حاکم، خواهان برقراری نظامی هستند که در آن بر بیکاری و فقر و غارت و چپاول اموال عمومی و دیکتاتوری پایان داده شده و آزادی و زندگی سعادت‌مندان‌های توأم با رفاه برای همگان تأمین و تضمین گردد.

اما از بین رفتن نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و برقراری نظام جدید مطلوب این توده‌ها تنها زمانی تحقق خواهد یافت که طبقه کارگر متشکل و آگاه به منافع طبقاتی خود به مثابه دشمن سرمایه داری و تنها طبقه تا به آخر انقلابی، رهبری مبارزات همه توده‌های تحت ستم ایران را به عهده گرفته و با نیروی توده‌ها قادر به نابودی ارتش ضد خلقی و ضمائ آن به عنوان ستون فقرات سیستم سرمایه داری وابسته حاکم در کشور گردد.

در ادبیات مارکسیستی مطرح می‌شود که هدف از انقلاب اساساً دگرگونی در سیستم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی کهنه حاکم بر یک جامعه به منظور ایجاد نظم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی نوین می‌باشد. لنین به طور مشخص و کاملاً قابل لمس انقلاب را این گونه تعریف می‌کند: "انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه‌ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است." (نقل از "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"). در عین حال ما چه در آثار مارکس و انگلس و چه در آثار لنین که به توضیح و تشریح انقلابات مختلف پرداخته‌اند، مشاهده می‌کنیم که آنها از پروسه‌ای نیز که در شرایط انقلابی خاصی در جامعه به

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

وجود می‌آید و طی آن توده‌ها با دست زدن به اعمال انقلابی - سیاسی، عملاً عزم به نابودی روبنای حاکم می‌کنند تا با گرفتن قدرت سیاسی به دست خود قادر به نابودی زیر بنای موجود یا به عبارت دیگر دگرگونی در سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه گردند، با واژه انقلاب یاد کرده‌اند. انقلاب در این مفهوم به واقع یک پروسه و پیش در آمدی است برای تحقق هدف اصلی که چیزی جز دگرگون ساختن مناسبات تولیدی و طبقاتی حاکم بر جامعه یعنی یک انقلاب اجتماعی نمی باشد. بنابراین باید گفت که در ادبیات مارکسیستی، انقلاب به دو مفهوم به کار رفته است.

لنین به عنوان یک اندیشمند انقلابی که در جریان زندگی خود موفق به ایفای نقش در سه انقلاب بزرگ روسیه شد، ضمن آن که انقلاب ۱۹۰۵ و چگونگی آغاز انقلاب و روندهائی که در دو انقلاب فوریه و اکتبر در سال ۱۹۱۷ در روسیه طی شد را مورد تحلیل و توضیح و تشریح قرار داده، در همین رابطه جمع‌بندی‌های تئوریک معینی را هم به دست داده است. مثلاً در رساله "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" که در دهم آوریل سال ۱۹۱۷ به تحریر در آمده وی در ارتباط با انقلاب فوریه همان سال می‌نویسد: "انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر مستلزم بزرگترین قهرمانی و جانبازی توده‌ها برای مبارزه با تزارسم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی سابقه‌ای از افراد عامی را یکباره به جنبش کشاند". همانطور که ملاحظه می‌شود لنین به جنبش کشانده شدن یکباره "تعداد بسیار زیاد و بی سابقه‌ای از افراد عامی" را به عنوان نشانه‌ای از انقلاب ذکر می‌کند که البته همواره با قهرمانی و جانبازی توده‌های انقلاب کننده همراه است. او توضیح می‌دهد که در دوران انقلاب، توده‌ها، در مقیاس میلیونی به پا می‌خیزند. "افراد عامی" که پیش از این به زندگی غیر سیاسی مشغول بودند، با "افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی" به پا خاسته و "به

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می‌کنند". این توده‌ها در جریان مبارزه خود با رژیم حاکم و نظم سیاسی و اجتماعی‌ای که آن رژیم در جامعه برقرار کرده یعنی در واقع در مبارزه با روبنای حاکم، در صدد ایجاد حکومت و نظم سیاسی و اجتماعی جدیدی بر می‌آیند و به عبارتی که لنین به کار می‌برد سعی در ایجاد روبنای جدیدی برای خود می‌کنند. همین واقعیت را لنین "یکی از مشخصات عمده علمی و عملی - سیاسی هر انقلاب واقعی" می‌نامد. عین گفته لنین به این صورت است: "یکی از مشخصات علمی و عملی - سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد "افراد عامی" است که به طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می‌کنند."

در اواخر ماه ژوئیه سال ۱۹۱۷ نیز وی در مقاله "درس‌های انقلاب" مطرح می‌کند که: "هر انقلابی به معنای یک تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده‌های عظیم مردم است". سپس در دنباله مطلب، وی به طور مشخص از "دوران انقلاب" صحبت می‌کند که طی آن "ده‌ها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یک سال زندگی عادی و خواب آلود چیز می‌آموزند".

با تعمق در گفته‌های بالا که حاصل جمع بندی پروسه‌های سه انقلاب بزرگ در روسیه می‌باشد، روی دو موضوع می‌توان تأکید کرد. یکی این که وقتی توده‌های میلیونی تحت ستم در یک جامعه به مبارزه انقلابی با حکومت برخاسته و دست به حرکات آشکار سیاسی می‌زنند و به عبارت دیگر وقتی در جامعه‌ای انقلاب آغاز می‌شود، انقلاب در این مفهوم صرفاً یک رویداد لحظه‌ای نیست، بلکه یک پروسه است. به همین خاطر است که عبارت "دوران انقلاب" نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

موضوع دوم تکیه بر تجارب و جمع‌بندی‌های تئوریک لنین از مفهوم انقلاب و دوران انقلاب جهت آموزش از آن برای شناخت شرایط متحول و ویژه کنونی ایران پس از دیمه‌ما می‌باشد. با مقایسه شرایط دوران انقلاب در روسیه سال ۱۹۰۵ با شرایط مشابهی که از دیمه‌ما در جامعه ایران شکل گرفته است می‌توان پروسه انقلاب در ایران را باز شناخت و متوجه شد که مردم ما در حال حاضر در دوران انقلاب به سر می‌برند.

مشخصات خاص "دوران انقلاب" در هر انقلابی را لنین با تکیه بر تجارب پروسه چندین انقلاب - هم در روسیه و هم در کشورهای غربی - و تفحص و تعمق در رویدادها و پروسه‌های خاصی که آن انقلابات از سر گذرانده بودند، در برخورد به نیروهای اپورتونیست متشکل در انترناسیونال دوم به صورت کاملاً مشخص و موجز توصیف نمود و فرمولی جمع‌بندی شده از این دوران ارائه داد و نام "موقعیت انقلابی" بر آن نهاد.

توده‌ها دست اندر کار ایجاد نظم اجتماعی جدید!

جای تردید نیست که آنچه لنین را وادار به جمع‌بندی فوق‌الذکر و شناساندن "موقعیت انقلابی" در یک جامعه نمود، الزام به انجام یک وظیفه انقلابی بود. این الزام انقلابی همانا ضرورت برخورد به نیروهای اپورتونیست و رفرمیست در انترناسیونال دوم و چالش و مبارزه با نظرات آنها جهت کمک به پیشبرد و تقویت انقلاب در اروپا بود. لنین می‌دید که در شرایطی که کارگران و زحمتکشانش در اروپا خواهان انقلاب بوده و عملاً در این راه حرکت می‌کنند، رهبران جریان‌های سیاسی متشکل در انترناسیونال دوم، بی‌اعتناء به وجود چنین شرایطی که مسلماً نمی‌توانست تا ابد ادامه یابد به وظیفه خود در آن شرایط ویژه عمل نمی‌کنند و به واقع، وظیفه جدیدی برای خود در قبال توده‌ها در آن شرایط خاص قائل نیستند.

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

مسئله‌ی این نیروها توجیهاتی برای اعمال غیر انقلابی خود داشتند. از جمله در یک دوره این برداشت دگماتیستی از نظرات مارکس و انگلس در میان آنان غالب بود که گویا تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به خودی خود موجب دگرگونی بنیادی در جامعه خواهد گشت. واضح است که بر اساس این دید، آنها از درک عامل ذهنی برای به ثمر رساندن انقلاب غافل بوده و به واقع اهمیت و نقش مبارزه طبقاتی و تلاش انسانها و کل نیروهای انقلابی برای انقلاب و ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه را درک نمی‌کردند (در برخورد به این برداشت غیر مارکسیستی از ماتریالیسم - دیالکتیک بود که انگلس مجبور شد در مورد رابطه زیر بنا و روبنا توضیح مفصلی بدهد - رجوع شود به نامه انگلس به ژوزف بلوک - ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ (۱). همچنین نظرات انحرافی دیگری وجود داشتند که لنین در برخورد به آنها سعی کرد اهمیت درک موقعیت انقلابی از طرف نیروهای طرفدار طبقه کارگر را به آنها یاد آور شود. از جمله وی با پی بردن به وجود موقعیت انقلابی در انگلستان (سال ۱۹۲۰) به بحث با کمونیست‌های "چپ" در آن کشور پرداخت و پرده از روش‌های چپ روانه آنها برداشت.

اما اهمیت درک موقعیت انقلابی برای انقلابیون ایران به خصوص انقلابیون واقعاً کمونیست در داخل کشور در چیست؟ پاسخ به طور صریح و روشن این است که وقوف به وجود "موقعیت انقلابی" و این که جامعه در دوران انقلاب به سر می‌برد به شناخت وظایف ویژه‌ای یاری می‌رساند که در این دوره خاص بر دوش روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه و به عبارتی دیگر بر دوش پیشروان انقلاب قرار دارد. از آنجا که انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه یکی از نمونه‌های برجسته‌ای بود که لنین برای درک و شناساندن پدیده "موقعیت انقلابی" به تفحص و تعمق در آن پرداخت، پیشروان انقلابی ایران به خصوص با رجوع به نوشته‌های لنین در مورد انقلاب ۱۹۰۵

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

می‌توانند درک هر چه عینی تری از این مقوله و وظایف خاص این دوران بیابند. تجارب گرانبهای انقلاب ۱۹۰۵ و اهمیت آن به حدی است که لنین پس از بر شمردن علایم عمده "موقعیت انقلابی" و شناساندن این پدیده، می‌نویسد: "اینها نظرات مارکسیستی درباره انقلاب می‌باشند، نظراتی که بارها تکامل یافته‌اند، از سوی تمام مارکسیست‌ها بدون جر و بحث قبول شده‌اند و برای ما روس‌ها در تجربه ۱۹۰۵ به شکل تکان دهنده‌ای اثبات شده‌اند." (سقوط انترناسیونال دوم).

مسئلاً تکیه بر تجارب انقلابی کارگران و توده‌های انقلابی در روسیه و آموزش از جمع‌بندی‌های لنین به کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی ما کمک خواهد کرد تا وظایف خود را در شرایط حساس کنونی ایران باز شناخته و عملاً پاسخگوی آن وظایف باشند. در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" که در سال ۱۹۰۵ نوشته شده، لنین، یکی از بارزترین نشانه‌های انقلاب را (گوئی که در مورد شرایط انقلابی کنونی ایران صحبت می‌کند)، این گونه توضیح می‌دهد که: "مردم از دولت جدا شده‌اند و توده به لزوم استقرار نظم جدید پی برده است." او از "برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها" و به طور واضح از "انقلابی که در روسیه آغاز شده یعنی جدائی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری" سخن می‌گوید، از توده‌هایی که دیگر حکومت و نظم موجود را بر نمی‌تابند و به لفظ خودش دیگر نمی‌خواهند به استثمارگران و ستمکارانشان اجازه دهند که آنها را همچنان بچاپند و همچون گذشته بر آنان حکومت کنند. در نتیجه توده‌ها پا به میدان مبارزه سیاسی با حکومت گذاشته و نظم او را به چالش کشیده‌اند. لنین از مجموعه حکومت و نظم سیاسی و اجتماعی موجود به عنوان روبنا اسم می‌برد و می‌گوید که در این پروسه انقلاب، توده‌ها با مبارزه با حکومت و نظم موجود، "در کار ایجاد روبنای

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

جدیدی برای خود هستند." بی شک خواننده می‌تواند متوجه شباهت این اوضاع در روسیه ۱۹۰۵ با شرایط کنونی ایران باشد و مثلاً ببیند که وقتی توده‌های ما در جریان تظاهرات و قیام‌های توده‌ای خود در دیماه به مراکز سرکوب و ستم حمله بردند، مساجد را به مثابه یکی از نمادهای برجسته سرکوب و تبلیغ برای ایدئولوژی اسلامی رژیم حاکم، به آتش کشیدند و یا کشاورزان انقلابی اصفهان در مبارزه با رژیم و نظمی که در جامعه برقرار کرده صحن نماز جمعه را اشغال و پشت به مقدسات این رژیم و به قول آن کشاورزان، پشت به "دشمن" نشستند و شعار دادند "پشت به دشمن رو به میهن". یا مردم انقلابی در اهواز و کازرون و تهران و در نقاط مختلف کشور در مقابل نیروهای مسلح وحشی جمهوری اسلامی ایستاده و با نشان دادن شجاعت و جسارت انقلابی از خود، سلحشورانه با آنها جنگیدند، و هم امروز کارگران و دیگر توده‌های انقلابی در سراسر ایران، با انرژی عظیم انقلابی خود علیه وضع موجود، علیه فقر و گرسنگی و بیکاری، سرکوب و اختناق و تحقیر و سرکوب ملی و مذهبی و انواع ظلم‌ها و ستم‌ها مبارزه می‌کنند، همه آنها با مبارزات خود در حقیقت نظم سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی را به چالش می‌کشند و به قول لنین به مبارزه با حکومت و نظم موجود مشغولند و در همان حال با نفی رژیم موجود و فریاد خواست‌های خود در صدد ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند.

چرا لنین بر تشکیل یک ارتش انقلابی تأکید دارد!؟

اما ببینیم که در چنین اوضاعی، کمونیست‌های روس (بلشویک‌ها) علاوه بر انجام وظایف روتین خود، چه وظایف خاصی برای خود قایل بودند و کمونیست‌های راستین در ایران با آموزش از تجربه انقلابی بلشویک‌ها چه باید بکنند!

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

در مقدمه کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" لنین می‌نویسد: "یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ (تأکید از نویسنده این سطور) و البته پاسخ لنین شق دوم بوده و وی در سراسر کتاب بر این امر تأکید می‌کند.

چرا لنین از وظیفه ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی سخن می‌گوید؟ ظاهراً پاسخ واضح است و آن این که مسأله اساسی در هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است، و به خوبی می‌دانیم که طبقه مسلط به میل خود قدرت سیاسی‌اش را به طبقه انقلابی تحویل نمی‌دهد. لذا طبقه کارگر برای در هم شکستن کامل ماشین دولتی حاکم باید ارتش و نیروی مسلح خود را داشته باشد تا بتواند با توسل به زور، حکومت را سرنگون و قدرت سیاسی را از دست طبقه مسلط به نفع خود مصادره نماید. البته در هر انقلابی وقتی توازن قوا به نفع طبقه انقلابی چرخید (و این در شرایطی است که طبقه انقلابی نیروی مادی خود را عملاً نشان داده باشد) ممکن است افراد یا دستجاتی از ارتش و دیگر نیروهای مسلح هم به نیروهای انقلاب پیوندند که در این صورت بر قدرت نیروی مسلحی که نیروهای انقلابی با فعالیت‌های انقلابی خویش به وجود آورده‌اند، افزوده خواهد شد. هر چند باید توجه داشت که این امر در همه جا به یک شکل صورت نمی‌گیرد. مثلاً در جریان انقلاب ۱۳۵۷ نشان داده شد که ارتش ایران که قلابه‌اش در دست امپریالیسم آمریکا قرار داشت حتی در اوج این انقلاب نیز، در کل، سازماندهی خود را حفظ نمود و به جز یک مورد که از دستورات ژنرال هویزر - فرستاده آمریکا برای آماده

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

سازی ارتش برای رویگردانی از شاه و خدمت به خمینی - سرپیچی شد و به شورش همافران انجامید، موردی از تمرّد جمعی دیده نشد. از طرف دیگر تأکید بر ضرورت ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی از طرف لنین از آنجاست که حکومت انقلابی تنها زمانی می‌تواند به وجود آمده و خود را حفظ و در جامعه تثبیت نماید که ارتش خود را داشته و متکی بر نیروهای مسلح خود باشد. در کتاب "دولت و انقلاب" این ضرورت به این شکل مطرح شده است: "هر انقلاب با در هم شکستن دستگاه دولتی، به رای العین به ما نشان می‌دهد چگونه طبقه حاکم می‌کوشد مجدداً دسته‌های خاصی از افراد مسلح تشکیل دهد که خدمتگزار وی باشند و چگونه طبقه ستمکش می‌کوشد سازمان نوینی از این نوع ایجاد کند که بتواند خدمتگزار استعمار شونده‌گان باشد و نه استعمار کنندگان". اتفاقاً تا جایی که به حکومت انقلابی طبقه کارگر مربوط است همانطور که بارها از طرف رهبران کبیر پرولتاریا تأکید شده است این طبقه باید ماشین دولتی قبلی را کاملاً در هم بشکند و همه چیز را برای خود از نو بسازد. یعنی مجاز نیست که مثلاً ارتش ارتجاعی حکومت قبلی را با آرایشی جدید به خدمت خود بگیرد و مثلاً از شعار ارتجاعی و سازشکارانه‌ای که چپ نماهای ما - از جمله سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بعد از قیام بهمن - در مورد ارتش شاهنشاهی می‌دادند مبنی بر این که "ارتش را از مزدوران شاه پاک کنیم"، تبعیت نماید. این یعنی قبول وجود و ادامه کاری ارتش ضد خلقی موجود به شرط انجام اصلاحاتی در درون آن! در حالی که مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" (در مقدمه‌ای که بعدها و بعد از کمون پاریس بر آن نوشتند)، صراحتاً مطرح کرده‌اند که "به ویژه کمون ثابت کرد که طبقه کارگر نمی‌تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد.". همچنین مارکس در روزهای کمون در فرانسه در

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

۱۲ آوریل ۱۸۷۱ به کوگلمان نوشت: "اگر تو نظری به فصل آخر کتاب "هیجدهم برومر" من بیفکنی خواهی دید که من اقدام بعدی انقلاب فرانسه را چنین اعلام می‌دارم: برخلاف سابق ماشین بوروکراتیک و نظامی از دستی به دست دیگر داده نشود، **بلکه در هم شکسته شود.** (تکیه روی این جمله از مارکس است)... همین نکته شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی را در قاره تشکیل می‌دهد و این درست همان چیزی است که رفقای پارسی قهرمان ما در انجامش می‌کوشند." (دولت و انقلاب) و لنین در همین کتاب تأکید می‌کند که "اندیشه مارکس عبارت از این است که طبقه کارگر باید ماشین دولتی حاضر و آماده را خرد کند و در هم بشکند. نه این که به تصرف ساده آن اکتفاء ورزد."

چنین بود که بلشویکها در جریان انقلاب ۱۹۰۵ به منظور ایجاد یک ارتش انقلابی، در شرایطی که حکومت تزار برای سرکوب انقلابیون "یک نیروی ضد انقلاب آماده برای عملیات جنگی" تشکیل می‌داد، لزوم سازماندهی مقاومت مسلحانه کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم را مطرح و عملاً دست اندر کار انجام آن شدند. به طوری که در یکی از قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه که بلشویکها در همان سال ۱۹۰۵ آن را برگزار نمودند، به قول خود لنین با بانگی رسا اعلام می‌شود که: "جنبش عمومی انقلابی دموکراتیک دیگر به مرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده، و به عنوان مسأله روز مطرح شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدیدترین اقدامات به عمل آید." بلشویکها در مقابل نیروهای سیاسی مخالف خود مطرح می‌کردند که: "به جاست که حزب پرولتاریا وظیفه جنگ فعلی با ضد انقلاب را یادآوری نماید." و اضافه می‌کردند که "مسایل خطیر

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

آزادی سیاسی و مبارزه طبقاتی را سرانجام فقط نیرو حل می‌کند و ما باید در آماده و متشکل ساختن این نیرو و در استعمال مجدانه آن که نه فقط دفاعی بلکه تعرضی هم باشد، مراقبت ورزیم". در انتقاد به منشویک‌ها که در رابطه با چگونگی پیشبرد انقلاب بر اساس تئوری مردود "تاکتیک - پروسه" حرکت می‌کردند و در جریان بحث‌های خود در "کنفرانس" شان نشان می‌دادند که به هیچوجه ضرورت تسلیح توده‌ها برایشان مطرح نبود، بلشویک‌ها می‌گفتند: "کنفرانس فراموش کرده است که مادامی که قدرت در دست تزار است هر تصمیمی که از طرف هر نماینده‌ای گرفته شود همان یاهه سرائی پوچ و بی‌مقداری خواهد بود که "تصمیم" پارلمان فرانکفورت - که در تاریخ انقلاب ۱۸۴۸ آلمان مشهور است - به آن چنان یاهه سرائی بدل گردید." و آنگاه سخنان مارکس را در این مورد متذکر می‌شدند که به آنها انتقاد کرده بود که "عملاً قدرت را در دست شاه باقی می‌گذاشتند و برضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزه مسلحانه نمی‌پرداختند." همانطور که ملاحظه می‌شود مارکس نیروهای چپ در پارلمان فرانکفورت را که به جای اقدام به مبارزه مسلحانه، انرژی خود را در آن پارلمان صرف اتخاذ این یا آن تصمیم نمودند به باد انتقاد گرفت و لنین کار چپ‌های فرانکفورت را "یاهه سرائی" می‌نامد.

در سراسر کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" که مطالب فوق از آنجا نقل قول شد، به روشنی می‌توان تأکید لنین بر ضرورت تسلیح پرولتاریا و سازمان دادن مقاومت مسلحانه آنها در جهت تدارک قیام و در همین رابطه مبارزه او با منشویک‌ها و دیگر نیروهای اپورتونیست و سازشکار را در روسیه مشاهده کرد. مثلاً به منظور نشان دادن اهمیت این موضوع وی به تشریح تفاوت بین تاکتیک نیروهای سیاسی طرفدار

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

بورژوازی و پرولتاریا می‌پردازد، و در این زمینه از مسایلی سخن می‌گوید که با توجه به این که طرز تفکر و برخورد اپورتونیست‌های وطنی ما در آنها به خوبی جلوه گر است، شدیداً جالب و آموزنده می‌باشند. او می‌نویسد: "بورژوازی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما، انقلاب همگانی است. به این جهت تو به مثابه یک طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفاء کنی. باید به نام "عقل سلیم" عمده توجه خود را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و علنی نمودن آنان معطوف داری - باید همانا این اتحادیه‌های حرفه‌ای را مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود محسوب داری... باید رهبرانی را ترجیح دهی که می‌خواهند "رهبران عملی جنبش سیاسی و واقعاً موجود طبقه کارگر باشند..."

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است - به این جهت تو باید به مثابه پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا به آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدی‌ترین طرز در آن شرکت کنی بلکه رهبری آن را نیز به عهده خود گیری. به این جهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و به خصوص به مفهوم یک جنبش حرفه‌ای، محدود نمائی بلکه بر عکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را به حدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روس، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد. به این جهت تو بدون این که جنبش حرفه‌ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمائی، باید در عصر انقلاب - وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را به مثابه یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزاریسیم و به کف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی".

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

در مقاله "درسهای قیام مسکو" نیز که در تاریخ ۲۹ اوت سال ۱۹۰۶ به چاپ رسید، لنین باز بر روی وظایف خاص کمونیستها در دوران انقلاب تأکید می‌کند. وی می‌نویسد: "بالا بردن سطح آگاهی توده‌ها کماکان بنیان و مضمون اصلی تمام فعالیت ما خواهد بود. ولی در عین حال فراموش نکنیم که لحظاتی نظیر آنچه که فعلاً روسیه می‌گذراند وظایف ویژه و خاصی را به این وظیفه عمومی، دائمی و اساسی علاوه می‌نماید. با استناد بیهوده به وظایفی که گویا در هر شرایط و زمانی برای ما ثابت و لا‌تغییرند، از زیر بار این وظایف مخصوص زمان و این وظایفی که مختص به شکل‌های فعلی مبارزه است شانه خالی نکنیم تا به عالم نمایان و کوتاه نظران مبدل نگردیم. (تأکیدات از نویسنده این سطور).

نیروهای فرمیست در ایران و قیام مسلحانه توده ای!

در ایران، نیروهای به اصطلاح مارکسیست - لنینیست (نیروهائی که از دیر باز به نام چپ شناخته می‌شوند ولی عملاً با رفتار و کردارشان راست را نمایندگی می‌کنند - و این البته نه فقط شامل نیروهای چپ نمای مقیم خارج بلکه آن دسته از نیروهای ظاهراً چپ در داخل ایران نیز هست که قلم خود را عمدتاً علیه نظرات انقلابی کمونیست‌های راستین فدائی و راه و روش مبارزاتی آنها به کار می‌برند)، اگر چه سخنانی از لنین را تکرار می‌کنند، اما آموزش او مبنی بر سازماندهی مسلح کارگران جهت تدارک قیام را کاملاً به فراموشی می‌سپارند. اما مگر این نیروها خود را طرفدار اندیشه‌های لنین قلمداد نمی‌کنند؟ مگر علی‌رغم تفاوت شرایط جامعه روسیه با ایران با الگو برداری از انقلاب روسیه مطرح نمی‌کنند که کارگران ما هم باید همان راه روسیه را بروند و راه قیام مسلحانه را پیش پای آنها می‌گذارند؟ بسیار خوب، پس چرا آموزش‌های لنین را برای تدارک آن قیام در شرایط انقلابی کنونی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

ایران به کار نمی گیرند و در مورد آن تبلیغ نمی کنند؟ یا شاید وقتی آنها از قیام صحبت می کنند منظورشان قیامی از نوع قیام خود به خودی و در نتیجه محکوم به شکست بهمن ۱۳۵۷ است؟ در چنین صورتی حق با آنهاست چون مسلماً چنان قیامی تدارک هم لازم ندارد. ولی اگر از قیام مسلحانه‌ای صحبت می کنند که مورد نظر لنین بود و هدفش به قدرت رساندن کارگران، پس چرا حتی از ضرورت تدارک برای آن (به شیوه لنین) سخنی هم به میان نمی آورند؟

بر بستر تبلیغاتی که نه فقط از طریق اپوزیسیون رفرمیست بلکه در طی سالیان طولانی از طرف ضد انقلاب چه در داخل ایران در نشریات رسمی جمهوری اسلامی و چه توسط جیره خوارانش در خارج از کشور علیه خط مشی چریکهای فدائی خلق ایران به راه انداخته شده، نیروهای رفرمیست مذکور با آسودگی خاطر هر نوع تبلیغ برای مبارزه مسلحانه و هر گونه صحبت از ضرورت مبارزه مسلحانه و یا سازماندهی مقاومت مسلحانه توده‌ها حتی در شرایط انقلابی کنونی را با انگ "مشی چریکی" که گویا "میخ تابوت" اش را هم سالهاست که کوبیده‌اند، مردود اعلام می کنند. تحت چنین پوششی آنها به واقع سدی بین خود با هر نوع مبارزه مسلحانه ایجاد کرده‌اند و با خیال راحت بدون این که ظاهراً کسی متوجه شود حتی در زمینه کار تبلیغی نیز از زیر بار وظیفه‌ای که یک نیروی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم در یک دوره انقلابی به عهده دارد سرباز می زنند. متأسفانه عدم اطلاع کافی نیروهائی از چپ از آموزش‌های لنین در رابطه با تبلیغ و انجام اقدامات عملی جهت تدارک قیام نیز در خدمت تسهیل کار چنین اپورتونیسمی قرار می گیرد.

نیروهای رفرمیست مذکور که سعی دارند به عنوان طرفدار طبقه کارگر شناخته شوند و علیرغم تفاوت ساختار اقتصادی - اجتماعی

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

ایران با روسیه، به کارگران می‌گویند که رهائی شما در گرو قیام مسلحانه توده‌ای است و راه انقلابی تدوین شده توسط چریک‌های فدائی خلق را مردود می‌شمارند، علیرغم دیدن کارگران و دیگر توده‌های کارد به استخوان رسیده ایران در صحنه مبارزه سیاسی کنونی در سراسر کشور، در شرایطی که این توده با هزار زبان از ضرورت مسلح شدن و مبارزه مسلحانه با دشمنانشان سخن گفته، آن را فریاد زده و هر جا امکان می‌یابند خود به چنین مبارزه‌ای دست می‌زنند، نه فقط از ضرورت تدارک برای قیام سخن نمی‌گویند، بلکه گوئی که انقلابی در جامعه ایران جاری نیست، مشغول تبلیغ همان راه و روش غیر کارآمدشان هستند که در دوره به قول لنین "آرام" آن را توصیه می‌کردند، یعنی ایجاد کمیته‌های اعتصاب و مشابه آن در درون کارخانه‌ها! گوئی که به قول لنین وظایف برای مبارزین در هر شرایط و زمانی ثابت و لاتغییرند و چیزی به نام "وظایف مخصوص زمان" منطبق با شکل‌هایی از مبارزه که در شرایط خاصی لازم می‌آیند، وجود ندارد و لنین بیهوده از "عالم نمایان و کوتاه نظران"ی صحبت می‌کند که از انجام چنین وظایفی شانه خالی می‌کنند!

می‌بینیم که رفرمیست‌های ایرانی که نام مارکسیست - لنینیست روی خود نهاده‌اند به هیچوجه حاضر نیستند از بلشویک‌ها آموخته و رفتار و کردار بلشویک وار داشته باشند. برعکس، نشان می‌دهند که از نوع منشویک‌ها و رفرمیست‌های روسیه هستند که مورد خطاب و سرزنش لنین قرار داشتند. گوئی لنین خطاب به آنها بود که به کنایه می‌گفت "یا لابد من اشتباه می‌کنم؟ نکند انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ نکند لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ نکند جنگ داخلی هنوز رخ نداده و نکند هنوز وقت آن فرا نرسیده که نقد سلاح، جانشین، وارث، حامل و عامل الزامی و ناگزیر سلاح نقد

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

گردد؟" این نیروها در مقابل واقعیت‌های آشکار جامعه ایران که آغاز انقلاب و جریان داشتن آن در جامعه در حال حاضر امر محرز است، یا باید اساساً جریان انقلاب در جامعه ایران را انکار نمایند و بگویند هنوز دوره انقلاب فرا نرسیده است و تفسیر افلاطونی از "موقعیت انقلابی" ارائه داده و بهانه‌هایی بتراشند، و یا سکوت کنند. مثلاً سازمان فدائیان (اقلیت) در نوشته‌ای تحت عنوان "بحران انقلابی و رشد اعتراضات در اشکال تعرضی و قهری"، گوئی که شاهد خیزش ناگهانی توده وسیعی از مردم ایران با شعارهای انقلابی خود و به طور برجسته شعارهایی در نفی حاکمیت موجود در دیماه و بعد از آن تا زمان نوشته شدن مقاله شان (به تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۹۶) نبودند، با این عنوان که "در مراحل ابتدایی بحران انقلابی هستیم و اکثریت بزرگ توده‌ها هنوز به فعالیت انقلابی روی نیاورده‌اند"، وجود موقعیت انقلابی در ایران را نفی می‌کند. می‌نویسند که: "در همین اعتراضات دی‌ماه نیز که شعارهایی با محتوای "سرنگونی نظام سیاسی حاکم" سر داده شد و مراکز دولتی و مذهبی مورد تهاجم قرار گرفتند، دیدیم که معترضان اغلب از جوانان بیکار بودند... اما در اعتراضات کارگری (یا دیگر گروه‌های اجتماعی) می‌بینیم که شکل اعتراضی کارگران این‌گونه نیست. در این اعتراضات هرگز شعارهایی با مضمون "مرگ بر جمهوری اسلامی" داده نشده است." سازمان مزبور به این ترتیب (گوئی "جوانان بیکار" همان ارتش ذخیره کار نیستند و یا گویا در جریان قیام‌های توده‌ای دیماه، کارگران در خانه نشسته بودند و در آن قیام‌ها شرکت نداشتند!!) عملاً شرکت کارگران و به طور کلی اردوی کار در تظاهرات و قیام‌های قهرآمیز توده‌ای در دیماه را انکار نموده و فریادهای رسای مرگ بر جمهوری اسلامی آنها را نشنیده می‌گیرد. البته این سازمان دیگر نمی‌گوید که اگر اعتراف کند که کارگران ایران در تظاهرات توده‌ای دیماه با حرارت هر چه تمامتر مرگ بر جمهوری اسلامی را فریاد زده‌اند، این امر

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

چه وظیفه‌ای در مقابل فعالین این سازمان قرار می‌دهد؟ و به عبارت دیگر سر دادن چنان شعاری از طرف کارگران ایران باعث انجام کدام کار مبارزاتی از طرف آنها می‌گردد؟! یا شاید به این دلیل چنین اتهامی به کارگران آگاه، مبارز و شجاع ایران می‌زنند که آنها را مثلاً مسئول رخوت سیاسی کنونی نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر همچون خود در خارج از کشور قلمداد کنند! در هر حال در ادعای سازمان فدائیان (اقلیت) این انتظار نهفته است که گویا کارگران باید با در دست گرفتن پلاکاردهائی که نام، محل و مشخصات کارخانه یا مؤسسه تولیدی‌ای که در آن کار می‌کنند، روی آنها نوشته شده است به خیابان بیایند و در صف متحد، شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بدهند. اما، آیا چنین انتظاری نه فقط از کارگران ایران بلکه در شرایط مشابه از کارگران هر کشور دیگری بجاست؟ این مگر اعلان جنگ به حکومت بدون آمادگی برای جنگ با آن نیست؟ آیا "اقلیت" حاضر است که کارگران ایران را به مقابله مسلحانه با جمهوری اسلامی فرا خواند؟ باید توجه داشت که دادن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی در یک تظاهرات عمومی توده‌ای که کارگران هم در آن شرکت می‌کنند یک چیز است و انجام تظاهراتی از آن نوع با نام و مشخصات این یا آن کارخانه که کارگران معینی در آنجا کار می‌کنند، چیزی دیگر. خیلی از کارگران روسیه چه در انقلاب ۱۹۰۵ و چه در انقلاب فوریه مسلح بودند و با سنگربندی در خیابان و یا دست زدن به عملیات چریکی (که در آن زمان تاکتیک جدیدی بود) به مقابله مسلحانه با نیروهای مسلح تزار می‌پرداختند. چرا "اقلیت" به هنگام الگو برداری از انقلاب در روسیه این بخش از حرکت کارگران را نمی‌بیند؟ و چرا بر رهنمودهای حزب بلشویک به کارگران در این حوزه پرده ساطر می‌کشد؟

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

چگونگی تدارک برای "قیام" به سبک لنین!

در جامعه ما امروز گروه‌های اجتماعی مختلف یا به عبارت دیگر طبقات مختلفی هستند که در میدان مبارزه سیاسی حضور به هم رسانده‌اند، و آنچه ما امروز در جامعه شاهدیم همان "بر آمد آشکار سیاسی طبقات" می‌باشد که لنین از آن صحبت کرده است. می‌دانیم که مارکس در شرایط جوامع اروپا در دوره خود و حتی لنین در روسیه استبدادی در ۱۹۰۵، از "تیرباران افراد غیر مسلح" توسط حکومت‌ها یعنی از اقدامات خونین آشکار آنها علیه توده‌ها به عنوان جنگ داخلی ستمگران علیه ستم‌دیدگان یاد می‌کنند. در این معنا به واقع ما در ایران از دیر باز شاهد جنگ داخلی می‌باشیم. اما اکنون وضع آشکارتر از آن است که کسی بتواند انکار کند که در ایران تحت سلطه، یک جنگ داخلی آشکار و کاملاً شدید بین جمهوری اسلامی و مردم جریان ندارد؟ آیا به عنوان نمونه مقابله نیروهای مسلح رژیم با کارگران هپکو و آذر آب در اراک، شلیک گاز اشک آور و ضرب و شتم این کارگران قبل از دیمه نشان یک جنگ داخلی نبود؟ و بعد در خود دیمه آیا قیام‌های قهر آمیز کارگران و دیگر گروه‌های اجتماعی تحت ستم، به معنی جنگ آنان با دشمنانشان نبود؟ آیا جنگ آشکار در اویش، کشاورزان اصفهان، مردم اهواز، کازرون و... رویدادهای خونین دیگر و ضرب و شتم کارگران و اقدامات ضد انقلابی هر چه شدید تر و قهر آمیز تر رژیم علیه کارگران مبارز و دیگر توده‌های مردم که در جلوی چشم همگان جریان دارد به جز جنگ بین نیروهای انقلابی پیشبرنده جامعه و نیروهای ارتجاعی و عقب‌گرا، بین استثمار شده‌ها و استثمارگران، بین ستم‌دیدگان با ستمگران و به طور کلی بین مردم تحت سلطه و ستم ایران با دشمنان طبقاتی خود چه معنا و نام دیگری می‌تواند داشته باشد؟

لنین درست در شرایط مشابه که بحث بر سر جنگ داخلی در

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

روسیه (۱۹۰۵) می‌باشد به صراحت مطرح می‌کند که: "به اطراف خود نگاه کنید. سر خود را از پنجره کابینه کار خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سئوالات پاسخ دهید. مگر خود حکومت اکنون با تیرباران‌های دسته جمعی افراد مسالمت جو و بی اسلحه در همه جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟..." و بعد می‌گوید: "کسی که در لحظه کنونی نمی‌خواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسی که خود را برای این حمله حاضر نمی‌کند، کسی که این حمله را تبلیغ نمی‌کند - آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود می‌گذارد." این سخن را امروز می‌توان در مورد نیروهای سیاسی فرمیست در ایران که به بهانه‌های مختلف و از جمله گویا "نا آگاهی کارگران" حتی به تبلیغ ضرورت حمله به جمهوری اسلامی نمی‌پردازند به کار برد. تصویری که اینان از لنین ارائه می‌دهند، لنینی است که گویا همچون خود اینان مخالف دست زدن به سلاح بوده است. ولی لنین واقعی در شرایطی که جامعه در دوران انقلاب به سر می‌برد، از ضرورت "سرکوب بی رحمانه ضد انقلاب" سخن می‌گوید، از ضرورت "رساندن اسلحه به کارگران" حرف می‌زند. و خطاب به نیروهای سازشکار و فرمیست که در آن شرایط مثلاً مطرح می‌کردند که "ترویج توده‌ای برنامه دموکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است" (اشاره به نوشته استرووه، رهبر حزب بورژوائی مشروطه طلب)، در حالی که می‌گوید "انقلابی گری مبتذل نمی‌فهمد که حرف هم عمل است"، اما روی این امر پای می‌فشارد که: "وجه تمایز لحظه انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم می‌گردد... وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی "روبنای" کهن جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که بر آمد سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها که در

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت به خود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد - آنوقت به شیوه گذشته، به "حرف" اکتفاء نمودن و در عین حال برای پرداختن به "عمل" شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به "شرایط روحی" و "تبلیغات" به طور کلی، معنایش جمود فکری، رخوت و دراز گوئی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و عهد شکنی و خیانتکاری در آن است. یاوه سران بورژوا دموکرات فرانکفورت نمونه تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کند ذهنی آمیخته با دراز گوئی هستند. " (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک)

مسئله‌ی نیازی به ذکر این نقل قول‌ها نبود اگر نیروهای سیاسی ایرانی مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر خود را پیرو اندیشه‌ها و تعالیم لنین معرفی نکرده و تحت این عنوان به نوبه خود به اشاعه تفکرات رفرمیستی در جنبش نمی پرداختند. بفرمائید! اگر می‌گوئید که راه انقلاب ایران "قیام مسلحانه" می‌باشد در شرایطی که جامعه ایران همچون روسیه سال ۱۹۰۵ یک دوره انقلاب را از سر می‌گذراند، پس به سبک لنین برای آن تدارک ببینید! و اگر در خارج از کشور هستید و امکان عملی برای چنین تدارکی را ندارید ضرورت سازماندهی مسلح کارگران و دیگر ستم‌دیدگان را یادآور شده و این ضرورت را با همه توان تبلیغ کنید و روشنفکران و کارگران انقلابی در ایران را به انجام چنین کاری فراخوانید. این راه "مستقیم" تدارک برای قیام را با کارگران مبارز ایران در میان بگذارید. اما رفرمیست‌های وطنی ما این راه را با بهانه‌های جیونانه و از جمله ترساندن مردم از مبارزه مسلحانه و مشخصاً از جنگ و گسترش خشونت رد می‌کنند. در حالی که لنین در شرایط انقلابی سال ۱۹۰۵ در روسیه از قول مارکس می‌گوید "انقلاب لکوموتیو تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استثمار شونده‌گان است"، و اضافه می‌کند که "توده مردم هیچگاه

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

نمی تواند مانند زمان انقلاب آفریننده فعال نظامات اجتماعی نوین باشد... ولی رهبران احزاب انقلابی نیز در چنین مواقعی باید وظایف خود را در مقیاس وسیعتر و با تهوری بیشتر طرح کنند." (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک). وی در همان کتاب یاد آور می شود که: "ما خائن و عهدشکن در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزه بی رحمانه و فداکارانه به منظور دسترسی به راه مستقیم و قطعی استفاده ننمائیم." در پی چنین نظرات و تفکرات انقلابی بود که در شرایطی که موقعیت انقلابی در جامعه روسیه هنوز کاملاً اوج نگرفته و هنوز معلوم نبود جامعه به چه سمتی روان است و حتی حرکت انقلابی بزرگی چون شورش در رزمناو پوتمکین هم به وجود نیامده بود، کنگره سوم حزب بلشویک در کنار قطعنامه هائی که برای ارتقای آگاهی کارگران و متشکل کردن آنها تنظیم می نمود این قطعنامه مشخص را نیز صادر می کند: "با توجه به این که حکومت تزار" باندهای سیاه تشکیل می دهد و به طور کلی تمام عناصر مرتجع غیر آگاه و یا آنهائی را که کینه نژادی و مذهبی کور ساخته بر ضد انقلاب بر می انگیزد"، کنگره "مقرر می دارد که به تمام سازمانهای حزبی دستور داده شود: ... بر ضد تعرض باندهای سیاه و به طور کلی تمام عناصر مرتجعی که از طرف دولت هدایت می شوند، سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند." (نقل قولهای فوق از کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" می باشند). به راستی نیروهای به اصطلاح مارکسیست - لنینیست، این نیروهای به واقع رفرمیست مدعی طرفداری از طبقه کارگر در ایران، در مقابل این قطعنامه انقلابی و کل آموزشها و سفارشات لنین چه دارند که بگویند؟

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

کدام جانشین برای جمهوری اسلامی؟

موضوع مهم دیگر که به انقلاب کنونی ایران مربوط است ترسیم یک آلترناتیو واقعی و به عبارتی دیگر شناساندن نوع حکومتی است که برای تحقق خواسته‌های توده‌ها باید جانشین جمهوری اسلامی گردد. وظیفه تئوریزه کردن این امر بر عهده نیروهای پیشروئی قرار دارد که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق خواسته‌های برحق و انقلابی توده‌های به پا خاسته می‌باشند. لذا در شرایطی که توده‌ها حاکمیت کنونی را نفی و به لزوم استقرار حکومت و نظم جدید پی برده‌اند، باید به طور کاملاً روشن و صریح این امر که چگونه حکومتی می‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه ایران باشد به توده‌ها توضیح داده شود و همچنین به آنها گفته شود که چگونه می‌توان به چنان حکومتی دست یافت.

در تعیین حاکمیتی که واقعا مدافع منافع اکثریت آحاد جامعه باشد در رابطه با نیروهائی که به نام چپ شناخته می‌شوند، این بحث مطرح است که اگر قرار به برخوردی جدی است هم باید شرایط تحقق آن حاکمیت معلوم شود و هم چگونگی دست یابی به آن پیشاپیش باید ترسیم گردد. برخی از برقراری حکومت شورائی صحبت می‌کنند بدون آن که ماهیت طبقاتی این حکومت و نقش کارگران در آن را با وضوح بیان کرده و راه‌های عملی رسیدن به این حکومت را تعیین و روشنی بخشند. آنهم در شرایطی که شکل شورائی داشتن یک حکومت الزاماً به معنی کارگری و انقلابی بودن آن نیست. کسانی هم هستند که مشخصاً از برقراری یک حکومت سوسیالیستی و سپردن قدرت به دست شوراهای (البته بدون ارائه درک روشنی از شوراهای) سخن می‌گویند. همانطور که می‌دانیم شوراهای کارگری و برقراری حکومت شورائی سوسیالیستی دست آورد پرولتاریای روسیه می‌باشد. اما اغلب

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

کسانی که در ایران از انقلاب سوسیالیستی و شورائی صحبت می‌کنند همانها هستند که حتی تصور تسلیح کارگران را هم به خود راه نمی‌دهند و عملاً هم نقشی برای روشنفکران انقلابی در این زمینه قایل نیستند. آنها یا نمی‌دانند و یا به روی خود نمی‌آورند که اگر منظور از شوراها کارگری، همان است که مثلاً در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه وجود داشتند، آن شوراها با وجود کارگران مسلح و سربازان مسلح بر پا شدند. اساساً بدون مسلح بودن شوراها کارگری در روسیه، آنها به راحتی از طرف نیروی سرکوب دشمن قلع و قمع می‌شدند. (مطالعه مطلبی تحت عنوان "در صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر، پیش به سوی اکتبری دیگر" از نویسنده این سطور نیز می‌تواند اطلاعاتی در این زمینه به خوانندگان ارائه دهد). بنابراین این دسته در درجه اول باید بگویند که شوراها مورد نظرشان کی و در چه پروسه‌ای می‌توانند مسلح شوند و نقش نیروهای روشنفکر به مثابه نیروی آگاه در این زمینه چیست؟

اما از موضوع فوق که بگذریم، باید بدانیم که تعیین جایگزین برای جمهوری اسلامی قبل از این که امری نظری باشد یک امر کاملاً عملی است. بلشویکها در سال ۱۹۰۵ در مقابل کسانی که بر سوسیالیستی بودن انقلاب روسیه اصرار می‌ورزیدند، ضمن متذکر شدن این امر بدیهی که سوسیالیسم را طبقه کارگر باید در کشور بر پا کند و "آزادی کارگران فقط به دست خود کارگران می‌تواند انجام گیرد"، وجود طبقه کارگر متشکل و آگاه به منافع طبقاتی خود را از شروط اصلی برپائی سوسیالیسم در جامعه خود به حساب می‌آوردند. با توجه به این که در جریان انقلاب ۱۹۰۵ نیروهای مخالف بلشویکها مرحله انقلاب را سوسیالیستی می‌خواندند، لنین در پاسخ به آنها می‌گفت: "صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حسن

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید
ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پر سر و
صدا ولی تو خالی آنارشیستی اکتفا نوزید، آنوقت فوراً خواهید
دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ
سوسیالیستی منوط ست به اجرای هر چه کاملتر اصلاحات
دموکراتیک."

شکی نیست که شرایط کنونی جامعه ایران به لحاظ ساختار
اقتصادی - اجتماعی بسیار متفاوت از جامعه روسیه در سال
۱۹۰۵ می باشد. اگر در روسیه بورژوازی خود در مقابل حکومت تزار
قرار داشت و بلشویکها آن را متفق موقتی خود به حساب
می آوردند، در جامعه ما کارگران تنها با خلع ید از سرمایه داران
می توانند انقلاب را به پیش ببرند و تنها با نابودی سیستم سرمایه
داری حاکم بر ایران (که بزرگترین ویژگی آن وابستگی اش به
امپریالیسم می باشد) امکان رهائی طبقه کارگر و تحقق
خواستهای ستمدیدگان در ایران وجود دارد. اما این واقعیت ذره ای
از اهمیت آموزش لنین که تعیین مرحله انقلاب یک امر عملی و در
ارتباط با واقعیت های عینی است در ارتباط با بحث چه حکومتی
باید جانشین جمهوری اسلامی گردد، نمی گاهد. ببینیم امر
عملی بودن مرحله انقلاب در جامعه ما به چه معناست.

انقلاب دموکراتیک پیش در آمد انقلاب سوسیالیستی در ایران!

به گونه ای که چریکهای فدائی خلق از دیر باز از زبان رفیق مسعود
احمدزاده مطرح کرده اند، عصر انقلابات دموکراتیک با رهبری های
بورژوائی یا احیاناً خرده بورژوائی، در سراسر جهان دیگر به سر
آمده است و در ایران نیز انقلاب تنها با رهبری طبقه کارگر
می تواند به پیروزی برسد. رفیق مسعود از لزوم انقلاب دموکراتیک

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

به رهبری طبقه کارگر صحبت می‌کند. با این حال وی با وفاداری به آموزش لنین و وقوف به این امر که مرحله انقلاب دقیقاً مشروط به فاکتورهای عملی است، مطرح می‌کند که انقلاب در ایران یا عام‌ترین شعارها و برنامه‌های دموکراتیک شروع می‌شود و پرولتاریا در جریان یک مبارزه مسلحانه انقلابی توده‌ای خود را متشکل و قدرتمند می‌سازد؛ و در این روند است که باید توانائی تأمین هژمونی خود بر اقشار خرده بورژوازی را به دست آورد. بنابراین وقتی کارگران در شرایط و فضائی که رشد مبارزه مسلحانه در جامعه به وجود می‌آورد امکان متشکل شدن در ارگان‌های صنفی و انقلابی خود را یافته (و حتی موفق به ایجاد حزب واقعی طبقه کارگر گردیدند) در این صورت قادر به پیشبرد انقلاب در جهت تحقق جامعه دلخواه خود یعنی سوسیالیسم خواهند شد. اگر چنین پروسه‌ای طی شود آنگاه مسیر انقلاب دیگر نه مسیر یک انقلاب دموکراتیک بلکه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. به همین خاطر باید گفت که بر اساس نظرات چریک‌های فدائی خلق، طبقه کارگر در ایران، انقلاب سوسیالیستی خود را با دست زدن به انقلاب دموکراتیک آغاز می‌کند و در پروسه انقلاب می‌کوشد خود را متشکل و قدرتمند ساخته، فرهنگ سوسیالیستی را در جامعه اشاعه دهد و به طور کلی توانائی انجام انقلاب سوسیالیستی را به دست آورد.

بنابراین در مقابل این سؤال که طبقه کارگر ایران چه حکومتی را باید جایگزین دولت بورژوائی (در شرایط کنونی دولت بورژوائی جمهوری اسلامی) سازد، تنها پاسخ علمی و عملی پاسخی است که مطرح می‌کند: حکومتی که طبقه کارگر در رأس آن قرار داشته باشد.

اما همه مسأله در ایران بر سر آن است که چگونه می‌توان رهبری طبقه کارگر را در انقلاب تأمین نمود. به عبارت دیگر طبقه

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

کارگر ایران در چه پروسه‌ای می‌تواند به عنوان طبقه آگاه به منافع طبقاتی خود متشکل شده و توانائی اشاعه و بسط فرهنگ سوسیالیستی را در جامعه کسب کرده و انقلاب را رهبری نماید. تجربه روسیه به طور مشخص نشان می‌دهد که انقلابیون کمونیست با کار در تشکلهای کارگری (در اتحادیه‌ها و غیره) و همچنین شرکت در محافل کارگری و در آمیختن با کارگران، از نزدیک در جریان مبارزه آنها قرار گرفته، برای پیشبرد آن مبارزات رهنمودهای عملی داده و در عین حال با پخش اعلامیه و نشریات آگاه‌گرانه سعی می‌کردند آگاهی سوسیالیستی را به میان کارگران برده و آنها را متشکل نمایند. اما همانطور که می‌دانیم در ایران سلطه یک دیکتاتوری بسیار شدید و قهر آمیز، اساساً امکان ایجاد تشکل کارگری در هیچ شکلی را به کارگران ما نمی‌دهد. در کارخانجات و همه مؤسسات و مراکز تولید نیروهای امنیتی حضور دارند و شدیداً مواظبند که هیچ حرکت مبارزاتی در میان کارگران شکل نگیرد. در تمام طول عمر رژیم جمهوری اسلامی کارگران ما قادر نبوده‌اند حتی در تعدادی محدود محفل‌های مبارزاتی علنی بین خود به وجود آورند. حتی در آنجا هم که کارگران سعی در ایجاد سندیکا نمودند با یورش پلیس و زندان و شکنجه مواجه شدند. بنابراین در شرایط دیکتاتوری که کارگران از وجود تشکلهای صنفی خود محرومند و حتی ایجاد محافل علنی کارگری هم امکان پذیر نمی‌باشد، پس روشنفکران کمونیست هم قادر به انجام کارهای مبارزاتی از آن نوع نیستند که سوسیال - دموکرات‌های روسیه با برخورداری از ابزارهای لازم (اتحادیه و محافل کارگری)، به طور مؤثر و راه‌گشا انجام می‌دادند. این واقعیات به روشنی خود گویاست که مسیر بردن آگاهی سوسیالیستی از طرف روشنفکران کمونیست به میان طبقه کارگر در جامعه تحت سلطه ایران که دیکتاتوری خشن بر آن حاکم است، نمی‌تواند همان مسیر و راهی باشد که بلشویک‌ها

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

در روسیه طی کردند.

اما نیروهای فرمیست مدعی دفاع از طبقه کارگر در ایران، بی اعتناء به تفاوت شرایط جامعه روسیه با ایران تحت سلطه امپریالیسم هنوز پا گذاشتن در جای پای سوسیال - دموکرات‌های روسیه را راه متشکل کردن کارگران ایران جا می‌زنند. آنها از ایجاد به اصطلاح کمیته‌های اعتصاب در کارخانجات و محیط‌های کارگری صحبت می‌کنند که همانطور که تجربه هم نشان داده حتی اگر بتوانند به وجود آیند به هیچوجه در شرایط دیکتاتوری ذاتی سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر جامعه ایران، امکان رشد و ادامه کاری و تأثیرگذاری لازم را ندارند. در نتیجه از این طریق قطعاً امکان بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران ایران و فراهم کردن شرایط برای تشکل یابی طبقاتی طبقه کارگر ما وجود ندارد.

امروز در شرایطی که کارگران مبارز و دیگر توده‌های مردم در هر گوشه از جامعه، رهائی از شرایط بسیار ظالمانه کنونی را فریاد می‌زنند بسیاری به درستی با افسوس مطرح می‌کنند که حیف که جنبش انقلابی کنونی در ایران دارای یک رهبری انقلابی نیست. البته این واقعیت در نزد نیروهای اپورتونیست به وسیله‌ای برای اشاعه یأس و ناامیدی تبدیل گشته که بدون آن که نقشی برای خود جهت کمک به ایجاد چنان رهبری انقلابی در جامعه قایل باشند، با عدم باور به توده‌ها و جریان مبارزات طبقاتی در جامعه که پیشبرنده تاریخ به جلو می‌باشند، پیشاپیش "شکست سختی" را برای جنبش توده‌ها پیش بینی کرده‌اند.

رهبری انقلابی چگونه می‌تواند به وجود آید؟

اما آیا جنبش انقلابی مردم ما محکوم است که همواره از نبود رهبری انقلابی در رنج باشد؟ آیا راهی هم برای ایجاد چنین

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

رهبری‌ای وجود دارد؟ چرا این سؤال مطرح نمی‌شود که در جامعه دیکتاتور زده ایران، رهبری انقلابی چگونه می‌تواند به وجود آید؟ و نیروهای انقلابی در ایران اکنون چه کار باید بکنند و به چه وظایفی باید جامعه عمل بپوشانند تا زمینه ایجاد رهبری انقلابی را در جامعه به وجود آورند؟

بحث فوق در حقیقت شکل دیگری از بیان این بحث دیرینه است که طبقه کارگر در شرایط سلطه دیکتاتوری امپریالیستی در ایران در چه پروسه‌ای می‌تواند متشکل شده و توانائی قرار گرفتن در رأس جنبش توده‌ها را پیدا نماید؟ اما این بحث امروز در شرایط انقلابی کنونی حاکم بر جامعه به شکل کاملاً عینی و عملی مطرح است. بحث این است که کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست در ایران امروز با استفاده از شرایط و امکاناتی که وجود یک موقعیت انقلابی در جامعه به وجود آورده است، باید به کدام شکل از مبارزه به طور عمده دست بزنند و کدام مسیر انقلابی را طی کنند تا راه را برای تأمین هژمونی و رهبری طبقه کارگر در جنبش بگشایند تا این طبقه قادر شود با سرنگونی جمهوری اسلامی حاکمیت سیاسی را در جامعه به دست بگیرد!؟

واقعیت این است که شرایط انقلابی کنونی بهترین فرصت را برای کارگران ایران برای متشکل کردن خود و رفع نقصان مهم جنبش کنونی ایران یعنی فقدان رهبری انقلابی، به وجود آورده است. امروز بسیاری از کارگران ایران تحصیل کرده‌اند. در میان آنها کارگران کمونیست و آگاه به منافع طبقاتی خود کم نیستند. این کارگران با همراهی روشنفکران صادق و واقعاً کمونیست باید خود را در تشکلهای سیاسی - نظامی متشکل کنند تا در درجه اول بتوانند بقاء و ادامه کاری خود را تضمین نمایند. نزدیک به چهل سال مبارزه کارگران و کمونیستها در زیر سلطه جمهوری اسلامی، از یک طرف و همه تجربه‌های مبارزاتی

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

در گذشته، چه تجربه منفی حزب توده و روشنفکرانی که در دهه سی و اوایل دهه چهل به کار آرام سیاسی بی ثمری مشغول بودند و چه تجارب مثبت انقلابیون مسلح در دهه پنجاه، همه بیانگر آنند که تحت دیکتاتوری حاکم بر جامعه تنها یک شکل سیاسی - نظامی می‌تواند امکان و شرایط حفظ و رشد خود را داشته باشد.

در حال حاضر تشکلهای سیاسی - نظامی باید وظیفه بردن آگاهی سیاسی به میان کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم ایران، تحلیل اوضاع و احوال جامعه، افشای ترفندها و توطئه‌های دشمنان مردم، روشنگری در مورد مسایل مختلف جامعه و افشای تبلیغات آنان که چه از طریق رسانه‌های خود جمهوری اسلامی و چه از طرف رسانه‌هایی که از خارج، اغلب در پوشش مخالفت با رژیم، پخش می‌شوند و به طور کلی کار وسیع روشنگرانه و افشاگرانه را با توضیح واقعیت‌ها با دید علمی مارکسیستی به عهده بگیرند. از طرف دیگر این تشکلهای سیاسی - نظامی باید با دست زدن به عملیات مسلحانه علیه دشمن - ضمن انتخاب دقیق سوژه منطبق بر نیازهای شرایط فعلی و روحیات توده‌ها - و توضیح و تشریح دلایل این عملیات و چشم اندازه‌های استراتژیکی اعمال انقلابی خود بکوشند حسن نظر توده‌ها را نسبت به خود جلب کرده، کارگران را به قدرت خودشان آگاه ساخته و از این طریق خود را به کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه بشناسانند. به این نحو آنها خواهند توانست با جلب اعتماد توده‌ها نسبت به خود و به دست آوردن حمایت معنوی آنها، زمینه را برای تبدیل این حمایت معنوی به حمایت مادی و در نتیجه برخوردار شدن از انرژی و توان توده‌ها برای پیشبرد مبارزه برای رهائی، آماده سازند.

نمی‌توان تردید داشت که تعمیق آگاهی طبقاتی و کمونیستی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

در میان کارگران و متشکل کردن آنها و همچنین توسعه فرهنگ سوسیالیستی در میان همه ستمدیدگان ایران تنها با پیمودن چنین مسیری برای کمونیست‌های راستین ایران امکان پذیر می‌باشد. چرا که در چشم انداز این راه امکان سازماندهی توده‌های انقلابی برای انجام مبارزه مسلحانه در جهت آزاد سازی مناطق وجود دارد و به گونه‌ای که تجربه درخشان جنبش مسلحانه در گُردستان در جریان قیام بهمن ۱۳۵۷ ثابت نمود از این طریق تحت رهبری کمونیست‌های راستین نه فقط در خود منطقه‌ای که به نیروی یک خلق مسلح آزاد شده، بلکه تحت تأثیر قدرت انقلابی و جو انقلابی ایجاد شده توسط این قدرت انقلابی، زمینه‌های کاملاً مساعدی برای رشد آگاهی طبقاتی و کمونیستی در میان کارگران دیگر مناطق نیز مهیا می‌گردد. این در عین حال مسیر ساخته شدن حزب طبقه کارگر، یک حزب کمونیست واقعی نیز می‌باشد.

خلاصه باید گفت که برای پیمودن راه درست انقلاب باید از ساختار اقتصادی - اجتماعی، طبقات موجود در جامعه، چگونگی صف بندی آنها و مسایل مختلف از جمله شرایط سیاسی - اجتماعی و فرهنگ و باورهای توده‌ها و غیره تحلیل درستی داشت تا بتوان مسیر درستی را در انقلاب پیمود ولی در عین حال درس گیری از تجارب گذشته اکیداً لازم است. بین الگو برداری از انقلابات گذشته و تجربه اندوزی از آن انقلابات، تفاوت بزرگی وجود دارد. اهمیت مطالعه و کسب اطلاعات واقعی از تاریخ گذشته ایران و تاریخ انقلابات در کشورهای جهان به حدی است که اساساً بدون آموختن از تجارب انقلابی گذشته نمی‌توان راه صحیح انقلاب در کشور خود را به درستی شناخته و طی نمود.

با درک ضرورت مطالعه تاریخ و درس آموزی از آن، در ارتباط با بحث فوق دو نمونه قابل ذکر است. نمونه اول مربوط به تجربه منفی

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

برخورد نیروهای چپ نمای سازشکار در ایران نسبت به مبارزه مسلحانه توده‌ها در ایران و به خصوص خلق گُرد، بلافاصله بعد از قیام سال ۱۳۵۷ می‌باشد. در آن زمان مثلاً سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران که به دلیل برخورداری از اعتبار چریک‌های فدائی خلق واقعی (در حالیکه راه و سنتها و آرمانهای آنها را نفی نموده بود)، نیروی زیادی داشت، اگر قرار بود پیرو یک سیاست انقلابی باشد می‌بایست و می‌توانست، هم در کنار مردم مبارز گُرد قرار گرفته و نیروی خود در سراسر ایران را به نفع پیشبرد مبارزه مسلحانه خلق گُرد علیه جمهوری اسلامی به کار گیرد و هم مبارزه سایر اقشار و طبقات خلق چه در شکل مسلحانه و چه غیر آن را برای سرنگونی رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی به پیش ببرد. برای این سازمان فرصت‌های تاریخی دیگری نیز در آن زمان به وجود آمد که برجسته ترین آنها مبارزات خلق تُرکمن و اقدام دهقانان مبارز این منطقه در مصادره زمین‌های وابستگان به شاه بود. درگیر شدن در این مبارزه و کمک به دهقانان تُرکمن می‌توانست این سازمان را که عنوان تنها جریان کمونیستی ایران با بار توده‌ای را با خود حمل می‌کرد در مسیری قرار دهد که مسیر تداوم و پیشبرد انقلاب (علیرغم شکست قیام بهمن) و برقراری پیوند واقعا مبارزاتی هر چه عمیق تر با کارگران سراسر ایران باشد، در چنین پروسه‌ای حزب طبقه کارگر نیز می‌توانست شکل گرفته و رهبری کمونیستی در جامعه تأمین و تضمین گردد.

متأسفانه با قصور در انجام این وظایف انقلابی، طی یک سازشکاری رسوا بین این سازمان و رژیم تازه به قدرت رسیده و هنوز ناتوان جمهوری اسلامی، جنبش دهقانان تُرکمن صحرا توسط رژیم سرکوب شد. در گُردستان نیز پیشبرد مبارزه مسلحانه خلق دلیر گُرد به دست نیروهای خرده بورژوائی چون

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

حزب دموکرات گُردستان ایران و سازمان زحمتکشان کومه له که این بخش دوم بعداً با بی پرنسیبی کامل بدون این که پیوندی با طبقه کارگر ایران داشته باشد خود را "حزب کمونیست ایران" نامید، افتاد. توده‌های انقلابی خلق گُرد (پیشمرگه‌ها) اگر چه در این تشکل‌های سیاسی قهرمانی‌ها نموده و با فداکاری‌های قابل تحسین خود جنبش مسلحانه بزرگی را در گُردستان پیش برده و با حرکت انقلابی خود تجارب انقلابی زیادی در جنبش خلق گُرد و در جنبش سراسر ایران به جا گذاشتند ولی مبارزه جانانه آنان تحت رهبری‌های خرده بورژوائی و با ضربه بزرگی که دو نیروی سیاسی مذکور در جریان جنگ با یکدیگر به جنبش خلق گُرد وارد کردند، نتوانست تداوم یابد.

نمونه دوم مربوط به مسیری است که از جمله کمونیست‌های ویتنام طی کرده و موفق به تشکیل حزب طبقه کارگر در آن کشور شدند. راه آنها، راه ایجاد کمیته و هسته‌های مخفی در کارخانجات نبود بلکه کمونیست‌های ویتنامی در پروسه شرکت در مبارزات مسلحانه دهقانان و در عمل کمک به آنان برای دست یابی به حقوق حقه خود (زمین) موفق به تقویت خود گشته و توانستند به عنوان یک نیروی انقلابی کمونیست پر قدرت، حسن نظر کارگران را نسبت به خود جلب و در بین آنان محبوبیت به دست آورند. درست در چنین پروسه‌ای بود که کمونیست‌های ویتنام امکان پیوند مبارزاتی با طبقه کارگر را یافته و در این مسیر موفق به تشکیل حزب کمونیست شدند. با در نظر داشتن این تجربه می‌توان دید که در شرایط بعد از قیام بهمن برای سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران شرایطی به مراتب مناسب تر از آنچه کمونیست‌های ویتنام داشتند، آماده بود. سازمان مذکور به خاطر مبارزات درخشان چریک‌های فدائی خلق در اوایل دهه پنجاه، هم یک نیروی سیاسی شناخته شده و محبوب در میان توده‌های وسیعی از مردم حتی در دهکوره‌ها بود و هم از نیرو و توان لازم

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

برای پیشبرد مبارزات توده‌ها که با روحیه انقلابی والای خود حاضر به مبارزه انقلابی بودند، برخوردار بود و به طور مشخص هم در میان کارگران سراسر ایران محبوبیت و اعتبار عظیمی داشت. ولی همین سازمان درست در نقطه مقابل و بر خلاف یک جریان راستین کمونیستی، ابداً خواستار جنگ انقلابی نبود و به همین خاطر به جای پیمودن مسیری مشابه با کمونیست‌های ویتنام، ظاهراً برای تشکیل حزب طبقه کارگر مشغول ایجاد کمیته و "شورا" در کارخانجات شد.

مسلم است که بحث در اینجا بر سر مبارزه در روستا و بین دهقانان نیست که جامعه امروز ایران در این زمینه بسیار متفاوت از دوره مورد بحث در ویتنام می‌باشد، بلکه بحث این است که چه تجربه مثبت کمونیست‌های ویتنامی و چه تجربه منفی ایران (در اینجا باید از نیروهای سیاسی سازشکار دیگر در جنبش آن دوره هم یاد شود که در رد تئوری مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق بین خود مسابقه گذاشته بودند و نقش تقویت کننده در راست روی‌های سازمانی که تحت نام فدائی فعالیت می‌کرد، داشتند) نشان می‌دهند که برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر نباید از تجربه سوسیال دموکرات‌های روسیه دگم ساخت و راه و روش آنها را که در شرایط روسیه اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست در آن کشور امکان پذیر بوده یگانه شکل ممکن برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر وانمود کرد. بحث این است که اگر شرایط در ایران، در آغاز امکان رفتن به میان طبقه کارگر و انجام کار مؤثر ایجاد پیوند با طبقه کارگر را همچون شرایط روسیه دوره لنین به روشنفکران انقلابی نمی‌دهد می‌توان این وظیفه اساسی را به شکل دیگری انجام داد. برای کمونیست‌ها اصل مسأله یافتن مؤثرین شکل مبارزه برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر است نه اینکه چنین وظیفه‌ای را الزاماً باید از همانجائی شروع کنند که در فلان تجربه

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

تاریخی وجود داشته است. به عبارت دیگر اگر ایجاد پیوند با طبقه کارگر برای کمونیست‌ها یک اصل است، این امر که برای رسیدن به این امر از کجا و چگونه باید شروع کنند، اصل نیست. می‌دانیم که کمونیست‌های کوبا و کمونیست پر آوازه انترناسیونالیست، چه گوارای کبیر نیز با پیمودن راه مبارزه مسلحانه توده‌ای و در این پروسه ایجاد پیوند با طبقه کارگر کوبا، به این امر پاسخ داده و چنین تجربه‌ای را از خود به جای گذاشتند.

دولت جایگزین جمهوری اسلامی و دو خط مشی!

همانطور که دیده می‌شود سؤال "رهبری انقلابی در ایران چگونه می‌تواند به وجود آید" در نظرات چریک‌های فدائی خلق به مثابه یک نیروی کمونیست واقعاً معتقد به مارکسیسم - لنینیسم به خصوص در ارتباط با شرایط انقلابی کنونی ایران، پاسخ کاملاً روشن و شفاف و بدون ابهامی دارد (شرح دقیق و کامل این امر مهم در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" آمده است). در عین حال می‌بینیم که این سؤال و پاسخ به آن با موضوع مهم دیگر یعنی دولتی که باید جایگزین رژیم جمهوری اسلامی گردد، در هماهنگی و پیوند کامل قرار دارد. اگر قرار به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و همراه با آن پایان دادن به سلطه امپریالیست‌ها در ایران و نابودی سیستم سرمایه داری وابسته در جامعه می‌باشد، این امر مهم نه از طریق قیام مسلحانه توده‌ای (روشن‌ترین دلیل بر رد آن فقدان رهبری کمونیستی در حال حاضر و عدم امکان ایجاد آن از طریق مسالمت آمیز در شرایط دیکتاتوری حاکم بر ایران می‌باشد) بلکه از طریق پیمودن راه مبارزه مسلحانه توده‌ای - به شکلی که در بالا تشریح گردید - امکان پذیر است. تنها با پیمودن این مسیر از طرف کمونیست‌های صدیق و انقلابی امکان پیوند با طبقه کارگر، تأمین رهبری انقلابی در جنبش وجود دارد و تنها از طریق سازماندهی

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

مسلح توده‌ها در جریان مبارزه مسلحانه است که راه برای تشکیل "ارتش انقلابی" ای که لنین بر ضرورت ایجاد آن جهت برپائی یک "حکومت انقلابی" پای می‌فشارد، تسهیل شده و می‌توان به آن دست یافت. همچنین تنها در این صورت دور نمای یک زندگی سعادت‌مند انسانی در مقابل کارگران و زحمتکشان محروم و زجرکشیده ایران قرار می‌گیرد.

بنابراین در مقابل این سؤال که دولت جایگزین جمهوری اسلامی چگونه دولتی باید باشد در میان کسانی که به عنوان چپ شناخته می‌شوند دو برخورد سیاسی و دو خط مشی در مقابل هم قرار می‌گیرند. برخورد سیاسی و خط مشی‌ای که چریک‌های فدائی خلق ایران به مثابه یک نیروی کمونیست با وفاداری به اصول مارکسیسم - لنینیسم و آموزش از رهبران کبیر پرولتاریا با اعتقاد به ضرورت جنگ مسلحانه توده‌ای با دشمن مبلغ‌آند، و برخورد سیاسی و خط مشی‌ای که اگر چه مدعی طرفداری از طبقه کارگر و اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم می‌باشد، بر خلاف آموزش‌های مارکسیستی حتی در شرایط کنونی نیز که ایران در دوره انقلاب به سر می‌برد و موقعیت انقلابی در جامعه وجود دارد به فکر انجام حرکتی در جهت ایجاد ارتش انقلابی برای برپائی حکومت انقلابی نیست. اینها راه انقلاب را قیام مسلحانه ناگهانی توده‌ها عنوان می‌کنند، اما گوئی قیام مسلحانه توده‌ای مورد نظر شان تدارک نیاز ندارد و کارگران نباید از هم امروز برای به دست گرفتن رهبری آن قیام و یا اگر امکان چنین امری نیست حداقل کوبیدن مهر و تأثیر انقلابی خود بر آن قیام خود را متشکل و مسلح کنند. پس در این دوره پر تلاطم و طوفانی در جامعه نیز مبلغ انجام همان توصیه‌هایی هستند (ایجاد کمیته‌های اعتصاب و غیره در کارخانجات) که پیش از این در دوره آرام مبلغ آن بودند. اما کدام قیام مسلحانه نیاز به سازماندهی مسلح ندارد؟ آیا اینها در

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

رویای خود انتظار قیام خود بخودی بهمن ۱۳۵۷ را می‌کشند تا دوباره برای ایفای نقش غیر انقلابی در صحنه حاضر شوند؟ اگر چنین است باید گفت که این انتظار بیهوده است. تاریخ دو بار عین هم تکرار نمی‌شود.

پاسخ به ندای توده‌ها، وظیفه نیروهای پیشرو کمونیست!

در شرایط کنونی که جامعه ایران در دوره انقلاب قرار گرفته و موقعیت انقلابی در جامعه وجود دارد جا دارد در همین چهارچوب به وظایفی که در حال حاضر بر عهده نیروهای پیشرو قرار دارد، پردازیم. لنین مطرح کرده است که "هر موقعیت انقلابی به انقلاب ختم نمی‌شود". در این حکم نکته‌ای مهم و اساسی نهفته است و آن این که، برای دست یابی توده‌های انقلاب کننده به پیروزی دو عامل باید همدیگر را تکمیل نمایند: عامل عینی و عامل ذهنی. منظور از عامل عینی همانا تغییراتی است که هم در وضعیت توده‌ها و هم در وضعیت حکومت به وجود می‌آید و لنین از آنها به عنوان "تغییرات عینی" نام می‌برد که خود اثبات گر وجود موقعیت انقلابی در یک جامعه می‌باشند. وی می‌نویسد که "در چنین شرایطی فقط وقتی انقلاب به وقوع می‌پیوندد که علاوه بر تغییراتی که در بالا ذکر شد، تغییری ذهنی هم اضافه گردد. یعنی طبقه انقلابی توانائی آن را داشته باشد که به حد کافی از قدرت عملیات توده‌ای انقلابی برای سرنگونی حاکمیت موجود استفاده بکند. این حاکمیت حتی در شرایط بحران هم به خودی خود سقوط نمی‌کند، بلکه آن را باید سرنگون کرد. (نقل از "سقوط انترناسیونال دوم"). در ارتباط با قدرت طبقه انقلابی در واقع باید از عامل ذهنی سخن بگوئیم که خود، هم وجود توده‌هایی با روحیه قوی انقلابی را شامل می‌شود که برای رسیدن به هدف دست به مبارزات فداکارانه و قهرمانانه زده و مرگ را تحقیر می‌کنند و هم وجود یک نیروی سیاسی متشکل انقلابی

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

به مثابه پیشاهنگ رهبری کننده عملیات توده‌ای انقلابی. با ترکیب این دو عامل عینی و ذهنی، انقلاب می‌تواند به پیروزی دست یابد.

توجه به شرایط مشخص کنونی جامعه ایران، نشان می‌دهد که تا جایی که موضوع به تغییر در وضعیت توده‌ها و رژیم بر می‌گردد این "تغییرات عینی" صورت گرفته‌اند. در رابطه با عامل ذهنی نیز همه مسأله به فقدان یک نیروی سیاسی متشکل انقلابی مربوط می‌شود والا تا جایی که به توده‌ها، روحیه والای انقلابی در آنها و داشتن پتانسیل لازم برای انجام مبارزه تا پای جان مربوط است، کمبودی در این زمینه وجود ندارد. واقعیت این است که توده‌های جان به لب رسیده ایران نه فقط در دیمه با مبارزات قهرمانانه و سلحشورانه خود نشان دادند که برای رسیدن به کار، نان، مسکن، آزادی و استقلال حاضر به هر گونه فداکاری می‌باشند و عملاً سینه‌های خود را سپر گلوله‌های نیروهای سرکوبگر نمودند، بلکه در تدوam تظاهرات و قیام‌های قهر آمیز خود در دیمه، علی‌رغم سرکوب‌های وحشیانه نیروهای داعشی رژیم جمهوری اسلامی به میدان آمده و با حضور مبارزاتی خود و حتی توسل به جنگ خیابانی با این رژیم، عملاً و با فریادی رسا اعلام می‌کنند که دیگر حاضر نیستند به استثمارگران و ستمکاران خود اجازه دهند که همچنان آنها را بچاپند و زندگی جهنمی‌ای را بر آنان تحمیل کنند. نشان می‌دهند که دیگر تحمل وضع کنونی را نداشته و خواهان دگرگونی در نظم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه می‌باشند. آنها آشکارا - چه با سر دادن شعارهای انقلابی پر معنا و چه با اعمال انقلابی خود - نشان می‌دهند که راه اصلی دگرگونی و تغییر شرایط نکبت بار حاکم بر زندگی خود را هم که همانا راه انقلاب قهرآمیز می‌باشد، می‌دانند.

اگر در جریان انقلاب برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

شاه، توده‌های مبارز ما با این فکر که رهبری انقلابی وجود دارد فریاد می‌زدند "رهبران، ما را مسلح کنید" (و متأسفانه رهبری انقلابی در جامعه وجود نداشت که به این ندا پاسخ دهد)، امروز در قریب به اتفاق تظاهرات و قیام‌های توده‌ای که در این یا آن گوشه از کشور رخ می‌دهد، توده‌های انقلابی از ضرورت مسلح شدن و توسل به مبارزه مسلحانه علیه دشمنانشان سخن گفته و با شعارهایی نظیر "وای به روزی که مسلح شویم" و "می‌کشیم، می‌کشیم آن که برادرم کشت" یا "آتش جواب آتش"، هم ضرورت مسلح شدن و انجام مبارزه مسلحانه و هم آمادگی خود را برای پیشبرد یک مبارزه مسلحانه علیه دشمنانشان اعلام می‌کنند. توده‌ها به درستی انتظار دارند که یک نیروی سیاسی انقلابی متشکل، به سازماندهی مسلح آنها بپردازد. اساساً پاسخ دادن به ندای توده‌ها، آموزش از آنها و حرکت در راستای خواست و نیاز توده‌ها در جهت تأمین منافع آنان وظیفه تخطی ناپذیر نیروهای سیاسی پیشرو جامعه است و اتفاقاً پاسخ به درخواست کنونی توده‌های انقلابی در صحنه، امروز وظیفه عمده و اساسی نیروهای آگاه و کمونیست را در جامعه تعیین می‌کند.

اما اگر در حال حاضر تشکل سیاسی - نظامی شناخته شده قوی و انقلابی‌ای وجود ندارد که نشان دهد به خواست و ندای توده‌ها پاسخ مثبت می‌دهد، خود توده‌های انقلابی تا آنجا که در قدرت دارند به مبارزه قهر آمیز با نیروهای مسلح رژیم می‌پردازند. این توده‌های به پا خاسته و دلیر در جریان تظاهرات خود در مواجهه با دشمن گاه به پرتاب سنگ و آجر پاره مبادرت می‌ورزند. گاه به جنگ تن به تن و کتک زدن متقابل نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم می‌پردازند. یا از تاکتیکی علیه نیروهای سرکوبگر استفاده می‌کنند که از خود آنان آموخته‌اند (راندن ماشین به سوی مزدوران حکومتی و زیر گرفتن آنها - موردی که در اوج انقلابی در رزم جانانه خود علیه بسیج و پاسداران رژیم به کار

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

بردند). توده انقلابی در مواردی با سلاح گرم به مقابله با دشمن دست می‌زند (یک مورد از آن در مبارزات کشاورزان اصفهان مشاهده شد) و گاه مبارزه مسلحانه خود علیه نیروهای سرکوبگر را با پرتاب بمب‌های دستی و یا بمب‌های آتشزا به میان آنان به نمایش می‌گذارد که مورد آخر آن در مبارزه قهر آمیز توده‌های جان به لب رسیده خرمشهر در جلوی چشم همگان قرار گرفت. البته خبرهایی از این دست در رابطه با اقدامات مسلحانه توده‌ها، در شرایطی که رسانه‌ها به طور عمده در دست نیروهای متعلق به جبهه ضد انقلاب قرار دارند، کمتر امکان پخش پیدا می‌کنند. در شرایط کنونی رسانه‌های ارتجاعی تلاش فراوانی می‌کنند تا ذهن‌ها را مشغول مبارزات به اصطلاح مدنی ساخته و ضمن تفییح قهر انقلابی توده‌ها رفرمیسم را در جامعه اشاعه دهند. با این حال در ویدئویی نیز دیدیم که جوانانی که در منطقه‌ای در پشت صحنه در کمین نیروهای مسلح سرکوبگر رژیم نشسته بودند به هنگام عبور گله‌ای از آنها، بمب‌های آتشزا به میانشان پرتاب کرده و ضمن وارد آوردن خسارت به ایشان، آنها را از حرکت باز داشتند. جالب است که این مورد بیانگر یک کار گروهی بود که امید به تداومش را در دلها زنده می‌کرد. همچنین می‌دانیم که تظاهرات عمومی مسالمت آمیز مردم و به طور مشخص کارگران چطور با دخالت نیروهای امنیتی و انتظامی وحشی رژیم و اعمال قهر ضد انقلابی آنها علیه تظاهر کنندگان، فوری شکل قهر آمیز به خود می‌گیرد. در جریان تظاهرات و تجمعات کارگری، در موارد زیادی کار به کتک زدن کارگران توسط آن نیروها و درگیری بین کارگران و نیروهای مسلح رژیم می‌کشد.

اوضاع در جبهه ضد انقلاب!

امروز شرایطی بر جامعه ایران حاکم است که نه رژیم جمهوری اسلامی به مثابه کانال اصلی سلطه امپریالیستها بر جامعه ایران،

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

علیرغم همه وحشی گری‌ها و اعمال جنایتکارانه‌اش قادر است توده‌ها را از میدان مبارزه کنار زند و نه توده‌ها در لحظه کنونی از چنان قدرتی برخوردارند که بتوانند بساط این رژیم ننگین دار و شکنجه را در هم کوبیده و خود آن را به زباله دان تاریخ بیافکنند. دشمنان توده‌های تحت ستم ما از خود جمهوری اسلامی گرفته تا امپریالیست‌ها (همراه با نیروها و رسانه‌های وابسته به آنها)، این استثمارگران و ستمکاران جنایتکار و وحشی، اکنون که حاکمیت خود و سیستم ظالمانه سرمایه داری را با خیزش توده‌های انقلابی در خطر می‌بینند برای حفظ وضع نکبت بار و مصیبت آور موجود در هر زمینه و حوزه‌ای به تلاش‌های شدید و گسترده‌ای دست زده‌اند. رسانه‌های امپریالیستی با قلب حقایق - البته با مخلوط کردن راست و دروغ با هم - و اشاعه ایده‌های فرمیستی در جهت انحراف مسیر مبارزات مردم فعالیت گسترده‌ای را در پیش گرفته‌اند. در حال حاضر، کار سرکوب مبارزات توده‌ها را خود جمهوری اسلامی به عهده دارد و این رژیم در شرایطی که به قول عباس عبدی از مهره‌های اصلاح طلب رژیم که (در گفتگو با گروه تحلیل، تفسیر و پژوهش‌های خبری ایرنا- ۱۱ خرداد ۱۳۹۷) اعتراف کرد که شیرازه امور در اکثر نهادها و ارگان‌های دولتی از هم پاشیده شده و به قول وی کار آمدی ندارند، اما به وظیفه خود که سرکوب مبارزات توده‌ها و کنترل جامعه از طریق اعمال قهر ضد انقلابی در آن عمده است، عمل می‌کند. جمهوری اسلامی وظیفه سرکوب توده‌ها را با میلیتاریزه کردن کامل تمام مناطق، برقراری حکومت نظامی اعلام نشده و ولو کردن نیروهای مسلح و امنیتی خود در کوچه و خیابان، توسل به دستگیری‌های گسترده، اعمال شکنجه‌های وحشیانه به زندانیان و کشتار بی شرمانه در زندانها انجام می‌دهد. امروز گاه در ویدئوهائی که منتشر می‌شوند دیده می‌شود که دست اندرکاران حکومت، با این اخطار به مزدوران مسلح خود که اگر

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

مردم بتوانند رژیم حاکم را سرنگون کنند، شما را تکه تکه خواهند کرد و شما و خانواده تان امکان خروج از کشور را هم نخواهید یافت، آنها را آشکارا تشجیع می‌کنند که به هر عمل وحشیانه علیه مردم دست زده و با بی رحمی هر چه تمامتر به سرکوب مبارزات و اعتراضات آنان پردازند؛ چون پای مرگ و زندگی خودشان در میان است. به آنها می‌گویند که مردم، ما را به دریا خواهند ریخت. حتی مقامی در وزارت بهداشت از خطر سقوط رژیم و پیامدهای آن برای خود و همکارانش صحبت می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که به هر طریقی در حفظ ارکان این رژیم کوشا باشند. به طور کلی در حال حاضر جمهوری اسلامی عهده دار کنترل جامعه برای حفظ سلطه امپریالیسم در ایران است ولی این وضع ممکن است در صورت پیشرفت جنبش انقلابی و جدی تر شدن هر چه بیشتر خطر برای سلطه امپریالیستی در ایران، تغییر کرده و دشمنان مردم مبادرت به اقدامات دیگری بکنند. مثلاً می‌دانیم که امپریالیسم آمریکا به مثابه دشمن اصلی خلقهای ایران، نیروهای مزدوری را از میان ناسیونالیست‌های ایرانی به خصوص در گُردستان یا بلوچستان در اختیار دارد که سالها برای آنان هزینه کرده است. این دشمن جانی و سالوس هر زمان لازم ببیند، می‌تواند از آنها برای ایجاد اغتشاش در جنبش و مخدوش کردن صف انقلاب و ضد انقلاب استفاده کند. نه فقط جریان‌های ناسیونالیست بلکه نیروهای شناخته شده یا ناشناخته دیگری نیز ممکن است در شرایط خاصی در جهت حفظ سلطه امپریالیستی و تداوم سیستم سرمایه داری وابسته در ایران، در خط قدرتهای خارجی به مبارزه مسلحانه با رژیم جمهوری اسلامی برخیزند و نیروهای مبارز جامعه را هم فریب دهند. خلاصه تا آنجا که به دشمنان توده‌های تحت ستم ما، دشمنان کارگران، زحمتکش‌ان و اقشار مختلف مردم در شهر و روستا مربوط است، آنها انقلاب توده‌ها را امری کاملاً جدی به حساب آورده و برای از بین بردن آن

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

به هر تلاش ضد انقلابی دست می‌زنند.

تلاش نیروهای رفرمیست برای به عقب راندن توده‌ها!

نمی‌توان تردیدی داشت که در درون جامعه ایران چه در میان کارگران و چه روشنفکران، کمونیست‌های راستینی وجود دارند که می‌کوشند وظیفه خود را در ارتباط با شرایط حساس کنونی دریافته و به آن عمل کنند. درعین حال از دیر باز تفکری رفرمیستی در جنبش کمونیستی ایران وجود دارد که همانطور که در بالا اشاره شد وظیفه نیروهای کمونیست در جامعه را صرفاً رفتن به کارخانه‌ها و به اصطلاح کار با کارگران قلمداد می‌کند؛ و شاهدیم که این تفکر حتی در شرایط امروز نیز که بحث اصلی بر سر انقلاب و چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می‌باشد و این امر مسأله مبرم روز را تشکیل می‌دهد، وظیفه خاصی برای نیروهای کمونیست قائل نیست و انگار که هیچ تغییر عینی در جامعه صورت نگرفته است، مبارزه صنفی و حداکثر کوشش برای ایجاد تشکلهای صنفی کارگری را در راس اهداف و آمال مبارزه کارگران جلوه می‌دهد. واقعیت این است که اولاً طبقه کارگر ایران از همان بدو استقرار رژیم جمهوری اسلامی هرگز از مبارزه باز نایستاده و به خصوص از دهه ۸۰ به این سو ضمن تشدید مبارزات خود علیه سرمایه داران و رژیم حاکم در جهت تحقق خواستههای صنفی و ایجاد تشکلهای صنفی مستقل خود قدمهای جدی و مهمی برداشته است. ثانیاً، طبقه کارگر ما در جریان مبارزه برای تشکل یابی خویش، از درون خود، کارگران آگاه، متعهد و فداکاری را پروده و بعضاً به عنوان فعال کارگری به همگان شناسانده است. اما آنچه علیرغم مبارزات بی وقفه و فداکارانه کارگران و تلاشهای بی دریغ و مسئولانه فعالین صمیمی و مبارز کارگری مانع از شکل گیری حتی یک اتحادیه یا سندیکا یا به طور کلی تشکل کارگری مستقل گردیده، سد بلند

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

دیکتاتوری رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بوده است. این رژیم نه تنها فعالین کارگری را به دلیل دفاع از منافع صنفی کارگران دستگیر کرده، مورد شکنجه قرار داده و حکم و وثیقه سنگین برای آنها تعیین نموده است، بلکه هر کارگر ساده‌ای را نیز صرفاً به خاطر مبارزه برای ابتدائی‌ترین خواسته‌های صنفی خود مورد حملات وحشیانه قرار داده است. چنین است که حتی در شرایطی که تحقق خواسته‌های کامل صنفی کارگران منوط به از میان برداشتن این دیکتاتوری و به عبارت دیگر سرنگونی جمهوری اسلامی است، پیروان تفکر رفرمیستی مزبور سعی دارند به شیوه اکونومیست‌های روسیه، ذهن طبقه کارگر را صرفاً به خود و مسایل صنفی خویش مشغول نموده و آنها را از انجام اقدامات عملی در جهت سرنگونی رژیم و از بین بردن دیکتاتوری باز دارند. این نیروهای رفرمیست قادر نیستند ببینند و نمی‌خواهند اعتراف کنند که طبقه کارگر ما در شرایط انکشاف هر چه بیشتر سیستم سرمایه داری در ایران با آگاهی و تجربیاتی که در طول مبارزات دلیرانه خود کسب نموده است، امروز از توان فکری و تجربه عملی لازم نه فقط برای ایجاد تشکلهای صنفی خود بلکه جهت به عهده گرفتن وظایف خطیر تر و بزرگتر از آن برخوردار می‌باشد. لذا با کوتاه فکری و با تکبر خاص خود کارگران ایران را ناآگاه می‌خوانند و با این توجیه حتی در شرایط کنونی که شکی باقی نیست که مردم کارد به استخوان رسیده ایران و در رأس آنها طبقه کارگر ما، خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، نه از ضرورت کسب قدرت سیاسی توسط کارگران سخن می‌گویند و نه قادرند وظایف و راهی را پیش پای آنان بگذارند که مسیری برای قدرت‌گیری کارگران باشد. البته آنها در حرف و ادعا ظاهراً موافق قیام مسلحانه توده‌ای هستند و این را راهی برای رهائی طبقه کارگر جلوه می‌دهند. اما امروز دست به فریب کارگران زده و برای بازداشتن آنها از متشکل شدن

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

و مقابله قهر آمیز با دشمنانشان و مشخصاً با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در شرایط انقلابی کنونی ایران، مطرح می‌کنند که هنوز "لحظه قطعی" و مرحله نهائی برای دست زدن به سلاح فرا نرسیده است. البته باید پرسید که آیا برای این نیروهای فرمیست با شیوه‌های اپورتونیستی شان هیچ وقت زمان برای دست بردن به سلاح فرا می‌رسد؟ پاسخ با توجه به تجربه‌هایی که طبقه کارگر و مردم مبارز ایران از دهه بیست - زمان قدرت داشتن اپورتونیسم حزب توده - تا کنون در دست دارند به این سؤال منفی است.

پیروان تفکر فوق با هر عنوانی که امروز روی خود گذاشته‌اند (سیاسی کارهای مارکسیست - لنینیست در درون جامعه ایران) و یا از گذشته با خود حمل می‌کنند (جریان‌ات سیاسی مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر در خارج از کشور)، به واقع همان اپورتونیست‌هایی هستند که اگر از قدرت نفوذ در میان کارگران برخوردار باشند به گفته لنین خطرشان برای منحرف کردن جنبش کارگری از خود بورژواها بیشتر است. اینها در اصل دشمنان طبقه کارگرند که حتی اگر روزی صد بار هم از ضرورت انقلاب صحبت کنند و سخنان گرانقدر مارکس مبنی بر ضرورت در هم شکستن ماشین دولتی را تکرار کنند، در عمل با عدم انجام وظایف انقلابی که شرایط کنونی حکم می‌کند به حفظ وضع نکبت بار و مصیبت زای کنونی که دستپخت سرمایه داران زالو صفت است، خدمت می‌کنند.

این دسته اول با عمل خود علیرغم ادعای طرفداری از طبقه کارگر، کار دسته دومی‌هایی را هم تقویت و تکمیل می‌کنند که چه آشکارا در جبهه ضدانقلاب باشند و چه مدعی قرار داشتن در صف توده‌ها باشند، به طور کاملاً علنی مبلغ پسیفیسم و فرمیسم هستند. این دسته دوم همان کسانی هستند که

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

برای باز داشتن توده‌ها از انقلاب جهت حفظ سیستم استثمارگرانه و شدیداً ظالمانه حاکم، راه نجات توده‌ها را "نافرمانی مدنی" جا می‌زنند و این شیوه از کار را نه به عنوان تاکتیکی که در شرایطی ممکن است مفید هم واقع شود، بلکه به عنوان شیوه اصلی مبارزه و راه رسیدن مردم به خواسته‌های خود جا می‌زنند. همانها که به مردم می‌گویند که توسل شما به مبارزه مسلحانه باعث می‌شود که رژیم برای سرکوب "مجوز" پیدا کند و به سرکوبش ده برابر اضافه کند. اما آنها عمداً این واقعیت را پنهان می‌کنند که رژیم نه امروز و نه هیچوقت دیگر در طول عمر ننگین و جنایتکارانه‌اش منتظر "مجوز" از مردم نبوده است. دست اندرکاران جمهوری اسلامی همواره حتی با بی‌شرمی تمام بدون هیچ "مجوز"ی به کشتار مردم پرداخته و به آن افتخار کرده‌اند. بیشک مردم هشیار ایران نه اعترافات خود خمینی و نه گردانندگان حکومتش چون مجدی گیلانی، موسوی اردبیلی و موسوی تبریزی و غیره به جلادی خودشان در دهه ۶۰ را فراموش کرده‌اند و نه جلادی و افتخار به آن از طرف دیگر سران رژیم در دهه‌های بعدی چون روحانی را که در جریان جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر ۱۳۷۸، در مقام رئیس شورای امنیت ملی، از لزوم تکه تکه کردن دانشجویان و مردم مبارز سخن گفت.

چه ضد انقلاب شناخته شده و چه رفرمیست‌های مدعی طرفداری از مردم، در توجیه به اصطلاح راه "نافرمانی مدنی" شان، برای فریب توده‌ها، "پرهیز از خشونت" را به عنوان کم‌هزینه‌ترین راه تبلیغ می‌کنند. در حالی که در جامعه طبقاتی کنونی، پیش گرفتن راه مبارزه مدنی و عدم اعمال قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی همان کوره راهی است که انرژی انقلابی کارگران و توده‌های محروم را به هرز می‌برد و در خدمت نجات رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. این کوره راه، بن بست است که با

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

باز داشتن توده‌ها از اعمال قهر انقلابی به مثابه تنها راه نجات خویش از جهنم حاصل از سیستم سرمایه داری وابسته حاکم، توده‌ها را دست بسته به مسلخ جلادان و مدافعین مسلح نظم استثمارگرانه و ستمکارانه کنونی می‌برد. از این رو کوره راه پیشنهادی اینان، "هزینه" ای بر گرده طبقه کارگر و انبوه عظیم ستمدیدگان تحمیل می‌کند که بسیار، بسیار پر هزینه تر از مبارزه‌ای خواهد بود که توده‌ها با دست بردن به سلاح علیه دشمنانشان به کار ببرند.

تاکتیک کنونی رژیم در رابطه با تظاهرات خیابانی!

به گونه‌ای که دیده می‌شود رژیم امروز مردم انقلابی در صحنه مبارزه را به طور شدید و گسترده مورد اصابت گلوله‌های خود قرار نمی‌دهد و به قولی از حداکثر نیروی خود برای سرکوب استفاده نمی‌کند. دلیل این امر روشن است. دشمنان مردم از وجود یک موقعیت انقلابی در جامعه کاملاً آگاهند و می‌دانند که توده‌های انقلابی مصمم به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، می‌دانند که در این شرایط توده‌ها از درجه بالائی از روحیه و شور انقلابی برخوردارند و ترسی از نیروهای مسلح دشمنانشان به دل راه نمی‌دهند، به عینه می‌بینند که این توده‌های جان به لب رسیده و کارد به استخوان رسیده، از مرگ نمی‌هراسند و حاضرند برای سرنگونی رژیم و رسیدن به آزادی به هر نوع فداکاری دست زده و قهرمانانه جان فدا کنند. در چنین شرایطی است که آنها خود را مجبور می‌بینند که به قول معروف با حساب و کتاب به توده‌ها برخورد کنند. این مزدوران از تجربه شاه در جریان خیزش انقلابی توده‌ها در سالهای ۵۷-۱۳۵۶ آموخته‌اند که سرکوب حداکثری و شدیداً خونین تظاهرات مردم در یک شرایط انقلابی گاه نه تنها باعث عقب راندن توده‌ها نخواهد شد، بلکه آنها را در مبارزه و پیمودن راه انقلاب جری تر خواهد

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

ساخت. می‌دانند که در حال حاضر اقدام به خونریزی بیشتر از آنچه امروز انجام می‌دهند، باعث افزایش هر چه بیشتر خشم توده‌ها شده و خونهای ریخته شده شهدای انقلاب بر زمین به پرچم سرخی در دست توده‌های انقلابی تبدیل خواهد شد و آنها را به انجام اقدامات عملی جدی تر خواهد کشاند. می‌دانند که مردم بی دلیل در هر تظاهرات خود شعار "آتش جواب آتش"، "وای به روزی که مسلح شویم" و "جنگ تا بکنگیم" و از این قبیل نمی‌دهند، این شعارها در شرایط انقلابی امکان تحقق دارند. این دشمنان (سرمایه داران خارجی و داخلی و وابستگانشان) که می‌خواهند با چنگ و دندان از ثروت و زندگی بورژوائی شان محافظت کنند، از سر داده شدن این شعارها هراس زیادی در دل خود احساس می‌کنند. چرا که می‌دانند که توده‌های انقلابی با طرح چنان شعارهایی بی صبرانه امکان و شرایطی را طالب هستند که بتوانند به این شعارهای خود جامه عمل ببوشانند. در چنین جوی است که آنها حساب می‌کنند که گشودن آتش بی محابا در سطحی وسیع به روی توده‌های انقلابی، باعث شعله ور شدن هر چه عظیم تر شراره‌های آتش انقلاب در هر گوشه از کشور خواهد شد. دشمنان، درست از به جریان افتادن مبارزه مسلحانه توسط توده‌ها در اقصی نقاط ایران در بیم و هراسند. به همین خاطر در حال حاضر ضمن آن که کماکان، همچون روال سابق خود به بگیر و ببند وحشیانه مبارزین و شکنجه و قتل در زیر شکنجه به صورت فجیع و یا با روش‌های ضد انقلابی همیشگی شان به ربودن جوانان و کشتار مخفیانه آنان مشغولند، هنوز از به کارگیری سرکوب حداکثری خود احتراز می‌کنند و آن را به موقعیتی دیگر محول می‌کنند. بیهوده نیست که امروز رئیس پلیس‌های جلاد و بی شرم جمهوری اسلامی در آغاز برای پراکنده کردن تظاهرات مردم لفظ "خواهش می‌کنم"، "بفرمائید تشریف ببرید" و از این قبیل که به هیچوجه در قاموس

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

آنها نیست و تنها برای خام کردن توده‌ها و کاستن از شدت مبارزات آنان به طور فریبکارانه به کار می‌روند، استفاده می‌کنند. باید هشیار بود و دانست که دشمنان مردم منتظرند تا موقعیت انقلابی در جامعه فروکش کند، تا زمان به نحوی بگذرد، توده‌ها خسته شوند و از شور و هیجان جشن خود، جشن انقلابی‌ای که برپا کرده‌اند، کاسته شود، آنگاه آنها با کشتارهای فله‌ای توده‌ها، حمام خون‌هایی به مراتب شدیدتر از دهه ۶۰ برپا کنند. با قرار دادن چنین خطر و فاجعه بزرگ در جلوی چشم خود، باید با جدیت تمام در راه سازماندهی مسلح توده‌ها حرکت کرد و به تبلیغ این راه پرداخت. تنها با در پیش گرفتن چنین راهی است که می‌توان توده‌های عظیم مردم ایران را از قرار گرفتن در معرض خونریزی‌ها و قساوت‌های آتی دشمنانشان محفوظ نگاه داشت.

تغییر اوضاع به نفع خلق با تشکیل گروه‌های سیاسی - نظامی!

آیا قانونمندی‌های جامعه ایران راهی را هم پیش پای نیروهای انقلابی جدی و واقعاً متعهد قرار می‌دهد؟ آیا طبقه کارگر ایران می‌تواند مسیر انقلابی‌ای را طی کند که به متشکل شدن طبقاتی او انجامیده و به او امکان و قدرت رهبری جنبش و توده‌های تحت ستم ایران را بدهد؟ به راستی به نیاز حیاتی جنبش در حال حاضر که همانا تأمین رهبری انقلابی می‌باشد، چگونه باید پاسخ گفت؟ می‌دانیم که کسانی فقدان رهبری در جنبش کنونی را وسیله‌ای برای رواج یأس و ناامیدی در جنبش قرار می‌دهند. آیا اینها می‌توانند بگویند که امروز نیروهای انقلابی و کمونیست ایران برای پر کردن خلاء رهبری در جنبش، موظف به انجام چه کارها و اقدامات انقلابی هستند؟ آیا آنها اساساً رسالتی هم در این زمینه برای نیروهای پیشرو جامعه قائلند؟

تردیدی نمی‌توان داشت که اگر جای یک نیروی انقلابی و متشکل کمونیست در جامعه ما خالی نبود، و یا اگر این طور گفته

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

شود که اگر هم امروز کارگران آگاه و روشنفکران مبارز و از جان گذشته ایران، علیرغم همه سرکوب‌ها و بگیر و بندهای جمهوری اسلامی و همچنین به رغم تلاش نیروهای اپورتونیست در تبلیغ نظرات و ایده‌های سمی خود، بتوانند امکان و توان آن را به دست آورند که تشکلهای سیاسی - نظامی خود را در جامعه ایجاد نموده و با اعمال انقلابی خود در جهت ایجاد یک رهبری انقلابی حرکت کنند، در این صورت شکی نباید داشت که چنین نیروهای متشکل سیاسی - نظامی خواهند توانست با در پیش گرفتن سیاست انقلابی درست و عمل به آن به طور مؤثر اوضاع را به نفع خلق تغییر دهند. خواهند توانست در عمل "قدرت طبقه انقلابی برای به انجام رساندن عملیات توده‌ای انقلابی" را بالا برده و به این طبقه (طبقه کارگر ایران) برای این که بتواند در موقعیتی قرار گیرد که توانائی خُرد کردن ستون فقرات طبقه سرمایه دار و خُرد کردن ماشین قدرت دولتی را بیابد، یاری رساند و جنبش را در مسیر پیروزی قرار دهد.

حقانیت سخن فوق در این است که امروز برای پیروزی انقلاب، عامل عینی به صورتی که توضیح داده شد وجود دارد و همه مسأله بر سر تقویت آن از طریق عامل ذهنی و به طور مشخص عمل آگاهانه انقلابی از سوی نیروهای آگاه و روشنفکر جامعه می‌باشد. می‌دانیم که نیروهای اپورتونیست در ایران با تبلیغ ایده‌های پاسیفیستی خود عملاً کارگران و روشنفکران پیشرو را از دست زدن به عمل آگاهانه انقلابی باز می‌دارند و به خصوص هر گونه دست بردن به اسلحه از طرف این نیروها را تحت عنوان مخالفت با به اصطلاح "مبارزه جدا از توده" می‌کوبند. اما در اینجا بحث نظری مطرح نیست، بلکه مسأله‌ای کاملاً مشخص و عملی مطرح است. جنبش انقلابی خلق در حال حاضر برای پیشروی خود به منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، به تشکیلات نیاز

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

دارد. نیازمند آن است که نیروهای پیشرو جامعه با گفتار و رفتار انقلابی خود و در اساس با اِعمال قهر انقلابی علیه دشمنان، به توده‌های انقلابی و اما بی سازمان ایران نشان دهند که به راستی پشتیبان کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم می‌باشند. نیاز دارد که نیروهای پیشرو ضمن متشکل کردن خود، به مسلح کردن توده‌ها، به سازماندهی آنها و رهبری مبارزات شان چه در شکل مسلحانه و چه غیر مسلحانه اقدام نمایند. بنابراین تشکیل گروه‌های سیاسی - نظامی توسط کارگران و روشنفکران متعهد و انقلابی نیاز واقعی جنبش در شرایط کنونی است.

در شرایط انقلابی کنونی همه مسأله بر سر چگونگی سرنگونی رژیم حاکم، گرفتن قدرت از دست سرمایه داران و پایان دادن به سلطه امپریالیسم در ایران است. مسأله بر سر آن است که طبقه کارگر ایران در مسیری قدم نهد که بتواند ستون فقرات سلطه سرمایه داران (چه خارجی و چه داخلی) که همانا نیروهای مسلح ضد خلقی کنونی (ارتش و ضامان آن) می‌باشد را در هم بشکند. یعنی در مسیری قدم نهد که موفق به تشکیل ارتش انقلابی خود گردد تا بتواند حاکمیت انقلابی خود را به نفع اکثریت آحاد جامعه در ایران بر قرار سازد. این ضرورتی است که راه و چگونگی تحقق آن در تئوری و خط مشی چریک‌های فدائی خلق به عنوان تنها تئوری و خط مشی کمونیستی در ایران، ترسیم گشته است. لذا کارگران و روشنفکران آگاه و رزمنده و متعهد ما موظفند به آن تئوری اشراف پیدا نموده و از آموزش‌های آن برای پیمودن راه درست و انقلابی در حال حاضر، توشه بر گیرند.

اگر قرار است فقر و فلاکت از میان کارگران و زحمتکشان ایران رخت بر بندد، اگر قرار است به بی حقوقی، فقدان امنیت شغلی، به بیکاری و توهین و تحقیر کارگران و توده‌های وسیع ستمدیده در

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

ایران پایان داده شود، اگر قرار به تأمین نان، کار و مسکن و آزادی برای مردم تحت ظلم و ستم ایران است، شرایط انقلابی کنونی و آمادگی توده‌های انقلابی برای پیشبرد رزمی انقلابی علیه دشمنانشان در جهت تحقق خواسته‌های برحق و انقلابی خود، فرصت تاریخی بی نظیری را در اختیار نیروهای پیشرو جامعه قرار داده است. باید از این شرایط برای پر کردن خلاء رهبری و ایجاد پیشاهنگ انقلابی سازمان یافته سود جست و مستقیماً برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که در حال حاضر به عنوان ابزاری در دست امپریالیسم آمریکا جهت اجرای سیاست‌های جنگ طلبانه این امپریالیسم و شرکاء در منطقه خاورمیانه عمل می‌کند، گام برداشت. به طور کلی، تنها با متشکل شدن و مبارزه مسلحانه علیه دشمنان رنگارنگ توده‌ها می‌توان راه درست مبارزه را پیمود و در راه کسب قدرت سیاسی به ایجاد ارتش انقلابی که لازمه اکید و غیر قابل انکار جهت برقراری یک حکومت انقلابی است نایل آمد؛ و تنها از این طریق می‌توان به سلطه امپریالیسم و سگان زنجیریش در ایران پایان داد.

موقعیت انقلابی تنها در شرایط خاصی در جامعه به وجود می‌آید و به مدت طولانی پایدار نمی‌ماند و همانطور که در بالا اشاره شد به خودی خود هم به سرنگونی رژیم و انقلاب در جامعه منجر نمی‌شود. بنابراین اگر پیشروان انقلابی نتوانند از آن به نفع پیشبرد مبارزه به نفع توده‌ها استفاده کنند، اگر مبارزین کمونیست صدیق و متعهد ایران نتوانند قدم در راه درست انقلاب گذاشته و این راه را با همه خطرات و دشواری‌هایش بپیمایند، در این صورت امپریالیست‌ها در درجه اول خواهند کوشید رژیم جمهوری اسلامی را همچنان سرپا نگاه دارند. اگر چنین شود با از بین رفتن موقعیت انقلابی و مجدداً مسلط شدن جمهوری اسلامی بر اوضاع، این رژیم سفاک به کشتارهایی به مراتب

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

وحشیانه تر از قبل دست زده و شرایط بس مختنق تر و طاقت فرساتر از قبل در جامعه برقرار خواهد کرد. شق دیگر این است که اگر انقلاب تا به آن حد جلو برود که امپریالیستها مجبور به تعویض این رژیم با آلترناتیو دیگری شوند، این آلترناتیو هر چه باشد - تجربه مصر و تونس و یا لیبی و عراق و افغانستان - در هر حالتی کشت و کشتار و حمام خون‌های جدیدی به راه خواهد انداخت تا تحت سلطه نگاه داشتن جامعه ایران و شرایط تداوم غارت و چپاول برای امپریالیستها کاملاً تأمین و تضمین گردد.

بنابراین برای رسیدن به آزادی و رهائی از سلطه امپریالیسم و رژیم‌های سفاک و وحشی دست ساز آن، در حقیقت یک راه در مقابل کارگران و زحمتکشان و همه ستمدیدگان جامعه و نیروهای کمونیست و آزادیخواه قرار دارد و آن مصممانه و قاطعانه جنگیدن با دشمن است. این راه پر افتخار و سرفرازانه‌ای است که دشواری‌ها و خطراتش نیز بسیار بسیار کمتر از جنگ یک طرفه دشمنان بی رحم و سفاک علیه مردم بی سلاح و بی پناه و فجایع خون باری است که آنها برای توده‌های تحت ستم به وجود می‌آورند.

واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی در میان بحران و ورشکستگی دست و پا می‌زند و به مفهوم واقعی کلمه رژیمی پوسیده است که تنها با احساس پشتیبانی از طرف امپریالیستها، در مقابل مردم قیافه رژیم قدرتمند به خود می‌گیرد. از طرف دیگر چه امپریالیسم آمریکا و چه کلا جهان امپریالیستی، سالهاست که در بحرانی بزرگ گرفتار آمده‌اند و تضاد فیمابین امپریالیستها هر روز بیشتر و شدید تر می‌گردد. در چنین شرایطی انقلاب توده‌ها و توسل آنان به جنگی عادلانه و قاطع برای رهائی از سلطه امپریالیسم، زهر مهلکی بر جان آنها است. زهری که اوضاع را بیش از پیش برای امپریالیستها سخت

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

و دشوار نموده و به تدریج شرایط مرگشان را فراهم می‌آورد. مردم ما تجربه بسیار تلخ هجوم سراسری رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ به خود را دارند. در آن مقطع علیرغم شکست قیام بهمن، انقلاب هنوز از توان زیادی برخوردار بود. هنوز توده‌های انقلابی که خواست‌های خود را متحقق شده نمی‌دیدند، در صحنه مبارزه بودند و در هر گوشه از کشور مبارزه به اشکال گوناگون و از جمله به شکل مبارزه مسلحانه جریان داشت. اما متأسفانه در همان مقطع نیروهای سیاسی‌ای در جنبش حضور داشتند که حاضر به سازمان دادن جنگ توده‌ها علیه دشمنانشان برای تحقق خواسته‌هایشان نبودند. برای رهبران این سازمانها، رؤیای شرکت در پارلمان جمهوری اسلامی و یا معرفی کاندید برای ریاست جمهوری و غیره و یا شرکت در دم و دستگاه رژیم حاکم، جذبه بیشتری داشت. در واقع، جمهوری اسلامی اگر در آن دهه توانست زن و مرد و کودک و پیر و زن حامله را با شقاوت و قساوت تمام از دم تیغ بگذراند و خون در خیابان جاری کند، اگر توانست جامعه را کاملاً مختنق کرده و سلطه ننگین خود با فرهنگ و سنت‌های ارتجاعی‌اش را بر مردم ایران تحمیل کند و چنان فجایع دهشتناک و ننگینی در زندانها به وجود آورد که خانواده‌ها و شاهدین هنوز با یادآوری آن خون می‌گیرند، و امروز حتی پس از گذشت اینهمه سال، شنیدن گوشه‌ای از آن مصیبت‌ها، درد و اندوه وصف ناپذیری را به وجود می‌آورد، همه اینها به خاطر آن بود که نیروهای خلق برای جنگ با ضد خلق بی رحم و قسی القلب سازماندهی نشده و آماده نبودند و از این رو به راحتی غافلگیر شدند. این تجربه تلخ حاوی درسهای گرانبهایی است. نیروهای پیشرو و همه مردم مبارز ایران با یادآوری فجایع دهه ۶۰ می‌توانند ببینند که جنگیدن با ارتجاع، به جا گذاشتن تجربه انقلابی از خود و حتی مرگ سرفرازانه در میدان جنگ به گونه‌ای که در گُردستان بود، چه تفاوتی با نجنگیدن با

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

دشمن و تحمل مصیبت‌هایی که تا به امروز مردم ما با آنها مواجه‌اند، دارد. از این روست که امروز یا باید توانست به شعار "ما زن و مرد جنگیم، جنگ تا بجنگیم" جامه عمل پوشاند و یا دشمنان، خندان و شادان با شعارهایی نظیر "برقص تا برقصیم" سطله جنایتکارانه خود را همچنان و این بار بسیار خشن تر و بی رحمانه تر از قبل بر مردم مصیبت دیده و محروم ما برقرار خواهند کرد.

شرح وجود "موقعیت انقلابی" در ایران بر اساس آموزش لنین

با توجه به این که در سراسر این نوشته از دوران انقلاب و موقعیت انقلابی صحبت شد، در اینجا لازم است با مراجعه به لنین در این مورد به طور مشخص صحبت شود.

لنین در کتاب "سقوط انترناسیونال دوم"، سه علامت عمده را برای شناخت موقعیت انقلابی در یک جامعه ذکر می‌کند: (۱) طبقات فرمانروا امکان نداشته باشند فرمانروایی خود را به شکل تغییر نیافته حفظ کنند؛ یعنی آن هنگام که بین "طبقات فرادست" بحران ایجاد شده و این بحران به شکافی منتهی گردیده که موجب می‌شود طبقات فرو دست علیه حاکمیت بالائی‌ها دست به شورش بزنند. برای وقوع انقلاب، معمولا این ناکافی ست که "طبقات فرودست نخواهند" به شیوه سابق زندگی کنند، بلکه بالایی‌ها هم باید نتوانند حاکمیت خود را به شکل سابق ادامه بدهند. (۲) تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی و مطالبات طبقات تحت ستم. (۳) هنگامی که در نتیجه ی علل فوق، رشد قابل ملاحظه‌ای در فعالیت‌های مبارزاتی توده‌ها پدید آمده؛ توده‌هایی که در شرایط "آرامش" بدون شکوه و شکایت اجازه می‌دهند تا مورد غارت قرار گیرند، ولی در شرایط آشفته و

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

طوفانی - هم به واسطه ی اوضاع و احوال ناشی از بحران و هم در نتیجه ی عملکرد خود "طبقات حاکم" - یه سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده می شوند. " (تأکیدها از نویسنده این سطور است). اینها را لنین "تغییرات عینی" می نامد که "نه تنها از اختیار گروهها و احزاب جداگانه، بلکه از اختیار طبقات جداگانه هم مستقل می باشند."

جمع بندی فوق با توجه به این که تجربیات انقلاب های مختلف مؤید و اثبات گر آن بوده اند به مثابه قانونی مربوط به جوامع طبقاتی می باشد. بر این اساس حال با نگاهی به شرایط حاکم بر جامعه ایران و شرایطی که در تکوین خود منجر به تظاهرات و قیام های توده ای دیمه ۹۶ گردید، می توانیم امروز به طور واضح وجود موقعیت انقلابی را در جامعه خود تشخیص داده و بشناسیم. من در "درس های قیام دیمه در یادداشت ششم" و همچنین با ارائه نمونه هایی در "یادداشت هفتم" با اشاره به این که تضادهای طبقاتی در جامعه تحت سلطه ایران شدت هر چه بیشتری پیدا نموده و این امر امروز منجر به شکل گیری شرایط کاملاً جدیدی در جامعه گشته است، این واقعیت را به تفصیل شرح داده ام و در اینجا به طور مختصر آنها را یادآوری می کنم.

۱- در آستانه قیام دیمه آشکار شدن ورشکستگی سیاست های حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور رژیم وابسته به امپریالسم جمهوری اسلامی، از یک طرف باعث رشد تضادهای درون رژیم گشت و از طرف دیگر موجب تشدید نارضایتی توده ها شد و کاسه صبر و تحمل آنها را سرریز نمود.

در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی عمده بودجه مملکت را صرف اجرای سیاست های جنگ طلبانه امپریالیستها (در اساس امپریالیسم آمریکا) در منطقه نموده و در کنار فشارهای سیاسی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

و اجتماعی طاقت فرسا، فشار اقتصادی شدیدی را نیر بر مردم تحمیل می‌نمود، روحانی وعده‌های زیادی مبنی بر بهبود شرایط اقتصادی در جامعه در پرتو پروژه "برجام" می‌داد. از جمله وعده می‌داد که با وارد شدن در سیستم بانکی و ایجاد زمینه برای سرمایه گذاری‌های بیشتر، اشتغال زائی نموده و در مقیاس بزرگی بیکاری را در جامعه از بین خواهد برد. در حالی که می‌دانیم که میلیونها دلاری که بر اثر توافق هسته‌ای در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده شده بود، صرف پیشبرد سیاست‌های جنگی امپریالیستی گشت و در جاهائی هزینه شد که هیچ دردی از دردهای بیشمار مردم را برطرف نمی‌کرد. در هر حال، شکست برجام آخرین حيله‌های رژیم را برای باز داشتن توده‌ها از مبارزه، خنثی نمود. از طرف دیگر در شرایط شدت گیری نارضایتی توده‌ها و رشد مبارزات آنان و به خصوص گسترش هر چه وسیعتر و شدیدتر مبارزات کارگران در سراسر ایران، تضادهای درونی رژیم روز به روز شدت بیشتری می‌یافت و این امر موجب افشای گوشه‌هایی از فساد و دزدیهای حکومتیان می‌گشت تا جائی که هر روز به شکلی افشاگری جدیدی از دزدی‌ها و فساد لاعلاج درون دستگاه حاکمیت در جامعه پخش شده و توده‌های محروم و گرسنه در جریان آن قرار می‌گرفتند. از جمله می‌توان به دزدی‌های میلیارد دلاری بایک زنجانی (که به باور توده‌ها در پشت سر وی مقامات بالای رژیم به عنوان دزدان عمده قرار دارند)، دزدی‌های کلان شهردار تهران (قالیباغ) و یا دزدی‌هایی که ارتباط مستقیم با زندگی توده‌ها داشت از جمله بالا کشیدن پول صندوق بازنشستگان و دزدیدن سپرده‌های مردم تحت ستم یعنی مردمان عاصی از استثمار و انواع ظلم و بیداد دستگاه حکومتی توسط برخی از مؤسسات مالی و عدم توانائی حکومت در پاسخگویی به شکایات مردم اشاره کرد. همچنین با افشاء شدن هر چه بیشتر فسادهای لاعلاج موجود در درون رژیم که یک نمونه از آن برملا

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

شدن جاسوسی دختر رئیس قوه قضائیه (صادق لاریجانی) برای سرویس‌های جاسوسی انگلیس بود، توده‌ها هر چه بیشتر به ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی و از هم گسیختگی دستگاه حاکمه و بحران در درون آن پی می‌بردند. وقوف توده‌های رنج‌دیده و مبارز به وجود بحران و شکاف در درون حاکمیت، رشد هر چه بیشتر مبارزات مردم را در پی خود داشت. از آخرین نمونه‌های برجسته آن مبارزات قبل از قیام‌های دیمه مبارزات بازنشستگان و مال باختگان (کسانی که سپرده‌هایشان را مؤسسات مالی بالا کشیده بودند) بود که تأثیر خود را در رشد مبارزات دیگر توده‌ها نیز به جا گذاشت. مدتها قبل از خیزش انقلابی دیمه بازنشستگان و مال باختگان، خیابانهای چندین شهر را به طور مدام به صحنه مبارزه سیاسی با رژیم تبدیل کرده بودند. اما رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک "دولت" (در مفهوم مارکسیستی آن) درست به دلیل بحران و پوسیدگی درون خود قادر نبود به مطالبات بر حق مردم در این زمینه در حد معقول و تا حدودی پذیرفته شده رسیدگی کند.

بر همگان آشکار است که این رژیم دار و شکنجه پیش از این برای خاموش کردن فریاد حق طلبانه مردم و بریدن نفس آنها، از ارتکاب به هیچ جنایتی و به راه انداختن هیچ حمام خونی ابائی نداشت. اما با کمال تعجب دیده می‌شد که مردم ستم‌دیده هر روز به خیابان می‌آیند ولی رژیم که زمانی برای خاموش کردن مبارزات توده‌ها با بی رحمی و قساوت تمام حتی از سلاح آر. پی. جی هم برای کشتار آنها و خاموش کردن صدای حق طلبانه شان استفاده کرده بود (به اعتراف یکی از دست‌اندرکاران وزارت کثیف و جانی اطلاعات، سعید حجاریان، در جریان خیزش مردم قزوین در مرداد سال ۱۳۷۲ به دستور حکومتیان، نیروهای مسلح رژیم به طور وحشیانه به میان توده‌های تظاهر کننده آر. پی. جی شلیک

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

کرده و به قتل دسته جمعی مردم پرداختند)، حال دیگر به سیاق سابق رفتار نمی کند. توده‌های مبارز در خیابان شعارهایی چون "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید" می‌دادند و حتی در آستانه دیمه مستقماً علیه دولت حاکم شعار داده و خواستار مرگ روحانی شدند ولی جنایتکاران حاکم، حال، خود و نظام پوسیده شان را در چنان بحران بزرگی گرفتار می‌دیدند و با چنان بحران عمومی در جامعه رو برو بودند که ترجیح می‌دادند برای فائق آمدن بر اوضاع، سیاست دیگری در پیش بگیرند. آنها با سنجش اوضاع و با وقوف به انفجاری بودن شرایط، جهت جلوگیری از گسترش مبارزات ستم‌دیدگان و در هراس از خیزش‌های قهر آمیز توده‌ای مجبور شده بودند بر خلاف سابق با احتیاط با تظاهر کنندگان برخورد کنند و نه تنها فکر استفاده از آر. پی. جی را به مخیله خود راه ندهند بلکه به نیروهای مسلح خود دستور بدهند که از اسلحه گرم برای مقابله با مردم در حد امکان استفاده نکنند. در بیانی دیگر "طبقات فرمانروا" (طبقه سرمایه دار) در اوضاع و احوال جدید، صلاحشان را در آن می‌دیدند که برای تداوم سلطه انگلی خود، برای یک دوره موقت هم که شده سیاست پیشین شان را تغییر داده و طور دیگری عمل کنند.

به صحنه آمدن احمدی نژاد، رئیس جمهور سابق رژیم جمهوری اسلامی در پی تشدید تضاد او و دار و دسته‌اش با دار و دسته‌ای دیگر در حاکمیت، نمودار برجسته دیگری از رشد بحران در میان بالائی‌ها بود. احمدی نژاد در تضاد با رقبای خود در دستگاه قضائی دولت که قصد دستگیری افرادی از دار و دسته وی را داشتند به حرکاتی خاص و غیر متعارف دست زد که پخش ویدئوهای افشاگرانه علیه قوه قضائیه و خاندان لاریجانی‌ها و بست نشستن در "شاه عبدالعظیم" و غیره از جمله آنها می‌باشد. وی با این اعمال و ایراد سخنانی که گاه تلویحاً علیه خامنه‌ای هم بود سعی کرد خود را به عنوان اپوزیسیون بشناساند. این واقعیت که خود

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

نمودار بحران در میان بالائی‌ها بود به نوبه خود آشکار ساخت که حاکمیت موجود تا چه حد دچار ورشکستگی و از هم گسیختگی درونی است. اگر حاکمیت موجود دچار بحرانی شدید در درون خود نبود و شرایط پیشین وجود داشت، جای کمترین تردیدی نبود که ولی فقیه، یعنی خامنه‌ای به عنوان رأس هرم دیکتاتوری موجود، جلوی چنین حرکاتی را می‌گرفت. به واقع، در شرایط پیشین تنها یک اشاره خامنه‌ای کافی بود تا به فوریت بساط اعتراض احمدی نژاد در هم ریخته شده و خود وی دستگیر گردد. اما اکنون حاکمیت موجود می‌بایست سیاست دیگری در پیش گیرد.

شکی نبود که مشاهده شکاف موجود در درون حاکمیت و آشکار شدن فساد عمیق در دستگاه دولتی که برای توده‌ها به معنی ضعف و پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی بود به توده‌های سرشار از خشم و نفرت نسبت به رژیم حاکم قدرت و امکان می‌داد که نارضایتی خود از شرایط ظالمانه حاکم را با علنیت هر چه بیشتری بروز داده و انفجاری در جامعه به وجود آورند. در فاصله کوتاه قبل از انفجار خشم توده‌ها در دیماه، وقوع زلزله در استان کرمانشاه و بسیج مردم در سراسر ایران برای کمک رسانی به زلزله زدگان به طور مستقل، جای هیچگونه تردیدی باقی نگذاشت که توده‌های تحت ستم ایران هیچگونه اعتمادی به رژیم جمهوری اسلامی ندارند. بالا رفتن روحیه انقلابی در توده‌ها و ارتقای همبستگی مبارزاتی آنان در مقابل دشمن مشترک خود با وجود یک شرایط انقلابی در جامعه بروز می‌کند و توده‌های تحت ستم ما این واقعیت را در همین زمان در صحبت‌ها و در چگونگی برخورد خود با مسائل گوناگون بر همگان عیان می‌نمودند. به این ترتیب بود که توده‌هایی که تا دیروز از ورود به صحنه مبارزه سیاسی باز داشته شده بودند، مستقلاً و به طور آشکار به صحنه

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

مبارزه سیاسی وارد شدند. این فاکت‌های عینی همگی مؤید وجود اولین نشانه عنوان شده برای موقعیت انقلابی در ایران می‌باشند.

شدت بحران عمومی‌ای که کل جامعه ایران را در بر گرفته بود برای همگان پس از تظاهرات و قیام‌های قهر آمیز توده‌ای در دیماه - که خود به صورت کاملاً آشکار شرایط نوینی با کیفیتی کاملاً متفاوت از قبل در جامعه به وجود آورد - معلوم شد. حالا دیگر "طبقات فرمانروا" در شرایطی که مردم در سطح میلیونی خواهان سرنگونی نظامشان بودند، می‌بایست با چنگ و دندان از حاکمیتشان محافظت کنند. میلیتاریزه کردن سراسر مناطق ایران، ولو کردن مزدوران امنیتی و مسلح خود در کوچه و خیابان و در همه جا و گیر دادن به مردم و از جمله با ایجاد سد در معابر و گرفتن تلفن‌های دستی جوانان با اعمال زور جهت چک و تفتیش آنها، از جمله اعمالی هستند که آنها جهت جلوگیری از حرکت‌های مبارزاتی مردم انجام می‌دهند و به این نحو به واقع حکومت نظامی پنهانی را در جامعه ایجاد کرده‌اند. همه اینها از سیاست تغییر یافته رژیم در شرایط انقلابی کنونی ایران حکایت می‌کند که به نوبه خود یکی از نمودارهای "موقعیت انقلابی" در جامعه را به نمایش می‌گذارند.

یکی از احکام مارکس حاکی از آن است که "انقلاب ضمن پیشروی خود، یک ضد انقلاب به هم فشرده و محکمی به وجود می‌آورد". ما صحت این گفته را امروز در رابطه با تلاش حکومتیان - چه نام خود را اصلاح طلب گذاشته باشند و چه اصولگرا و غیره - جهت تقویت هر چه بیشتر نیروهای مسلح ضد انقلاب برای مقابله با توده‌های انقلابی شاهدیم. لنین با نقل این گفته از مارکس در "درسهای قیام مسکو" خاطر نشان می‌کند که پس "حال باید دم شمشیر را تیزتر کرد".

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

۲ - دومین علامت عمده‌ای که برای تشخیص موقعیت انقلابی در یک جامعه ذکر شده عبارت از تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی و مطالبات طبقات تحت ستم می‌باشد. به نظر می‌رسد که در این مورد نیاز به توضیح زیادی نباشد. تنها کافی است بر وسعت گرفتن پدیده زباله گردی برای تأمین غذا و رفع گرسنگی و افزایش شدید تعداد کودکان کار اشاره شود و دیگر لازم نباشد به انواع و اقسام بدبختی‌هایی که کارگران، معلمین و اقشار مختلف زحمتکش‌شان شهر و روستا امروز بیش از هر وقت دیگر با آنها مواجهند و مطالبات گسترده‌ای که دارند، پردازیم. وقتی توده‌ها فریاد بر می‌آورند که کارد به استخوانشان رسیده و دیگر طاقت تحمل وضع ظالمانه کنونی را ندارند و حاضرند بمیرند ولی دیگر با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم نکرده و زیر بار ستم و استثمار زندگی نکنند، در حقیقت از شدت گیری بیش از حد فقر و بدبختی در جامعه خبر می‌دهند.

۳ - تظاهرات و قیام‌های قهر آمیز توده‌ای در حدود ۱۴۰ شهر و روستا به منزله ورود ناگهانی توده‌های مردم به صحنه مبارزه سیاسی و کشیده شدن آنها "به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود" بود. حرکتی که نقطه عطفی در مبارزات توده‌های ما به وجود آورد. باید دانست که زمینه این حرکت از یک سال قبل با رشد مبارزات توده‌ها در سراسر ایران تهیه شده بود. به خصوص در یک سال اخیر اعتصابات و تجمعات کارگری در حد بسیار بالایی ارتقاء یافته و در سراسر ایران رشد و گسترش می‌یافت. کارگران اگر چه به خاطر تحقق خواسته‌های اقتصادی‌شان دست به اعتصاب می‌زدند ولی مبارزات آنها با دخالت رژیم خیلی زود به مبارزه سیاسی و بعد به مبارزه قهرآمیز با رژیم کشیده می‌شد. به طور کلی رشد و تکامل مبارزات کارگران و دیگر توده‌های مردم که در آستانه قیام دیمه در سراسر ایران جریان داشت به نقطه عطفی

شرکت فعالانه افراد عامی به طور مستقل و عملی در زندگی سیاسی، به قول لنین یکی از نشانه‌های دوره انقلاب می‌باشد. این واقعیت هم در مبارزات دیمه نشان داده شد. پس از آن که قیام‌های توده‌ای دیمه از اوج افتاد ما تداوم آن قیام‌ها را در مبارزات حاد توده‌های عامی با رژیم که در موارد زیادی به صورت یک جنگ داخلی بین ستم‌دیدگان و رژیم ستمگر حاکم جلوه می‌کند شاهدیم. به این ترتیب در زندگی سیاسی توده‌های تحت ستم ایران تحول کیفی به وجود آمده است.

در حال حاضر رژیم با روش‌های حساب شده سرکوبگرانه می‌کوشد مانع از رشد مبارزات توده‌ها گردد و رسانه‌های امپریالیستی هم که ظاهر مخالفت با این رژیم را به خود گرفته‌اند به طرق مختلف سعی در انحراف مسیر مبارزات مردم و سنگ اندازی در مقابل رشد آن مبارزات را دنبال می‌کنند. از طرف دیگر جنبش از وجود یک رهبری انقلابی در رنج است و هیچ حرکت برجسته و محسوسی که دال بر حضور فعال نیروهای آگاه و پیشرو جامعه باشد به چشم نمی‌خورد. مجموعه عواملی از این قبیل بی شک در این امر که جنبش توده‌ها به صورت یکپارچه ظاهر نشده و پراکنده می‌باشد، نقش ایفاء می‌کنند. شاهدیم که مبارزه انقلابی و قهرمانانه توده‌ها پس از شعله ور شدن در منطقه‌ای فروکش کرده و با یک فاصله زمانی شعله‌های مبارزه در منطقه‌ای دیگر سر به بیرون می‌زند. در عین حال مبارزات کوچک و بزرگ و درگیری‌های خشن و قهر آمیز نیروهای سرکوبگر با توده‌های مردم به طور مدام در سراسر ایران جریان دارد. در دوره انقلاب، هر آن حادثه جدیدی رخ می‌دهد و بعد به طور سریع جای خود را به حادثه دیگری می‌دهد. اکنون که آخرین سطرهای این مطلب نوشته می‌شود، خبر از برخاستن موج جدیدی از مبارزات

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

مردم می‌رسد. خبرها حاکی هستند که مبارزات مردم شجاع و از جان گذشته‌ای که بیمی از مزدوران مسلح رژیم به دل راه نمی‌دهند و فریاد می‌زنند: "سرکوب اثر ندارد"، در شهرهای مختلف ایران، از جمله در کرج و تهران و اصفهان، قهدریجان، شیراز، کرمانشاه مجدداً شعله ور گشته. این توده‌ها با دستی خالی به درگیری با نیروهای مسلح رژیم می‌پردازند و گاه با حمله به سرکوبگران خود، موفق می‌شوند آنها را فراری داده و موتورهایشان را به آتش بکشند. آشکار است که توده‌های مبارز ایران "به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده" شده‌اند. توده‌های قهرمان ایران دست اندر کار انقلاب خود هستند. انقلاب کار توده‌هاست.

به عنوان ختم کلام بگویم که اگر این واقعیتی است که نیروی سازمان یافته دشمن را تنها با نیروی سازمان یافته توده‌ها می‌توان در هم شکست و اساساً اگر در مبارزه توده‌ها با استثمارگران و ستمکارانشان، صرف داشتن حقانیت کافی نیست بلکه قدرت و توان و زور سازمان یافته لازم است تا بتوان حاکمین را از قدرت به زیر کشید، پس همه تلاش‌ها باید صرف سازمان دادن توان و قدرت توده‌ها و برخوردار کردن آنها از نیروی لازم جهت مقابله با دشمنانشان و نابودی آنها گردد. در جامعه ما تنها با متشکل کردن و مسلح کردن توده‌ها می‌توان نیرو و توان آنان را در مقابل دشمنانشان تقویت و راه دستیابی به پیروزی را در مقابل آنان گشود. این نکته را هم اضافه کنم که در حال حاضر جریان همین انقلاب و مبارزات انقلابی توده‌ها علیرغم فقدان رهبری، نقش بزرگی در تضعیف دشمنان اصلی مردم، امپریالیستها و در نزدیکتر کردن آنها و سیستم گندیده سرمایه داریشان به سرنوشت محتوم خود که همانا مرگ و نیستی است، ایفاء می‌نماید. فراموش نکنیم که یکی از عوامل مهم در تضعیف و افول

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

امپریالیسم انگلیس به مثابه سرکرده امپریالیستها در جهان که زمانی اکثر سرزمین‌های گره خاکی را به مستعمره خود تبدیل کرده بود، رشد مبارزات توده‌ای در مستعمرات بود. بی شک مبارزات مردم ما و سایر توده‌های تحت ستم امپریالیسم در خاورمیانه نیز در تضعیف و سرانجام در به گور سپردن امپریالیسم آمریکا و شرکاء - که یا مستقیماً و یا از طریق حکومت جمهوری اسلامی و مزدوران داعش و غیره شرایط فاجعه باری برای مردم ما و دیگر خلقهای خاورمیانه ایجاد کرده‌اند - نقش به سزائی خواهند داشت.

افتخار بر توده‌های رزمنده ایران که با مبارزات قهرمانانه خود نقش بزرگی در به خاک مالیدن پوزه امپریالیستها و سگ زنجیریش جمهوری اسلامی ایفاء می‌کنند.

اوایل مرداد ۱۳۹۷

زیر نویس:

۱ - نامه انگلس به ژوزف بلوک، ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰

"بر اساس درک مادی از تاریخ، عامل تعیین کننده ی نهایی در تاریخ عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی. نه مارکس و نه من هیچ گاه چیزی بیش از این را ادعا نکرده ایم. لذا اگر کسی این مطلب را تغییر داده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل است موضوع را به یک عبارت بی معنی و مجرد و مسخره تبدیل کرده است. وضع اقتصادی زیربنا را تشکیل می‌دهد، اما عناصر گوناگونی از روبنا - یعنی اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی و نتایج آن‌ها از قبیل تشکیلاتی که به دست طبقه ی فاتح پس از یک نبرد پیروزمندانه تأسیس می‌گردند و غیره، هم چنین اشکال حقوقی، و به خصوص بازتاب‌های تمام این مبارزات طبقاتی در

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

معزهای شرکت کنندگان، از نظر تئوری‌های سیاسی، حقوقی و فلسفی و عقاید مذهبی و تحول بعدی آنها به نظام‌های خشک و جزمی - همچنین تأثیراتشان را بر روی مسیر مبارزات تاریخی اعمال می‌نمایند و در بسیاری موارد به طور اخص شکل آن را تعیین می‌کنند. در میان تمام این عناصر تأثیرات متقابلی وجود دارد که در آن، از میان مجموعه‌ی حوادث بی‌شمار (یعنی چیزها و اتفاقاتی که ارتباط متقابل درونی شان آن قدر نادر و یا غیرقابل اثبات است که می‌توان آن را نادیده گرفت)، حرکت اقتصادی بالاخره ناگزیر به تأکید خود است. در غیر این صورت به کار بردن تئوری در مورد هر دوره‌ی تاریخی، ساده‌تر از حل یک معادله‌ی یک مجهولی خواهد بود."

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

در مورد رویدادهای اخیر کازرون
در مورد رویدادهای اخیر کازرون
(مصاحبه با کانال بذرهای ماندگار)

در خرداد ۱۳۹۷

پرسشگر کانال بذرهای ماندگار: با درود به شنوندگان عزیز کانال بذرهای ماندگار. همانطور که می‌دانید در روزهای اخیر آتش خشم و نفرت به حق مردم محروم و به جان آمده ما، یک بار دیگر و این بار در شهر کازرون شعله ور شد و این شهر به صحنه شورش قهر آمیز مردم دلاور کازرون علیه ظلم و ستم و سرکوب جمهوری اسلامی بدل شد. در همین رابطه فرصتی پیش آمده تا با رفیق اشرف دهقانی گفتگوی کوتاهی در مورد رویدادهای اخیر کازرون داشته باشیم. توجه تان را به این گفتگو جلب می‌کنیم.

پرسشگر: رفیق اشرف با درود و سپاس از فرصتی که برای این گفتگو در اختیار کانال بذرهای ماندگار گذاشتید. روشنه که رویدادی به بزرگی خیزش مردم کازرون، پرسش‌های گوناگونی را بوجود می‌آورد اما با توجه به محدودیت‌های این گونه گفتگوها در این فرصت تنها چند پرسش را در این رابطه با شما در میان می‌گذاریم.

اولین پرسش اینه که گفته می‌شه که خیزش اعتراضی اخیر توده‌ها در کازرون که توسط جمهوری اسلامی به خون کشیده شد، صرفا به دلیل نارضایتی مردم این شهر از طرح تقسیم بندی شهر کازرون توسط مقامات حکومت به وقوع پیوسته؛ این را البته بیشتر رسانه‌های خارجی تبلیغ می‌کنند. سؤال اینه که آیا واقعا مردم به خاطر تقسیم شدن یا نشدن شهر حاضر شدند چند روز جلوی گلوله‌های رژیم بایستند و سینه سپر کنند. مگر از تقسیم نشدن شهر چه منافع مادی نصیب مردم کازرون می‌شه؟

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

اشرف دهقانی: با درود به شنوندگان عزیز کانال بذرهای ماندگار و سپاس از شما. در مورد رسانه‌های خارجی که گفتید بذارید اول اینو بگم که اونها سعی می‌کنن که با نقد گوشه‌هائی از واقعیت جمهوری اسلامی، خودشون را دوست مردم جلوه بدن - که البته این طور نیست. این رسانه‌ها، دلیل تظاهرات خیابانی مردم را، مردم ستم‌دیده کازرون را، این طور جلوه دادند که انگار همه مسأله سر این بوده که مردم به تقسیم شهر اعتراض دارند. اما، درسته که طرح تقسیم شهر کازرون، اولین موضوعی بود که باعث شد مردم بیان به خیابان، ولی واقعیت اینه که این به اصطلاح ظاهر مساله بود. ما باید یک مساله‌ای رو در نظر بگیریم که بعد از اینکه این تظاهرات و قیام‌های توده‌ای دی ماه در سال ۹۶ اتفاق افتاد، دیگه شرایط خاصی توی جامعه بوجود آمده، یعنی بعد از آن قیام‌ها و بعد از اون شعارهائی که مردم دادند و قهرمانی‌هائی که مردم در تظاهرات از خودشون نشان دادند، دیگه الان هیچکس نمی‌تونه انکار بکنه که مردم سراسر ایران خواهان نابودی این جمهوری اسلامی هستند. حالا، وقتی جنبش دیمه از اوجش افتاد و مأموران یا مزدوران رژیم در همه جا به وحشیانه ترین شکلی به سرکوب مردم می‌پردازند، همیشه انتظار داشت که مردم، همین که اومدن به خیابان همان شعارهای دیمه را تکرار بکنند و بگویند که مرگ بر جمهوری اسلامی و نان و کار و آزادی. معلومه که توی همچنین شرایطی یا باید با خواست‌های کاملاً مشخصشون بیاین به صحنه مثل کشاورزان اصفهان یا خلق عرب در اهواز و یا یک چیزی رو بهانه بکنند و بریزند به خیابان. خود این نمونه‌ها البته خودش نشون می‌ده که قیام دیمه تداوم داره. آمدن مردم کازرون هم به صحنه سیاسی، یک نمونه دیگه ایه که تداوم قیام دی ماه را نشان می‌ده. منتها شکل آمدن این توده‌ها به این شکل ممکنه که برداشتهائی را بوجود بیاره. ولی مساله اینه که اونها از تضاد و شکافی که بین

در مورد رویدادهای اخیر کازرون

امام جمعه، امام جمعه کازرون با نماینده این شهر، وجود داشت اومدن به نفع خودشون از اون تضاد استفاده کردند. من در همین مورد خیلی مختصر اشاره بکنم که به اصطلاح نماینده کازرون، مسأله‌اش اینه که با جدا کردن بخشی از کازرون و به وجود آوردن یک شهر جدید، یک بودجه خاصی از دولت بگیره و تحت نام اینکه داره شهر سازی می‌کنه برای سرمایه دارها که البته سرمایه دارهائی که روی زمین کار می‌کنند، همان بساز و بفروش‌ها برای اونها یک امکانی بوجود بیاره که بیایند اونجا، سرمایه گذاری بکنند و همین طور دور و بر اونها هم که دلال‌ها مختلفی هست برای اونها به واقع یک امکانی بوجود می‌آید. خوب البته وقتی که اونها آمدند و سرمایه گذاری کردند، مسلمنه که به اصطلاح سهمی هم به همین نماینده خواهند داد. خوب حالا چرا امام جمعه مخالفه با تقسیم شهر؟ چون تقسیم شهر باعث می‌شه که از بودجه قبلی که به دست امام جمعه و به اصطلاح دست اندرکاران فعلی کازرون می‌رسه تا حالا، خوب از اون کم می‌شه، و کلاً به درآمد اینها لطمه وارد می‌شه. این اصل به اصطلاح تضادیه که اینجا بین امام جمعه و نماینده کازرون وجود داره. اینو هم ما باید بدونیم که بخش‌هائی از شهر را که به اصطلاح قراره که جدا بشه، یا به هر حال نماینده قصد داره اونها را جدا بکنه، اونها بیشتر لر نشین هستند. یعنی بیشتر لرها، اونجا زندگی می‌کنند. که البته با فقر و گرسنگی و ذلت دارند روزگار می‌گذرونند و از خدمات شهری هم واقعیت اینه که محروم هستند. اما مسأله اینه که اگر هم کازرون تقسیم بشه و شهر جدیدی بوجود بیاید درسته که به هر حال یک سری خدمات شهری آنجا بوجود می‌آید ولی از فقر و بدبختی مردم، ذره‌ای هم کم نمی‌شه، تازه در شهر جدید، خوب وقتی که شهر سازی شد و ساختمان‌های جدید بوجود آمد و وضع جدید پیش آمد اجاره خونه‌ها بالا می‌ره و به همین ترتیب قیمت کالاهای دیگر بالا می‌ره و این هم خودش یک فشاری است روی

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

همین طبقات پائین و در نتیجه وضع مردم تهی دست حتی ممکنه بدتر هم بشه. پس اگر به مسائل، به این شکل نگاه نکنیم می‌بینیم که واقعا سود اصلی ایجاد شهر جدید مستقیماً می‌ره به جیب سرمایه داران و ایادی حکومت.

حُب، حالا برگردیم به مساله کازرون و مسائلی که پیش اومده می‌دونیم که مردم کازرون تحت عنوان اعتراض به تقسیم شهر، اومدند به میدان مبارزه سیاسی با رژیم. معلومه که در اول کار امام جمعه و افراد ضد انقلابی دیگه و سرمایه دار هم آمده بودند کنار مردم و واضح هم هستش که این دسته می‌خواستند که از حضور مردم به نفع خودشون استفاده نکنند. و همانها هم بودند که سعی می‌کردند که شعارهای مردم را در حد اعتراض به تقسیم شهر نگه بدارند و نگذارند هویت طبقاتی پیدا بکند. سعی می‌کردن بیشتر هویت مثلا شهری پیدا بکند این شعارها و اعتراضات مردم. ولی چون مسأله مردم به چیز دیگه بود. همین که اعتراضات به کم جلو رفت، دیگه کنترل از دست نیروهای مرتجع خارج شد. بعد ما دیدیم که مردم مبارز کازرون، مردمی که واقعا از ظلم و ستم‌های این رژیم وابسته به امپریالیسم واقعا، جوشون به لب رسیده، رفتند صحن نماز جمعه را اشغال کردند و اعتنایی هم به اون امام جمعه نکردند و بعد یک شعار پر محتوای دادند که (ای لشکر "ناصر دیوان" آماده باش، آماده باش) . خوب ناصر دیوان یک رهبر انقلابی کازرونی در زمان جنگ جهانی اول بود که توده‌های اون منطقه را علیه امپریالیسم انگلیس متشکل کرد و با اونها جنگید. می‌دونید که اون زمان یک قرارداد استعماری بوجود آمده بود، در سال ۱۹۰۷ که طبق اون امپریالیسم انگلیس جنوب ایران را تحت اشغال خودش در آورده بود و ناصر دیوان برای آزادی و استقلال ایران می‌جنگید. حُب این توده‌های الان کازرونی، حالا اگر کارهای دیگه شون را که کارهای واقعا قهرمانانه‌ای کردند، تازه اونها را هم در نظر بگیریم و فقط

در مورد رویدادهای اخیر کازرون

همین شعار را روش تکیه بکنیم، می‌بینیم که الهام بخش مبارزات اونا نه اینکه امام جمعه یا فلان سرمایه دار باشه، بلکه یک فرد آزادیخواه و مترقی و یک جنبش ملی و ضد امپریالیسته و این مردم مبارز کازرون هم نشون دادند که واقعا برای آزادی، استقلال و دستیابی به یک زندگی سعادت‌مند، دارند با جمهوری اسلامی می‌جنگند.

پرسش: ما البته در گذشته هم در برخی نقاط ایران شاهد اختلاف و تضاد بین مثلا امام جمعه و نماینده این یا آن منطقه رژیم در مجلس هم بودیم و حتی همان موقع‌ها هم در برخی جاها مثل قزوین اگر یادتون باشه، موقع استان شدنش، مردم از تضاد این عناصر ضد انقلابی استفاده می‌کردند و علیه رژیم، دست به مبارزه می‌زدند ولی روحیه تعرضی‌ای که مردم کازرون در جریان این حرکت نشان می‌دن و از طرف دیگر هم شدت و عمق اعتراضات، واکنش رژیم هیچ وقت به این صورت سابقه نداشته. در این مورد چه نظری دارید؟

پاسخ: اولاً جامعه ایران امروز در یک دوره انقلابی بسر می‌بره و در نتیجه چه حرکت توده‌ها و چه برخورد رژیم در این شرایط خاص سرنوشت ساز، با دوره‌های آرام از هر لحاظ فرق داره. ولی حالا بطور مشخص، ببینید در علم فیزیک می‌گن هر گُنش، واکنشی داره که مساوی آن گُنشه. خوب این انرژی و پتانسیل انقلابی که ما در مردم کازرون می‌بینیم، واکنشی است که این مردم، یعنی کارگران و زحمتکشان و سایر توده‌های در بند این شهر در مقابل گُنش یا عملکردهای چهل سال حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی دارند از خودشون نشان می‌دن. این همه نترسی در مقابل نیروهای واقعا وحشی جمهوری اسلامی و اون شجاعت‌ها و مقاومت‌های سلحشورانه به واقع از خشم و نفرت عمیقی سرچشمه می‌گیرد که این مردم نسبت به

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

سرمایه داران و رژیم حامی اونها دارند. این واکنشیه به چهل سال تحمیل فقر و گرسنگی و بیکاری و سرکوب و اختناق و انواع ظلمها و ستمها که از طرف سرمایه داران و جمهوری اسلامی به مردم وارد می‌شه که البته خُب خود همین واقعیت هم نشان می‌ده که ستم دیدگان کازرون وقتی که آمدند توی میدان، به واقع از تضاد بین بالائی‌ها استفاده کردند که بتوند مبارزه شون را علیه کل رژیم به پیش ببرند. حالا جالبه که اتفاقا همین را، همین موضوع که گفتم را خود دشمن هم متوجه بود. مثلا یک جا که ویدئوآش هم منتشر شده یکی از روسای نیروی انتظامی برای اینکه بتونه مردم را پراکنده بکنه که تجمع کرده بودند با بلندگو می‌گه که در جمهوری اسلامی تجمع کردن غیر قانونیه و دشمن - دشمن منظورش توده‌های ستم‌دیده کازرون‌اند- می‌گه دشمن از این تجمع به نفع خودش استفاده خواهد کرد. خلاصه این که ظلم و ستم و دیکتاتوری در جامعه تحت سلطه ما واقعا یک انبار باروت بوجود آورده که کافیه که مردم در یک گوشه‌ای از کشور حالا هر جا می‌خواهد باشد به یک بهانه‌ای یا به خاطر یک خواست مشخصی بیایند به صحنه مبارزه، در همان جا ما می‌بینیم که یک انفجاری به وقوع می‌پیونده. و این واقعیتیه که ما امروز در این شرایط باش مواجه‌ایم.

پرسش: خوب، حالا سؤال بعدی رفیق اشرف. چرا رژیم با توجه به همه بحران‌های داخلی و خارجی خودش و با توجه به آگاهی‌اش از شدت خشم و نفرت مردم ما نسبت به نظام موجود، پیش از حدت یابی این اعتراض و برای این که کار به اینجاها نکشد، عقب نشینی نکرد و یا از آن "ترمش‌های" به اصطلاح قهرمانانه از خودش نشان نداد؟ البته وقتی این سؤال را می‌کنیم می‌دانیم که بعد از این که مردم دلیر کازرون با اعمال انقلابی شان علیه رژیم و نیروهای مسلحش، یکبار دیگه نظر و رای واقعی خودشون را نسبت به رژیم جمهوری اسلامی و درجه

در مورد رویدادهای اخیر کازرون

مقاومت و عزم شونو به نمایش گذاشتند و چنان بلاهایی به سر جمهوری اسلامی آوردند که در اخبار و گزارشات منتشره دیدیم، وزارت کشور بالاخره مجبور شد ظاهراً و موقتا هم که شده طرح تقسیم شهر رو مسکوت بگذاره.

پاسخ: اگر صریح بگم. پاسخ اینه که سران جمهوری اسلامی بهتر از هر کس دیگه می‌دونند که بنیان رژیمشان کاملاً متزلزل شده و مرگشان فرا رسیده . ولی خوب نمی‌خواهند به این واقعیت پیش مردم اعتراف بکنند و می‌خواهند که خودشون را، تازه قدر قدرت هم جلوه بدهند. حالا در مورد کازرون صرف نظر از اینکه برای رژیم آسون نبود که بیاید و تصمیمشو برای تقسیم شهر، عوض بکنه، چون یک سری تضادها و منفعت‌هایی به هر حال اینجا عمل می‌کنه؛ این مساله هم مطرح بود که فکر می‌کرد که اگر عقب نشینی بکنه، این به حساب ضعف رژیم گذاشته می‌شه. کلا هم برخی از مقامات همین رژیم همیشه هشدار می‌دهند که اگر رژیم در مقابل برخی از خواست‌های مردم کوتاه بیاید، ممکنه مثل اواخر دوره شاه در سد دیکتاتوری اونها شکاف ایجاد بشه و می‌ترسند که مردم از این شکاف و فضا استفاده بکنند برای سرنگونی همین رژیم. به این خاطر که سران جمهوری اسلامی همیشه سعی می‌کنند که در مقابل مردم به اصطلاح اون "نرمش قهرمانانه" را که خودشون گفتند در مقابل امپریالیستها اون را نشون ندهند. بلکه همیشه سعی می‌کنند که با زورگوئی و سرکوب کارشون را پیش ببرند. ولی خوب دیدیم که مبارزان دلاور کازرونی، این رژیم را حسابی در مخمصه گذاشتند. چون رژیم از یک طرف از شدت خشم و نفرت مردم نسبت به خودش آگاهه و می‌دونند که مساله این مردم صرفاً تقسیم بندی این شهر نیستش و به همین خاطر هم می‌ترسید که با عقب نشینی روحیه انقلابی مردم را بیره بالا و اونها را

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

بیشتر جری تر بکنه تو مبارزه شان و از طرف دیگه این را هم دیدیم که عدم عقب نشینی هم یعنی به موقع عقب نشینی نکردن هم باعث رزم و نبردهای هر چه بیشتر توده‌های ستم‌دیده کازرونی با مزدوران این رژیم شد. که اتفاقا تاثیر خیلی خیلی خوبی روی مردم سراسر ایران به جا گذاشت. چون به خاطر اون دلاوری‌هائی که مردم از خودشون نشان دادند، عجز و ضعف نیروهای مسلح رژیم درمقابل قدرت توده‌ها به نمایش گذاشته شد. تازه اینو هم باید بدونیم که رژیم با کشتن و زخمی کردن مردم کازرون تضاد شدید تر یعنی در واقع تضاد شدیدی که خود مردم کازرون قبلا با جمهوری اسلامی داشتند، الان باز هم بیشتر شدید تر شده یعنی با این کشتار، خوب حالا این تضاد مسلما از یک جائی سر به بیرون خواهد زد و به نوبه خودش زمان سقوط جمهوری اسلامی به زباله دان تاریخ را نزدیک تر خواهد کرد.

پرسش: رفیق اشرف دهقانی، با سپاس مجدد از این فرصتی که در اختیار ما گذاشتید در خاتمه این گفتگو اگر نکته دیگری باقی مانده لطفا با علاقمندان کانال بذرهاى ماندگار در میان بگذارید؟

پاسخ: در فرصتی که باقیه خیلی خلاصه دو مطلب را بگم. یکی اینه که ما باید بدونیم که نیروهای ارتجاعی و سازشکار همیشه سعی می‌کنند که در جنبش‌های توده‌ای، اون جنبش‌هائی که رهبری ندارند و به صورت خود بخودی، خود مردم می‌آیند در صحنه مبارزه، اون نیروهای ارتجاعی دوست دارند که بیابند توش شرکت بکنند و کنترل اون جنبش را به دست خودشون بگیرند. و یا به هر حال به یک شکلی سعی می‌کنند روی اون تأثیر بذارند. مثلا تو همین جنبش مردم کازرون، این یا اون سرمایه دار و کلا اون جناحی که مخالف نماینده کازرونه، همان نماینده کازرون در مجلس، اونها سعی می‌کردند که شعارهای جنبش از حد همبستگی شهری نره جلوتر. فراتر از اون نره، و نمی‌گذاشتند که

در مورد رویدادهای اخیر کازرون

ماهیت طبقاتی این جنبش در شعارها منعکس بشه. ولی خُب، البته دیدیم که مردم مبارز کازرون شعارهای خودشون را دادند. مثلا شعار دادند "الکی می‌گن آمریکا، دشمن ما همین جاست". با این شعار که البته می‌دونید که در جاهای دیگر ایران هم داده شده، نه اینکه مردم آمریکا را تأیید بکنند، بلکه دارند خیلی آشکار به رژیم که به واقع هم الکی همه این سالها شعار ضد آمریکائی داده، می‌گن که دشمن، خود تو هستی. خوب واضحه که این شعار یک فرمی است یعنی شکل پوشیده تر همان شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" و یا "جمهوری اسلامی نمیخواهیم، نمی‌خواهیم" هستش.

حالا برخی روشنفکران که اغلب هم تحت تأثیر تبلیغات رسانه‌های ارتجاعی هستند همین که عناصر ضد انقلاب را می‌بینند که در یک جنبش توده‌ای هستند، نتیجه می‌گیرند که پس ماهیت اون جنبش ارتجاعیه. در مورد اتفاقا کازرون هم شنیدم که می‌گویند فلان سرمایه دار یا امام جمعه در این جنبش بوده، پس جنبش کازرون قابل دفاع نیستش. خوب این قبیل روشنفکران، متوجه نیستند که بین حرکت روشنفکران با توده‌ها فرق وجود داره. اگر روشنفکران، اول مسائل را در تئوری و در ذهنشان تجزیه و تحلیل می‌کنند - حالا کار نداریم درست یا غلط - ولی بعد می‌آیند و دست می‌زنند به این یا اون حرکت ولی توده‌ها اصلا این طوری نیستند. توده‌ها وقتی که خودشون می‌آیند توی صحنه مبارزه، اونها درست به خاطر تحقق خواسته‌هاشون می‌آیند که اون خواسته‌ها برحق و انقلابیه و هدفشون هم اینه که وضع ظالمانه‌ای که وجود داره را تغییر بدهند و اون را به نفع خودشون بکنند، یعنی یک وضعیتی بوجود بیارند که به نفع خودشون باشه. خوب، معلومه که یک همچنین کاری یک همچنین مبارزه‌ای، مبارزه‌ای هست برای پیشرفت، در نتیجه خطا هستش که

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

روشنفکران مترقی وقتی عناصر ضد انقلاب را در یک جنبش خود به خودی توده ای می بینند پا پس بکشند. اتفاقاً اون‌ها باید بکوشند که بدرون اون جنبش برند و سعی بکنند که شعارهای درست را تو اون جنبش مطرح بکنند و حتی الامکان سعی بکنند سازماندهی بکنند اون جنبش رو و جهت درستی به اون مبارزات بدهند. حالا تو همین رابطه خوبه که به یک تجربه ای هم من اینجا اشاره بکنم. در سال ۱۳۵۸ وقتی مردم تبریز متوجه شدند که جمهوری اسلامی - که البته اون موقع می دونید که تازه روی کار آمده بود - وقتی که فهمیدند که این یک رژیم ارتجاعیه، درست مثل مردم مبارز کازرون که از شکاف دو جناح ضد انقلابی استفاده کردند، اون‌ها هم از شکافی که بین شریعتمداری به عنوان مرجع تقلید در آذربایجان، با خمینی وجود داشت استفاده کردند و علیه جمهوری اسلامی پیاختند. ولی رهبران اون زمان سازمانهای سیاسی مهمی که توی صحنه بودند، اون‌ها به خاطر ماهیت سازشکارانه شون، جنبش مردم تبریز علیه خمینی و علیه جمهوری اسلامی رو تأیید نکردند و گفتن که اون جنبش ارتجاعیه. می بینید به نفع حکومت، مبارزه توده‌های مردم را ارتجاعی خواندند. تنها دلیلی هم که ارائه دادن این بودش که خوب شریعتمداری را ببیند توی این جنبشه، که هوادارانش در این جنبش شرکت دارند. و در نتیجه خب همین را کافی دانستند که بگند که اون جنبش ارتجاعیه. ولی ما دیدیم که تاریخ حکم داد که اون‌ها اشتباه می کنند و خطا بود کاری که اون‌ها کردند. خب معلومه که صاحبان چنین فکری اصلاً از هیچ جنبش توده‌ای هم که به اصطلاح خود توده‌ها بلند شده باشند، حمایت نخواهند کرد. چون در هیچ جای دنیا، هیچ جنبش توده‌ای بدون رهبری، یعنی خودبخودی وجود نداره که خالص و شسته و رفته باشد.

یک موضوع مهم دیگه که من می‌خواهم اینجا بگم تاکید می‌خواهم بکنم بر ضرورت اتحاد مردم. مثلاً در مورد همین کازرون،

در مورد رویدادهای اخیر کازرون

توده‌های ستم‌دیده در این شهر حالا چه لر باشند و چه غیر لر، واقعیت اینه که دشمن مشترکی دارند و اون رژیم جمهوری اسلامی. تحت سلطه این رژیم هم حالا چه کازرون تقسیم بشه و چه نشه، واقعا هیچ مشکلی از توده‌ها حل نمی‌شه چون تحت سلطه این رژیم جز فقر و بدبختی و سرکوب و دیکتاتوری چیزی نصیب مردم نمی‌شه. در نتیجه مردم باید اتحاد خودشونو حفظ بکنند و در اتحاد، با هم علیه رژیم بجنگند. و اساساً مردم در سراسر ایران باید این کار را بکنند و از مبارزات همدیگه باید حمایت بکنند تا بتونند برای رسیدن به آزادی علیه دشمن مشترکشان، خودشونو قوی بکنند و مبارزه شونو برای سرنگونی رژیم برای رسیدن به نان کار آزادی پیش ببرند. حالا اجازه بدهید از این فرصت استفاده بکنم و پیامی هم برای کارگران و زحمتکشان آگاه و پیشرو کازرون و همینطور سراسر ایران بدهم، اینکه اونها باید بکوشند همراه با روشنفکران انقلابی، خودشونو متشکل بکنند یعنی در تشکل‌های سیاسی - نظامی متشکل بکنند و سعی بکنند که توده‌ها را سازماندهی بکنند، یعنی به سازماندهی مسلح توده‌ها پردازند و این شکلی کار انقلاب را به پیش ببرند. چون واقعیت اینه که انقلاب ایران تنها و تنها با رهبری طبقه کارگر می‌تونه به پیروزی برسه. هیچ آلترناتیو دیگری وجود ندارد در نتیجه طبقه کارگر باید راهی پیدا کنه و بره برای کسب قدرت سیاسی و خودش را سعی بکند متشکل بکند.

با آرزوی موفقیت برای همه توده‌های ستم‌دیده ایران! موفق باشید.

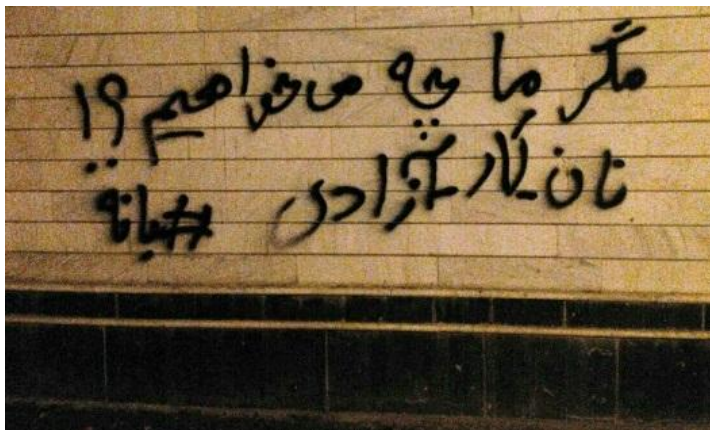
پرسشگر: ضمن تشکر مجدد از شما رفیق عزیز از وقتی که در اختیار کانال تلگرام بذرهای ماندگار چریک‌های فدائی خلق ایران گذاشتید. موفق و پیروز باشید.

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

شعارهای کوبنده از طرف انقلابیون ضد جمهوری اسلامی بر دیوار شهرهای
ایران
شعارهای کوبنده از طرف انقلابیون ضد جمهوری اسلامی بر دیوار شهرهای ایران



شورش چه مزه‌ای دارد آقا؟!!

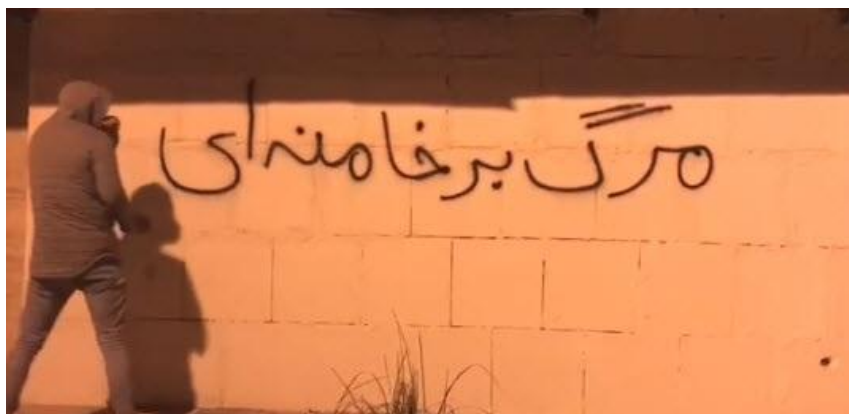


مگر ما چه می‌خواهیم؟!!

بگذار برخیزد مردم بی لبخند



مذهب افیون توده‌هاست



مرگ بر خامنه‌ای

شعارهای کوبنده از طرف انقلابیون ضد جمهوری اسلامی بر دیوار شهرهای
ایران

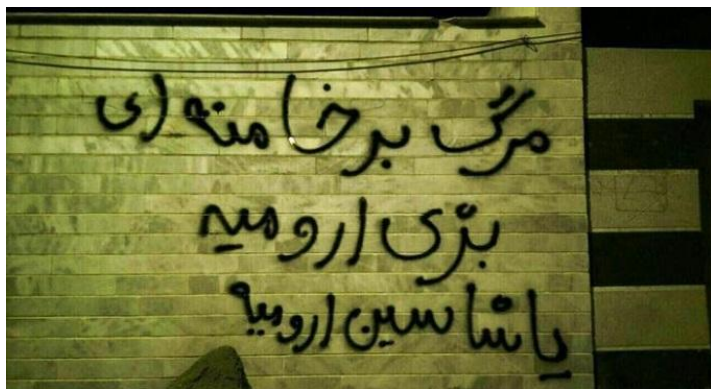


مرگ بر خائنه‌ای و جمهوری اسلامی



مرگ بر دیکتاتور، یزد همراه قیام است

بگذار برخیزد مردم بی لبخند



مرگ بر خامنه‌ای، بژی ارومیه، یا شاسین ارومیه

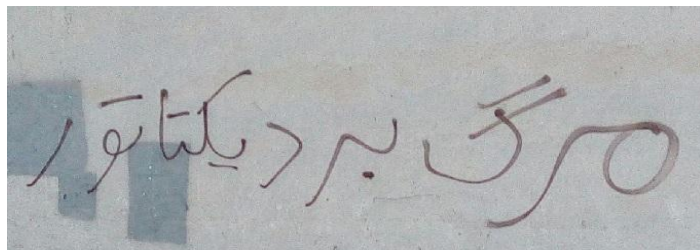


حکومت ضد زن، زودتر گورت رو بکن



مرگ بر خامنه‌ای، روحانی

شعارهای کوبنده از طرف انقلابیون ضد جمهوری اسلامی بر دیوار شهرهای
ایران



مرگ بر دیکتاتور



مرگ بر خامنه‌ای - مشهد

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

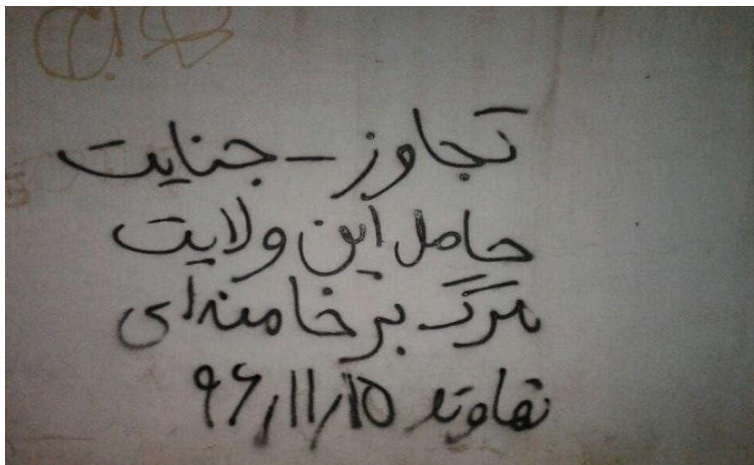


تا دیکتاتور رو کاره، قیام ادامه داره



خامنه‌ای بی شرف مرگت فرار رسیده

شعارهای کوبنده از طرف انقلابیون ضد جمهوری اسلامی بر دیوار شهرهای
ایران

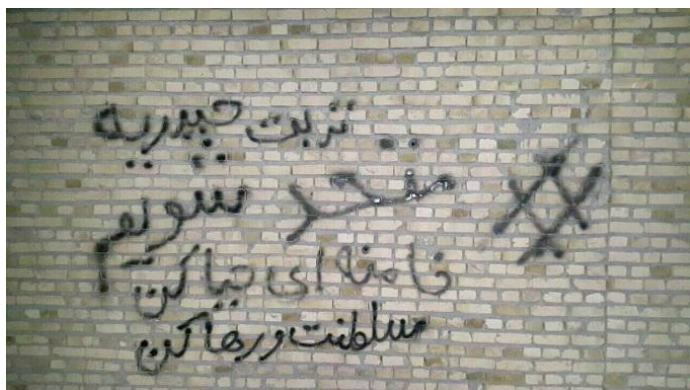


تجاوز - جنایت حاصل این ولایت - مگر بر خامنه‌ای



زنده باد انقلاب گرسنگان

بگذار برخیزد مردم بی لبخند

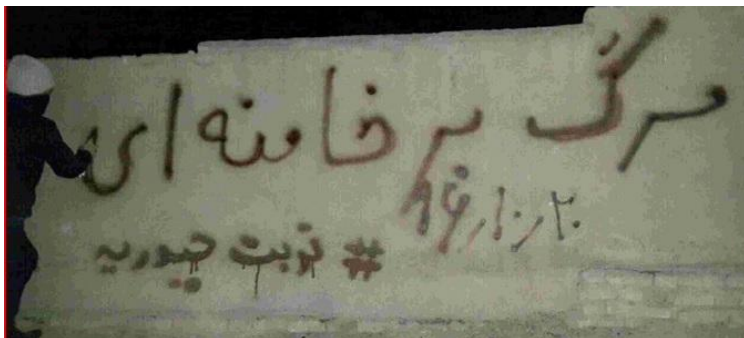


متحد شویم - خامنه‌ای حیا کن سلطنتورها کن

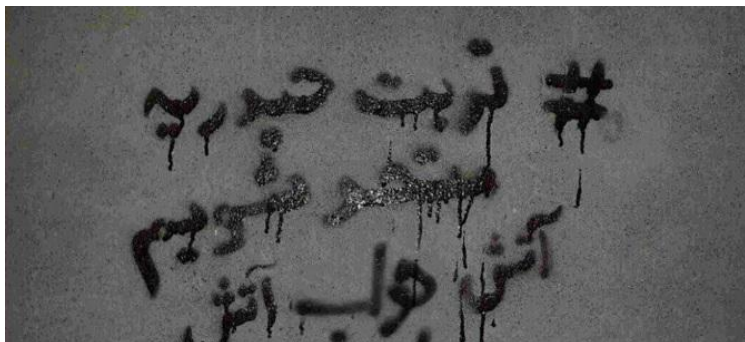


قیام مردم ایران تا پیروزی ادامه دارد

شعارهای کوبنده از طرف انقلابیون ضد جمهوری اسلامی بر دیوار شهرهای
ایران

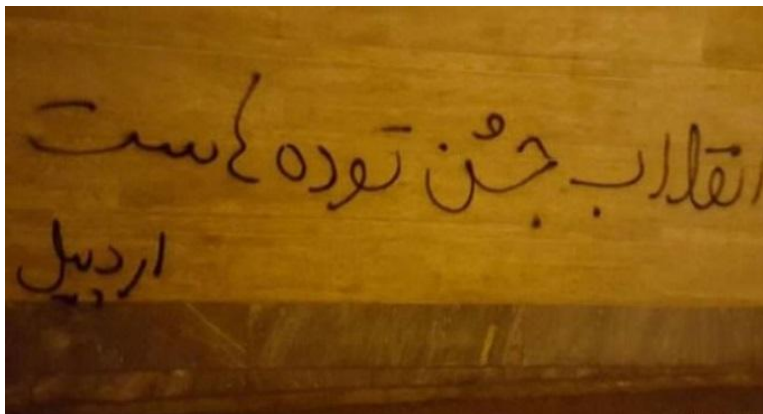


مرگ بر خامنه‌ای - تربت حیدریه



متحد شویم آتش جواب آتش

بگذار برخیزد مردم بی لبخند



انقلاب جشن توده هاست



بجنگ تا بجنگیم

شعارهای کوبنده از طرف انقلابیون ضد جمهوری اسلامی بر دیوار شهرهای
ایران